

”يا هانم الاحزاب“

METROPOLISM

متر وپليزم



به قلم:

يوناس خواجه

فهرست مطالب -

۲	۱. پیشگفتار (تمرکزگرائی)
۲	۲. مقدمه (تمرکزگرائی)
۳	۳. متروپلها و سیستم شیطانی
۵	۴. متروپلها و تمرکز
۷	۵. متروپلها و ایجاد مشغله
۸	۶. متروپلها و گره کور
۱۰	۷. متروپلها و سرایت
۱۲	۸. تمرکزگرائی ؛ فایل صوتی شماره یک (یک دانه گندم طلائی)
۳۲	۹. تمرکزگرائی ؛ فایل صوتی شماره دو (work busy)
۴۱	۱۰. تمرکزگرائی ؛ فایل صوتی شماره سه (پول / کار / تخریب / فساد)
۵۹	۱۱. تمرکزگرائی ؛ فایل صوتی شماره چهار (هدف از برپائی متروپلها)
۷۸	۱۲. پیشگفتار (تمرکززدائی)
۷۸	۱۳. مقدمه (تمرکززدائی)
۸۰	۱۴. جمهوری اسلامی ایران - فساد
۸۳	۱۵. شیطان بر روی زمین
۸۴	۱۶. اثر نحوست شیطان
۸۸	۱۷. روایت آزاد شدن نیروهای اهریمنی و استیلاى شیطان
۹۳	۱۸. آیا زمین نابود خواهد شد!؟
۹۸	۱۹. هشدار یک مرد آگاه! (متن سخنرانی جیمز هانسن در سال ۲۰۱۲ میلادی - TED)
۱۰۶	۲۰. نگاهی تحلیلی به سخنرانی جیمز هانسن
۱۱۸	۲۱. آیا راه حل ها و راهکارها اجرائی خواهند بود!؟
۱۱۸	۲۲. آیا زمین خواهد سوخت!؟
۱۲۳	۲۳. بیان یک دیدگاه شخصی
۱۲۸	۲۴. تمرکززدائی ؛ فایل صوتی شماره پنج (متروپل و گشایش یک گره کور)
۱۳۷	۲۵. تمرکززدائی ؛ فایل صوتی شماره شش (متروپلیزم ؛ شخصيگري و مالکیت فردی)
۱۴۳	۲۶. تمرکززدائی ؛ فایل صوتی شماره هفت (اعتبار بخشی به مشاغل صاحب ارزش)
۱۴۵	۲۷. تمرکززدائی ؛ فایل صوتی شماره هشت (تاثیر بومی سازی)
۱۵۳	۲۸. تمرکززدائی ؛ فایل صوتی شماره نه (جمع بندی و خلاصه بحث)
۱۵۴	۲۹. مؤخره

سایر مطالب -

۱۵۶	۱. شوالیه سیاه
۱۷۴	۲. حضرت علی علیه السلام
۱۸۷	۳. پدیدار شدن چهره در خورشید!

بسم الله الرحمن الرحيم

متروپوليزم – Metropolism

(تمرکزگرایی)

پيشگفتار –

این شبیه مقاله که در پیش روی شما قرار دارد در واقع پیاده سازی، خلاصه نویسی و بهینه شده یک سری فایل سخنرانی ۹ قسمتی می باشد که توسط اینجانب در اواخر شهریورماه و اوایل مهرماه سال ۱۳۹۵ خورشیدی ایراد گردید.

این جلسات سخنرانی در مورد یک مبحث کلان و کلی به نام "تمرکزگرایی و تمرکززدایی" بود. در این سلسله سخنرانیها ما ابتداء به بحث تمرکزگرایی پرداختیم و سپس در ادامه، بحث تمرکززدایی را مطرح نمودیم.

لازم به ذکر است در این سلسله مقالات مباحثی را که خارج از فایل صوتی سخنرانی بوده و متعاقباً به مطلب حاضر اضافه شده است - به استثناء پیشگفتار و مقدمه مقاله - با رنگ متفاوت و حروف ضخیم (Bold)، نشان می دهیم. همچنین خوانندگان عزیز و گرامی باید توجه داشته باشند از آنجاکه این دست نوشته، پیاده سازی شده یک سری فایل صوتی می باشد لذا شکل و ظاهر آن با سایر تالیفات اینجانب متفاوت است. و نهایتاً اینکه این مقاله نیز پس از اتمام نگارش به صورت کتاب اینترنتی (PDF) روی شبکه اینترنت بارگذاری خواهد شد تا مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد.

مقدمه -

بعنوان مقدمه و سرآغاز بحث بهترین گزینه ای که به ذهنم رسید، مطلبی درخصوص متروپلها بود که سابقاً در تواریخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۰ و ۱۳۹۲/۷/۳ خورشیدی در مقاله ای با عنوان جنگ آتش و بنزین (قسمتهای ۵ و ۱۷) در وبلاگ ترانزیت (venustransit.persianblog.ir) و در سایت ناپدید شده پرشین بلاگ منتشر نمودم! (این سلسله مقالات بعداً در کتاب پیش از رستاخیز جلد دوم گردآوری شد.)

آنجا (مقاله جنگ آتش و بنزین قسمت پنجم) ابتداء اشاره کردیم که :

دو دستاورد مهم شیطان برای بشریت در آخرالزمان، یکی جهان دوقطبی بود و دیگری متروپلها! برای اینکه وجود این دو (متروپلها و جهان دوقطبی) راه و کار آن ملعون را در رسیدن به اهدافش بسیار آسانتر می کرد. (در مورد متروپلها متعاقباً توضیح خواهم داد)

و سپس (در مقاله جنگ آتش و بنزین قسمت هفدهم) اضافه نمودیم :

متروپل (Metropolis) -

همانگونه که قبلاً در مقاله "جنگ آتش و بنزین ه" اشاره کردم؛ شیطان برای پیش برد اهدافش در قرن بیستم از ۲ دستاورد عمده سود برد که یکی از آنها همانا برپائی کلانشهرها یا همان متروپلها بود.

متروپلها و "سیستم شیطانی" -

پس می شود نتیجه گرفت که متروپلها نیز بخشی از سیستم طراحی شده توسط شیطان برای بشر آخرالزمان هستند... اما ابتداء پیش از هرچیز بهتر است ببینیم که تعریف این سیستم که توسط شخص شیطان طراحی شده است، چیست؟ عزیزان! این سیستم شیطانی، در حقیقت تعدادی بیراهه بسیار زیباست که فرزندان آدم را در آخرالزمان از رسیدن به هدف باز می دارد و آنها را از مسیر اصلی خارج می کند.

و اما داستان متروپلها؛

متروپل (ابرشهر - کلانشهر - مگاشهر) بخشی از همین سیستم و نظام شیطانست...

آنها به نوعی کعبه آمال و آرزوی مردمانند، آنها اکثراً همانند یک حباب بی قابلیت هستند و با یک تلنگر می شکنند، این ابرشهرها با آن سیستم درهم پیوسته و پیچیده شان به یکی از معضلات و دغدغه های پیش روی دولتمردان اکثر کشورها تبدیل شده اند! فقط کافیست به یک بخش آن فشار ناگهانی و نامتعارف وارد شود، آنگاه همانند بازی دومینو تمام شهر روی سرهم هوار می شود و میلیونها نفر را درگیر و گرفتار می کند!

یک متروپل همانند یک غده سرطانیست؛ دائماً امکانات و منابع اطراف خود را می بلعد و به جای آن فساد و کاغذ(پول) تولید می کند... حتی پول تولید شده در آنجا نیز ذره ای پشتوانه و اعتبار ندارد؛

پول دلالی، پول واسطه گری، پول بورس بازی و سفته بازی و و... که شما عزیزان خود بهتر از بنده از آن آگاهید... کشاورزان و زارعان، باغداران، تولید کنندگان، مرغداران و دامداران، و سایر اقشار زحمت کش باید کار کنند و تولید نمایند تا مردم صد درصد مصرف کننده این متروپلها از دسترنج آنها بخورند و (البته نادانسته و ناخواسته) نقشه های شیطان پلید را به پیش ببرند!

مطابق آمار در حدود ۱۰۰ متروپل در جهان وجود دارد که تعداد ۳۰ متروپل بالای ۴ میلیون نفر جمعیت، بر طبق سرشماری سال ۲۰۰۸ بدین شرح است؛

۱۳ میلیون نفری) کراچی - بوئنوس آیرس

۱۲ میلیون نفری) بمبئی - شانگهای

۱۱ میلیون نفری) سائوپائولو - استانبول - مسکو - سئول

۱۰ میلیون نفری) دهلی

۹ میلیون نفری) جا کارتا - توکیو - پکن - مکزیکوسیتی - نیویورک - ووهان

۸ میلیون نفری) تهران - کینشاسا

۷ میلیون نفری) قاهره - داکا - بانکوک - گوانگجو - ریودوژانیرو

۶ میلیون نفری) سانتیاگو - تیانجین - شانگو

۵ میلیون نفری) کلکته - سنگاپور - مدرس - رانگون - نانجینگ

اما آنچه که جای نگرانی و هراس دارد(همانطور که در گزارشات ایان استوارت نیز بدان اشاره شده بود)این مطلب است که متاسفانه بالای ۹۰٪ این متروپلها در مناطق ناایمن واقع شده اند؛

یا بر روی کمر بند زلزله و یا در حاشیه اقیانوس!!!

و عجیب اینجاست، در حالیکه سرزمین ها و مناطق پرخطر بر روی زمین با سرزمینها و مناطق ایمن تقریباً برابرند، چگونه بوده که انسان برای احداث این ابرشهرها دقیقاً به سراغ مناطق پر مخاطره رفته است؟
به اعتقاد شما آیا این یک امر کاملاً تصادفی بوده یا دستهای آن ابلیس ملعون در کار بوده است؟

متروپل و تمرکز -

بزرگواران! شیطان این نکته را بخوبی می دانست که انفجار جمعیت در آخرالزمان، او را در امر آموزش با گرفتاری عمده ای روبرو خواهد ساخت و تدریس برای این جمعیت میلیاردی و پراکنده بر روی زمین امری ساده نبوده و به کاری بس دشوار و طاقت فرسا تبدیل خواهد شد. پس تصمیم گرفت تا این جماعت متفرق بر روی زمین را از پراکندگی بسوی تمرکز ببرد تا بدین ترتیب امر خود را نیز راحت تر کرده و سهولت بخشد...

او با ساختن متروپلها و متمرکز کردن جمعیت، یک چنین کاری را انجام داد!

او با ساختن متروپلها(و البته به کمک سوپر استارها، الگوهای فاسد و همچنین "مدیا-Media")، بجای اینکه برای تک تک این جماعت انبوه یک درس را ۷ میلیارد بار تکرار کند، هر درس را برای تمامی این ۷ میلیارد نفر فقط و فقط یکبار تکرار می کند!

پس آن ملعون با طراحی و ایجاد متروپلها اقدام به ایجاد تمرکز نمود. و از آنسو نیز متروپلها با جذابیتهای کاذبشان همچون یک شهر فرنگ، اولاد آدم را از هر نقطه ای بسوی خود کشیدند...

شیطان در آخرالزمان بواسطه متروپلها، امکانات رایگان الهی را پولی کرد تا انسان برای استفاده از آنها ملزم به پرداخت بها باشد و برای تهیه هزینه استفاده از امکانات این شهر فرنگ، همچون یابو کار کند تا پروژه آخرالزمانی آن ملعون خبیث را به پیش ببرد...

بزرگواران! متروپلها منابع الهی را می بلعند و بجای آن فساد تولید می کنند!

افراز اسرائیلی یا Jacob Separation -

مادامیکه ابلیس و قبیله اش زنده اند، تجمع و تمرکز برای اولاد آدم، از خطرناک ترین کارهاست! شاید یکی از شیوه هائی که پروردگار در نظر گرفته تا اولاد آدم را از شر ابلیس حفظ کند همین شعبه شعبه کردن آنها بوده است!

پروردگار متعال در آیات قرآن می فرماید؛

"...ما شما را از شعوبات مختلف آفریدیم حالیکه اگر می خواستیم همه را یک امت قرار می دادیم..."

برای اینکه دسته بندی انسانها در جوامع مختلف تا اندازه بسیار زیادی از اختلاط آنها و در نتیجه تجمعشان جلوگیری می کند...

مرحوم پدر بزرگم در زمان نوجوانی بنده، و هنگامی که مقداری پول همراه خودم داشتم مراسفارش می نمود تا پولهایم را داخل یک جیب نگذارم و آنرا در تمامی جیبهای شلوار و پیراهنم پخش کنم، چراکه اگر دزد به ما زد یا پول را گم کردیم همه آنرا از دست نداده باشیم!

در آیه ۶۷ و ۶۸ از سوره یوسف آمده است؛

و (یعقوب خطاب به پسران خود) گفت؛ ای پسران من سفارش می کنم که چون به مصر رسیدید همه از یک در وارد نشوید بلکه از درهای مختلف در آید... و این شیوه ای بود که ما خود به او آموخته بودیم.

این تکنیکی است که پروردگار متعال بواسطه حضرت یعقوب به بشر آموخت تا بدین شیوه انسانها ضریب ایمنی خودشان را بالا ببرند. و این بنده حقیر این شیوه الهی را که برای ایمنی نوع انسان از خطر و شرور سفارش شده است - البته به اذن الله - "تکنیک انفصال" یا "افراز اسرائیلی" نام نهاده ام.

به زعم تکنیک انفصال، جوامع می باید در دسته های نسبتاً کوچکتر و در فواصل مناسب از یکدیگر مستقر شوند تا خطر آسیب و گزند در مورد آنها کمتر شود، نه اینکه میلیونها نفر در شهرهائی زندگی کنند که یا در معرض خطر زلزله است و یا در معرض خطر سیلاب!

یکی دیگر از ترفندهای شیطان که علی الخصوص در همین جوامع بزرگ و شهرهای پرجمعیت کاربرد دارد، ایجاد مشغله است. ایجاد این حرکات اضافی یا اصطلاحاً مشغله‌ها آنچنان انسان را دچار روزمرگی می‌کند که نوع بشر زمانی چشم باز می‌کند و می‌بیند که زمان مמתش فرا رسیده درحالیکه قسمت عمده‌ای از عمر شریفش را به دنبال مهر و امضا گرفتن، توی صف بانک و غیره ایستادن، در اداره جات مختلف از این سو به آن سو دویدن و یا در میان بوروکراسی و کاغذ بازیها گم شدن و و... گذشته است و برای او در گذر این سالها بر اثر این مشغله‌ها و روزمرگیها چیزی به جز موی سپید و جسمی علیل نمانده، در صورتی که کمترین اثر مثبتی نیز بردنیای اطراف خود نداشته است! امروزه هزاران شغل خدماتی و جانبی ایجاد شده است تا به انسان مدرن کمک نموده و این امکان را برایش فراهم نماید، تا او بتواند با فراغ بال در خدمت سیستم باشد؛

مهد کودک فرزندان را نگه می‌دارد

سرای سالمندان والدینش را پذیرائی می‌کند

رستوران غذایش را مهیا می‌نماید

پیک‌ها و پادوها کارها و امورات حمل و نقل او را انجام می‌دهند و چه و چه و چه... تا او فرصت کافی داشته باشد نوکری سیستم را بنماید... و جالب‌ترین نکته اینجاست که او می‌پندارد اگر روزی سرکار نرود، کار جهان لنگ می‌ماند!!!

ای بزرگواران بیائیم خودمان بی تعصب قضاوت کنیم (چه آنهایی که در خارج از ایران هستیم و چه آنها که در داخل ایران) برویم و بررسی کنیم، ببینیم که واقعاً چه کار مهم و مثبتی انجام می‌دهیم و نتیجه این تلاش ما در جیب چه کسانی می‌رود؟

بنده برترینها را مثال می‌زنم - آنهاییکه شغلشان مایه حسرت دیگران و آرزوی سایر مردم است - کسانی که مرغ اقبال بر سرشان نشسته و سر از بخش مدیریتی یک شرکت بزرگ در آورده اند. فرضاً کسانی که از دانشگاه‌های معتبر فارغ التحصیل شده اند و سوابق کاری خوبی نیز دارند و جذب شرکتهای معظم بین المللی نظیر کمپانی‌های نفتی - گوگل - مایکروسافت - اپل - دایملر کرایسلر و و... می‌گردند!

بار عظیم چرخش یک سیستم بر روی دوش این بیچارگان است و آنگاه این بینوایان (و حتی خانواده‌ها و اطرافیان‌شان) افتخار می‌کنند که خود یا فرزندان‌شان کارمند فلان شرکت و یا غول صنعتی و تجاری هستند،

در حالیکه نمی دانند از حاصل تلاش اینها و هزاران نفر مشابه ایشان، این غولها و برندها، روز به روز ثروتمندتر می شوند و برای این در ماندگان و فلک زدگان چیزی نمی ماند به جز یک افتخار پوشالی!

یعنی شما عملاً می بینید که حتی به ظاهر باهوش ترین افراد در جامعه جهانی نیز، اسیر دام شیطان شده اند و در حکم نوکرانی برای اربابان ثروت هستند...

و شما خواهید دید که در انتهای داستان برای این جماعت به ظاهر نابغه نیز چیزی نمی ماند جز یک حقوق و دستمزد بالا بعلاوه یک افتخار پوشالی، که اگر منصفانه بنگرید در برابر ذهن، اندیشه، ایده و خلاقیتی که این افراد در اختیار صاحبان ثروت قرار داده اند و همچنین آزادیشان (چون اصطلاحاً یک چنین افرادی باید **On Call** باشند، یعنی در هر لحظه در خدمت ارباب) سهم بسیار ناچیزی است که آنهم نیز در نهایت به جیب خود سیستم برمی گردد!

پس در یک جمع بندی کلی می بینیم که معضل مشغله یا حرکات اضافی چگونه یک جامعه را به طرز عجیبی سرگرم نموده و از اصل ماجرا غافل می نماید و هم از سوی دیگر چطور افراد یک جامعه را خدمتگذار سیستم و نظام شیطانی می کند.

متروپل و گره کور -

"مصطفی گلپاری" نویسنده خوب و توانای مجله اطلاعات هفتگی چندسال پیش داستانی نوشته بود در قالبی بسیار زیبا و طنزگونه، که خلاصه ای از آن را به بیان خودم برایتان نقل می کنم؛

"...روزی روزگاری در یک جنگل سرسبز و زیبا دسته ای از آهوان در آرامش و راحتی زندگی می کردند... اما پس از چندی یک شرکت صنعتی تصمیم گرفت که در کنار محل زندگی آنها کارخانه ای تاسیس نماید... آهوان پیر و صاحب خرد خیلی سرسختی به خرج داده و مخالفت می نمودند اما آهوان جوانتر نمی پذیرفتند و آمدن کارخانه به آن جنگل را نشانه ای از پیشرفت، ترقی و مدرنیته می دانستند... بالاخره نظر آهوان جوان، نظر پیران خردمند را مغلوب کرد و اجازه دادند که کارخانه به جنگل بیاید... سالها گذشت و به دلیل فعالیت زیاد کارخانه تمامی ذخایر چوب جنگل رو به اتمام بود و به جز تعداد اندکی درخت چیزی در آن جنگل باقی نمانده بود...

و از سوی دیگر نیز هوای آن کارخانه هوای جنگل را به شدت آلوده کرده بود تا آنجا که دسته آهوان باقی مانده در جنگل ناگزیر بودند که دائماً ماسک ضد آلودگی هوا بر صورت خود داشته باشند و درحقیقت مجبور بودند تمامی

درآمدی را که بابت اجاره و سود از آن کارخانه کذائی دریافت می کنند بابت هزینه تهیه همین ماسک ها پردازند!...

روزی یکی از پیران خردمند به دوستانش گفت:

دوستان من! سالهاست که این کارخانه در این جنگل فعال است و ما حتی نمی دانیم که کارو فعالیت آن چیست؟ بیائید روزی برویم و از صاحبان این کارخانه سوال کنیم که محصول تولیدی شما چیست؟! .. و رفتند...

صاحبان کارخانه با گرمی از آنها استقبال کردند و بابت مزاحمتی که سالها برای آنها ایجاد کرده بودند از آنها عذرها خواستند و نهایتاً نیز در پاسخ آنها چنین گفتند:

ای آهوان قشنگ و نازنین، ما سالهاست که در این کارخانه که در جنگل شما احداث کرده ایم، ماسک ضد آلودگی هوا تولید می کنیم!!!..."

خب شما با اندکی تعمق بسادگی می بینید که امروزه نتیجه تمام تلاش و مرارت بی اندازه بشر بمنظور سرپا نگه داشتن این متروپل ها، چیزی به جز نابودی خود او نیست و در واقع حداکثر دسترنج هر شخص و اطرافیانش تنها بهای یک حداقل زندگی در این ابرشهرهاست!

ابر شهرهائی که همانگونه عرض کردم بازدهیشان چیزی به جز فساد و کاغذ نیست!

یکی از دوستان چندی پیش از احداث یک مجتمع تجاری در شمال پایتخت صحبت می کرد، ایشان عنوان می کرد با یک حساب سر انگشتی ما متوجه شدیم که این پاساژ چیزی در حدود ۴۰۰ میلیارد تومان هزینه می برد تا به مرحله افتتاح برسد، با وجود اینکه این مرکز تجاری مرکز چندان معظمی نیز نبوده است! حال شما تصور کنید که چه تعداد از این مراکز تجاری بزرگ و کوچک در سطح تهران در حال ساخت است و تکمیل چنین پروژه هائی چه منابع عظیمی را خواهد بلعید!

مراکز تجاری که به جز فروش کالاهای مصرفی، عرضه اجناس مد، محصولات دارای برند و مارک هیچ نفع و بازدهی برای مردم ندارند و این درحالیست که بقایای بازمانده از بخش کشاورزی و تولید ما رو به افت و سقوط است!

یکی دیگر از گره های کوری که می توان از آن ذکری به میان آورد همانا مسئله ترافیک است که امروزه به کابوسی برای ساکنین و همچنین مدیران و گردانندگان اکثر این ابرشهرها و متروپلها تبدیل شده است...

مشکلی که برای رفع و چاره اندیشی آن دپارتمان ویژه ای بنام "سازمان ترافیک" ایجاد می شود و همچنین گرایش تحصیلی در رشته مدیریت بنام "مدیریت-مهندسی ترافیک"، که تا مقطع دکترا نیز کلاس آموزشی دارد!... و برای رفع این معضل بزرگ(ترافیک)، شهرداری و سازمان خدمات شهری مجبور می شوند که میلیاردها تومان هزینه، صرف ساختن بزرگراه های چندطبقه، متروها، تونلها، اتوبانها و و... نمایند!

و شما خود به روشنی می بینید که برای رفع چنین مشکلی که بالای جان متروپلهاست، چه منابع عظیمی که می باید صرف شود؛ از منابع انسانی گرفته تا منابع طبیعی و غیره و غیره...

و تمامی این رنج ها، مرارت ها، و هزینه ها می بایست صرف حل مشکلاتی(نظیر ترافیک) شوند که اصلاً می توانست از اول وجود نداشته باشد!

حالا شما در نظر بگیرید که در این متروپلها آبرسانی، برق رسانی، توزیع انرژی، جمع آوری زباله، جمع آوری فاضلاب و و... هر کدام از آنها خودش به تنهایی به اندازه مشکل ترافیک دردسر آفرین است!

پس اکنون می توانید پی ببرید که چه حجم عظیمی از منابع(چه انسانی و چه غیر انسانی) می باید صرف سرپا نگه داشتن این متروپلها شوند که همانند یک عنصر بی خاصیت هیچ بازده و منفعتی ندارند به غیر از دورهم جمع کردن انبوهی از انسانها برای هیچ!

متروپل و سرایت -

یکی دیگر از خطرات درون این ابرشهرها و حتی شهرهای پرجمعیت، مسئله سرایت و اپیدمی است... در این متروپلها به علت ارتباط تنگاتنگ مردم با یکدیگر، انتقال آلودگی به راحتی انجام می پذیرد، چه این آلودگی یک ویروس بیماری زا باشد و چه یک معضل اخلاقی!

شک نکنید که این ابرشهرهای پوشالی اما به ظاهر زیبا و پر زرق و برق، در صورت بروز یک مشکل جدی بسادگی فلج خواهند شد.

خداوند در قرآن این مگاشهرها را قریه خطاب می کند و همچنین در آیه ۵۸ از سوره اسرا می فرماید؛

ما این قریه ها را پیش از قیامت یا نابود می گردانیم و یا به شدت تنبیه می کنیم!

اقدامات اصلاحی -

پس از جنگ جهانی دوم- و یا شاید هم در طی جنگ جهانی دوم- در کارخانه های تولیدی و صنعتی در غرب الگوئی ارائه شد بنام "کارسنجی و روش سنجی". در این پروسه مدیران می آمدند و با بررسی سیستم تولید کارخانه از ابتداء تا به انتها، حرکتهای و فعالیتهای اضافی، غیر ضروری و یا زائد را شناسائی نموده و اقدام به حذف آنها می نمودند که در نتیجه آن مسیر تولید کوتاه تر، هزینه ها کمتر و بازدهی بیشتر می شد!

شاید در جامعه جهانی امروز نیز، انسانها نیاز به تدوین یک برنامه کارسنجی و روش سنجی داشته باشند تا سیستم و روش زندگیشان را کاملاً بازنگری نماید، چون اینگونه به نظرمی رسد که در اینجا خیلی حرکتهای اضافه وجود دارند که می باید حذف شوند!

نبرد بر روی زمین -

بدبختی انسان از زمانی آغاز شد که زمین را رها کرد!

انسان اگر بخواهد در نبرد آخرالزمان بر ابلیس ملعون پیروز شود، باید جنگ را بر روی زمین بیاورد!

او می باید به شغل آباء و اجدادی خودش بازگردد...

شغل آباء و اجدادی ما کشاورزیست. پدر ما انسانها، حضرت آدم علیه السلام وقتی که بروی زمین آمد یک کشاورز بود. متأسفانه چیزی بنام صنعت، امروزه ره آوردی جز آلوده کردن و صدمه زدن به محیط زیست انسان ندارد...

این تحفه ای که شیطان ملعون و پیروانش، بنام تکنولوژی و صنعت مدرن برای ما انسانها آورده اند، نتیجه ای به جز؛ آلودن محیط زیست (علی الخصوص آبهای شیرین) با پسماندهای صنعتی - صدمه زدن به لایه ازن - نابودی جنگلها و مراتع - و نهایتاً گرم شدن درجه حرارت زمین و برهم خوردن تعادل اوضاع جوی و شرایط اقلیمی نداشته است...

انسان باید از این برج بلندی که برای خود ساخته فرود آید و به سراغ زمین برود، و گرنه ابلیس جنگ را خواهد برد!

پایان مقدمه

۱. تمرکزگرایی - فایل صوتی شماره یک (.. یک دانه گندم طلایی..)

اجازه بدهید که برای سرآغاز سخن به تکه شعری اشاره کنم که البته سابقاً نیز در سایر مقالات بدان اشاره نموده بودم:

"آن لحظه که از نیاز انسان .. دارد نه کم از هوای حیوان ..

یک دانه گندم طلایی از طشت طلا گرانباتر..

در حادثه های ناگهانی سالم ز مریض مبتلاتر"

درواقع این شعر اشاره می‌کند که وقتی رویدادی ناگوار رخ بدهد، طلا دیگه ارزشی نداره.. یعنی ارزش طلا و اقلام صاحب ارزش برای روزگار آسودگیه.. حالا بماند که الان چیزهایی صاحب ارزشه که طلا رو شرمنده می‌کنه؛ الان هوا صاحب ارزش شده!

شما یک متر هوا (منظورم تراکم هست) رو می‌خرید متری فلان میلیون تومن .. خب این از طلا هم گرونتره.. حالا چنانچه خدای نکرده تندباد حوادث وزیدن بگیره و طوفان بلایا آغاز بشه، خواهیم دید که هیچکدوم از این اقلام به ظاهر صاحب ارزش، دیگه اجر و ارزشی نخواهند داشت.. آنجا و آن هنگام حقیقتاً این قطعه شعر تعبیر خواهد گردید و یک دانه گندم طلایی از طشت مطلائی گرانباتر خواهد بود .. اما چرا!!

به این دلیل که آپارتمان متری دهها میلیون تومن که قادر نیست شکم مارو سیر کنه! ساعت رولکس (کلاً منظورم زیورآلات هست) چند صد میلیون تومنی که نمیتونه مارو از گشنگی نجات بده! شمش طلای کیلویی فلان قدر که شکم مارو سیر نمیکنه!

ویلاهای گرانبه‌قیمت ما در سواحل شمال - آنتالیا - جزایر ماریس - جزایر قناری - هاوایی و غیره و غیره که نیازهای معیشتی مارو در روزگاران حوادث برطرف نمیکنه!!!

سهام - اوراق بهادار - پول داخل بانک که سود آنچنانی بهش تعلق میگیره، که در روزگار گرسنگی و قحطی شکم انسان رو سیر نمیکنه!

پس میبینیم درحقیقت همان گندم طلایی هست که شکم مارو سیر می‌کنه، از ما رفع نیاز می‌کنه و گرسنگی انسان رو برطرف می‌کنه.. همان گندم طلایی که متأسفانه امروزه کمترین قیمت رو داره و در نظر نمیاورد و ظاهراً بی‌بهاست!

همانطور که قبلاً و درهنگام نقد فیلم آخرالزمانی **"کتاب الهی - The book of Eli"** توضیح داده شد (صفحات ۹۳ تا ۱۱۴ از کتاب هالیوود و آخرالزمان)، ما میبینیم که اونجا و پس از اون رخداد فاجعه آمیز آخرالزمانی، اقلامی که صاحب ارزشهای بدلی و ارزشهای پوشالی هستند (مثل ساعت - اتومبیل - خانه - طلا و سایر موارد مشابه) رنگ باختن و اجرو قرب خودشون رو از دست دادن و نابود شدن و ازین رفتن و این یکی از مزایای این رویداد فاجعه بار آخرالزمانی بوده که به بازماندگان اثبات می کند که نهایتاً ارزشهای ظاهری رنگ خواهند باخت..

شما در فیلم میبینید چه بسیار املاک که ویرانه و بدون صاحب افتاده و چه بسیار اتومبیل های گران قیمت که به حال خودش رها شده و همچنین سایر اقلامی که روزگاری صاحب ارزش بودن نیز به همین ترتیب.. اما چه چیز اونجا با ارزشه!؟

آب! بله .. آب! .. آب بسیار بسیار ارزشمند ..

شما در این فیلم میبینید که پس از اون فاجعه آخرالزمانی و تبدیل جهان به برهوت، آب یکی از گرانبهاترین اقلام و کالاهاست .. از دیگر اقلام با ارزش که بدان اشاره می شود؛

دستمال گردن یا چفیه است که بعنوان ماسک ضد آلودگی از آن استفاده می شود..

عینک که بعنوان فیلتر ضد تشعشع استفاده می شود.. (به علت نابودی لایه ازن و عبور اشعه ماورابنفش و سایر تشعشعات مرگبار فراجوی)

یک دستگاه پخش موزیک یا همان واکمن و باطری های آن (واکمن بعنوان همدم و جایگزینی برای دوری از افسردگی پسا آخرالزمانی استفاده می شود و رادیوی آن نیز برای شنود اخبار و ارتباطات رادیویی احتمالی در آن شرایط اختلال و قطع ارتباط)

در واقع یک سری اقلام بسیار خاص یا اقلام ضروری و مورد نیاز انسان هستند که در آن زمان دارای ارزش می باشند.. و ما میبینیم که خیلی از چیزها و اقلامی که ما امروزه و در روزگار حاضر برایش ارزش قائل میشیم پوچ شده .. پوک شده .. پودر شده و اصلاً در نظر نیاید!

پس یادمان نرود که ؛ " یک دانه گندم طلایی از طشت طلا گرانبهاتر.."

درچنین روزگارانی - که انشاءالله خداوند تعالی از امروزیالی یوم القیامه برسر بشریت نیورد - وقتی تندباد حوادث، غبار را از روی چهره حقیقت به کنار بزنه، ما میبینیم اون چیزهایی که واقعاً دارای ارزشند تازه جایگاه حقیقی خودشون رو پیدا میکنند.. آب الان برای ما کالای بسیار ارزان، دردسترس و ظاهراً کم ارزش هست.. ما الان چه برسر آب میاریم!؟

شلنگ آب رو میگیریم و باهاش حیاط خونمون رو، ماشینمون رو میخوریم.. مثلاً این یک نمونه اش.

خودمون قضاوت کنیم ببینیم رفتار ما با آب چگونه است.. آب برای ما چقدر ارزش داره!؟

آیا شما ماشین پورشه ات رو با یه بطری آب عوض میکنی!!!؟ همه میخندن؛ آقا این چه حرفیه!؟ مگه توهم زدید! درحالیکه نمیدونن وقتی طوفان حوادث، غبار رو از روی تندیس حقیقت به کناری بزنه و واقعیات آشکار بشه، اگر کسی آب داشته باشه، این مایع حیات بخش رو با کارخونه پورشه هم عوض نمیکنه..

شما بروید و درخاطرات و روزنگار جنگ جهانی دوم ببینید که چه بسیار وقایعی مشابه ذکر شده است.. یک نمونه بارز آن تراژدی محاصره و جنگ لنینگراد (سن پترزبورگ) است؛

زمانیکه ارتش آلمان هیتلری این شهر رو محاصره میکنه ۶ میلیون نفر در حلقه محاصره گیر میکنن.. و پس از دو سال محاصره کار به جایی میرسه که اینها گونی گونی پول میبرن که چند تکه یا چند عدد نون به جاش بگیرن!!! ارزشمندترین چیزهاشون - مثل جواهرات، تابلوهای گرانبها، زیورآلات، عتیقه جات و حتی الماس و سایر - رو میبرن میدان تا بجاش اقلام حیاتی علی الخصوص نان تهیه کنن.. تازه این برای اشراف و قشر مرفه و ثروتمنده، شرح احوال عوام و مردم عادی که نیاز به گفتن نداره..

اینها میان و ارزشمندترین دارایی هاشون رو که روزی با یک محله عوضشون نمی کردن، میدان تا بجاش چندتایی نون بگیرن.. اقلام بسیار گرانیگیمی که شاید در روزگار عادی با فروش یک عددش میتونستن یه ناوایی رو با کل تجهیزاتش بخرن!

در اواخر محاصره مرگبار لنینگراد، کار به جایی میرسه که اگه کسی یه کف دست نون گیربیاره بازهم اون رو ۳ تکه میکنه تا چند وعده بیشتر بتونه باهاش سر کنه.. قحطی چنان شدید و گسترده است که در شرایط جیره بندی سخت هم خیلی از افراد بی غذا میمونن و بر اثر گرسنگی و سوء تغذیه ناشی از این محاصره مرگبار، ۲ میلیون نفر جون خودشون رو از دست میدن و تلف میشن..

(فیلم سینمایی **Attack on Leningrad 2009** گوشه ای از این حقیقت تاریخی و تلخ رو به تصویر کشیده)

خب ما اینجا و پس از مطالعه این تراژدی تاریخی و نظایر آن، اثر حقیقی این بیت شعر رو (یک دانه گندم طلایی از طشت طلا گرانبهاتر) میبینیم؛

درچنین شرایطی شما آگه کارخونه بنز و مرسدس رو بدی نون بهت نمیدن.. یه بطری آب بهت نمیدن.
آگه تمام جواهرات - زینتی هات - قیمتی هات رو ببری بدی بهت یه بطری آب و یه کف دست نون نمیدن، همین یه بطری آب و یه کف دست نون که امروزه بی ارزش ترینه برای ما و این جای بسی تاسف و تاثر و مایه شرمساریه..

و ما امروزه میبینیم که اقلام حیاتی و معیشتی که واقعاً باید بالاترین ارزش و بها رو داشته باشن در نازل ترین قیمت عرضه میشن و اقلام پوچ و پوشالی که سبب نابودی طبیعت و محیط زیست هستن مثل بنزین (یا حالا باعث تخریب و نابودی محیط زیست نیستن مثال همین جواهرات) بالاترین قیمت و ارزش رو دارن و به قولی ارزش پوشالی پیدا کردن!

البته منظور این نیست که به جهت برابری قیمت اقلام معیشتی، قیمت نان و آب را همتراز قیمت کالاهای لوکس نمایند تا همین تعداد افراد مستمند هم از گرسنگی و تشنگی تلف شوند، نه منظور چنین نیست بلکه مقصود و منظور اینست که آب و نان روزانه مردم به مقدار مورد نیازشان -مورد نیاز بدن انسان- محاسبه شده و رایگان در اختیار آنان قرارگیرد و مازاد برآن قیمت میلیونی داشته باشد تا از آن پس دورریز نان در کشوری مثل ایران همتراز مصرف نان ده کشور آسیایی نباشد!!!

شما ببینید امروزه کشاورزان - دامداران - مرغداران و سایر پرورش دهندگان طیور و ماکیان و آبزیان و صیادان علی الخصوص علی الخصوص طبقه کشاورز (طبقه کارگر رو مثال نمیزنم و شاید دلیل آن را نیز بعدها عرض کنم) و کلاً کسانی که قوت و روزی و خوراک مردم رو تامین میکنن و اساساً پشتیبانی کننده نیازهای معیشتی مردم هستن، کسانی هستن که اصلاً حقوقی دریافت نمیکنن..

یعنی منظور اینه که دریافتی آنها یا مزد زحماتشان در برابر خدمتی که انجام میدن بسیار ناچیزه..
یک شالیکار نبود میشه و از بین میره .. رطوبت به تمام بدنش نفوذ میکنه و از میانه عمرش به انواع و اقسام ناراحتی های بدنی و امراض دچار میشه تا محصولی رو به ما عرضه کنه به اسم برنج (یا به قول خودشون "برنج" یا "بارنج" یعنی محصولی که با رنج و زحمت فراوان به دست میاد) اونوقت خیلی از افراد و کسان با اندک هزینه ای میخرن،

میخورن و اضافش رو هم میریزن سطل زباله و بعدش هم سوار پورشه (یا حالا فلان ماشین گرانیقیمت یا ارزان قیمت) میشن و فکر میکنن که اون اتومبیل کذایی ارزشمنده و نمیدونن ارزشمند اون برنجه و اون شالیکار..

و نمیتونن تصور کنن که اگه اون شالیکار، اگه اون کشاورز نباشه (یا فعالیتش رو متوقف کنه و از تولید محصول دست بکشه یا محصولش رو از ما دریغ کنه) یا اون زمین کشاورزی با انسان قهرکنه و محصولی نده و یا آسمان دریغ کنه و برما نباره اونوقت تمام همون اتومبیل ها، مُشتی آهن پاره بیش نیست و اون جواهرات به ظاهر قیمتی مشتی سنگ بی ارزش که با سنگ خرای بیابون تفاوتی نداره .. و در اون زمان بدین نکته اساسی پی خواهند برد و حقیقت را درخواهند یافت که اینها (کالاهای لوکس و اقلام لاکچری) جایی معنی پیدا میکنه که شکم ما سیره ، آب سالم در اختیارمون هست، هوای سالم تنفس میکنیم .. اما هنگامیکه شرایط بحرانی بشه انسان میبینه که تمامی اینها به فتنه ابلیس صاحب ارزش و قیمت شده ؛

خواهیم دید که اتومبیل .. جواهرات .. یه متر هوا (آپارتمان) در طبقه بیستم فلان برج گرون قیمت فلان محله گرون قیمت شمرون .. یه پنت هاوس که با قیمت یه مترش میشه ده تا زندونی آزاد کرد .. و سایر کالاهای لاکچری و لوکس و ذاتاً بی مصرف (اقلام بی مصرف فی الذات که به فتنه ابلیس صاحب ارزش شده) هیچ اجر و ارزش و قیمتی ندارن!

خواهیم دید که تمامی اینها در سایه شکم سیر، هوای سالم ، لب سیر آب و خوراک سالم صاحب قیمت بوده .. و اونجاست که خواهیم دید اینها به ترند ابلیس، فتنه یهود و فسق طاغوت صاحب قیمت شده و دارای اجر و قربی گردیده.. وگرنه تمامی اینها فی البنیاد و فی النفسه در اساس و باطن و در نهاد خودشون هیچ ارزش و قیمتی ندارن.. قیمت، عرق جبین و کد یمین اون کشاورزی داره که شکم ما رو سیر میکنه .. شکم مردم دنیا رو سیر میکنه و به مردم دنیا - باذن الله تعالی - قوت و روزی میرسونه .. گوشت و لبنیات و شیر و تخم مرغ و سایر اقلام معیشتی جامعه رو فراهم میکنه.. اینها و زحماتی که متقبل میشن گران قیمت ترین ها هستن.. درواقع اینها هستن که صاحب ارزشن ولی در ظاهر دیده نمیشن و ارزش اونها از نظرها پنهان مونده و کسی به اونها و خدمات و زحماتشون اهمیتی نمیده و اعتباری براشون قائل نیست .

خب بحثی که میخوایم مطرح کنیم سرآغازش همینجاست .. و مطالبی که تا اینجا عرض شد در حکم پیش درآمدی برای این بحث بود تا اذهان روشن بشه، آگاه بشه تا ما بگیم که ؛

چیزی رو که درواقع ابلیس ملعون و یاوران و مشاورانش از یهود و طاغوت و سایر مغضوبین علیهم در قرن ۲۰ برای ما تدارک دیدن درواقع همین مساله بوده .. یعنی پنهان سازی ارزشهای حقیقی!

بدین معنی که اونها اومدن و اون چیزهایی رو که صاحب ارزش بوده بی ارزش جلوه دادن و درمقابل چیزهایی رو صاحب ارزش کردن و بهش قیمت و بها دادن که اصلاً، ابدأ و به هیچ وجه صاحب ارزش نیستن..

مثال همین مواردی که عرض کردم ؛

امثال اتومبیل - آپارتمان - ویلا - انواع و اقسام جواهرات و زینتی ها - برندهای تجاری - مدل ها - سلبریتی ها و انسان نماها - و همچنین سایر جاذبه های مردم فریب به ویژه اونهایی که در متروپلها و کلانشهرها عرضه و مطرح میشن..

اما اینها باعث میشه که چه اتفاقی رخ بده !؟

اینها سبب میشه که ریشه زندگی سنتی و بومی تضعیف بشه و اندک اندک بخشکه که درواقع همین موضع نهایتاً به نابودی کشاورزی سالم و سنتی می انجامه .. چه اینکه وقتی جاذبه ای برای کشاورز و انجام کار و فعالیت بنیادینش باقی نمونه و این جاذبه تبدیل به دافعه بشه و نقش کشاورز و دامداری که داره زحمت اصلی رو متقبل میشه تا تامین اقلام معیشتی مردم رو پشتیبانی کنه کم رنگ بشه، اون میره و درمکانی قرار میگیره که دیگه صاحب ارزش نیست، بنابراین دیگه تمایلی نداره تا سرپرستش باقی بمونه و به دنبال جاذبه های متروپل به شهرها سرازیر میشه و همین موضوع سبب میشه که جاش خالی بمونه..

و این جای خالی رو چه کسی پر میکنه !؟

این جای خالی رو واردات پر میکنه و در کشورهای پیشرفته هم کشاورزی مدرن و نوین با انواع و اقسام محصولات

"کشاورزی - دامی" هورمونی، تراریخته، فاقد ارزش و غیرارگانیک!

و باید بدونیم که در دنیا صنایع "کشاورزی - دامداری" مدرن و پیشرفته تقریباً منوپل هست..

یعنی سرنخش دست تعدادی از همین خانواده ها و شارلاتانهای یهودیه که تمام قد درخدمت ابلیس هستن و این بسیار خطرناکه..

و خطری که این موضوع داره (یعنی منوپل شدن صنایع غذایی - محصولات کشاورزی و دامی در اکثر کشورهای دنیا چه مالکانش نوکران ابلیس باشن و چه نباشن) اینکه سبب میشه شریان اصلی حرکت جامعه جهانی که همان اقلام معیشتی هست، انحصاری شده و در اختیار گروه خاصی قرار بگیره و این نهایتاً و در سرانجام به برده سازی جامعه جهانی خواهد انجامید.. چراکه وقتی معیشت شما (یا به معنی واضح تر همون آب و دود و نون شما) در اختیار فرد دیگری باشه اونیه که برای شما تصمیم میگیره و به شما میگه چکارکن و چکار نکن!!!

جاذبه های متروپل(متن) -

متروپلسازان! برای اینکه مردم را تشویق کنند تا از جایگاههای اصلی خودشان فارغ و غافل شده و به این توده انگلی(یعنی متروپلها/کلانشهرها) بچسبند، از شیوه های جذب کننده استفاده می نمایند و بدین صورت متروپل را برای مردم حاشیه تبدیل به یک کعبه آمال می نمایند. ابلیس با استفاده از ترفندها و شگردهایی که می داند برای این سردمداران نسخه نویسی می کند و آنها نیز با استفاده از جاذبه شناسی و سایر فنونی که در اختیار دارند این نسخه را در طی قرن بیستم اجرایی می کنند و بدین ترتیب متروپلها شکل می گیرند و شروع می کنند به تولید جاذبه های کاذب و همین موضوع سبب می گردد تا جاذبه های اصلی مدفون شده و تبدیل به دافعه گردند. بعنوان تنها یک مثال کوچک میتوان به برج "امپایر" نیویورک اشاره کرد که در حدود صد سال پیش ساخته شد و هنوز سرپاست و بعنوان یک نماد شناخته می شود! دافعه های زندگی روستایی/کشاورزی(حاشیه)-

اما جاذبه اصلی(که پس از ظهور متروپلها تبدیل به دافعه می گردد) در واقع همان شیوه زندگی سنتی و روستایی است که سبب رونق کشاورزی و دامپروری می گردد. یک کشاورز حتی اگر در نقش یک پشتیبانی کننده نیز ظاهر نگردد دستکم محصول و خوراک مورد نیاز خودش را تولید می کند اما همین کشاورز وقتی اسیر جاذبه های متروپل شود و پست خود را ترک نماید خودش نیز به یک مصرف کننده و سربار تبدیل می گردد..

برای مثال شما تصور کنید که راننده و کمک راننده یک اتوبوس توریستی، هدایت وسیله نقلیه مورد نظر را رها کنند و برای بهتر دیدن جاذبه های توریستی منطقه، بیایند و در کنار مسافران بنشینند!!!

از دافعه های اصلی زندگی روستایی/کشاورزی که میتوان بدان اشاره نمود، "عدم حمایت دولت" و "آفت افکنی" می باشد.

عدم حمایت دولت مرکزی بدین مفهوم است که تسهیلات لازم در اختیار کشاورز قرار داده نمی شود و همچنین محصولات آنها را به قیمت مناسب نمی خرند و به جای آن بر واردات تکیه می کنند.

آفت افکنی برای تضعیف کشاورزی و دامداری نیز مسئله ای است که از دیر باز مورد سوءظن بوده، نظیر روایت آلودگی مزارع و شالیزارهای ایران به "کرم ساقه خوار برنج" که گفته می شود در ایران اصلاً وجود نداشته و پنجاه سال قبل توسط اسرائیلیها به ایران آورده شده!

خوراک فراوری شده -

خوراکهای فراوری شده و تراریخته و هورمونی هم پدیده های نوینی هستند که جایگزین محصولات ارگانیک شده اند. فرضاً گفته می شود کشور چین نوعی تخم مرغ (تقلبی) تولید می کند که اصلاً از مرغ استخراج نمی شود یا برنجی (تقلبی) تولید می کند که اصلاً از زمین نمی روید و بعنوان برنج پلاستیکی شناخته می شود یا عسلی (تقلبی) تولید می کند که به هیچ وجه محصول فعالیت زنبور نیست و جالب اینکه کسی هم قادر به شناسایی این محصولات تقلبی از محصولات واقعی نیست!

البته باید این نکته را یادآور شوم که هجوم مردم از حاشیه ها و روستاها بسوی متروپلها برای تماشای شهر فرنگ موضوعی هستش که نمودش الان در غرب خیلی کمتره نسبت به جامعه ما و سایر جوامع شرقی نظیر جامعه ما چراکه جوامع نوین در مغرب زمین مخصوصاً کشور آمریکا آمیخته با شکل فراستنی و مدرن بنا شدن و آغاز شدن، درحالیکه جوامع شرقی ذاتاً برپایه مدرنیته نبودن و به شکل سنتی و بومی زیست می کردن..

و همچنین اگه بخوایم اشاره کنیم که زمان الوده شدن و نفوذ این بلیه (متروپلیزم) به کشور ما چه زمانی بوده باید گفت که از زمان حکمرانی پهلوی اول رضاخان..

البته نه اینکه ما متروپل نداشته باشیم بلکه انتقاد متوجه کلانشهرهای شیطانیه و گرنه کشور ما در قرون گذشته که هنوز کشوری مثل امریکا وجود نداشت صاحب متروپل بوده..

فقط یک مثال ساده بزنم؛

زمانیکه تیمورلنگ به ایران حمله می کنه حدود قرن ۸ (یا حتی در زمان حمله مغول که حدود دو قرن پیش از تیمور است) وهرات رو محاصره و قتل عام میکنه، این شهر ۲ میلیون نفر جمعیت داشته .. یا زمانیکه به سبزووار میره و کشتار میکنه یه کله منار بزرگ درست میکنه با ۳۰۰ هزار سیر بریده، حالا شما حساب کنید که شهر سبزووار چقدر جمعیت داشته که سرهای بریده مقتولین و اجساد ۳۰۰ هزارتا بوده.. یعنی سبزووار و هرات اون روز برای خودشون کلانشهری بودن و متروپل بودن اما جذابیت های شیطانیه نداشتن، جاذبه شهر فرنگی نداشتن!

این کلانشهرهای قدیمی بیشتر مراکز علمی و تجمع مردم برای فروش محصولات و یا شاهراههای تجاری بودن و نه یه شهر فرنگ و نه صرفاً یه شهر قشنگ.. اونا متروپلهایی بودن که کشاورزی رو نابود نکرده بودن و پایه و اساس زندگی روستایی رو تخریب نکرده بودن و فرهنگ بومی رو از بین نبرده بودن..

در مقطعی از تاریخ اصفهان، شیراز، همدان، تبریز شهرهای پرجمعیتی بودن و شاید همباد و همپای همون هرات و سبزوار پیش از حمله تیمور جمعیت داشتن ولی این مسئله سبب نشده بود که متروپلیزم (تمرکزگرایی) ایجاد بشه.. جمعیت و ازدحام و مرکزیت بوده اما کار فرهنگی هم بوده و انگیزه خاصی هم برای جذب سکنه بافت روستایی نداشته.. یعنی جذابیتش چیز معمول و معقولی بوده و مسئله تجملات و تفاخر مطرح نبوده که بفرض کسی شاد و راضی باشه از اینکه پایتخت نشین شده.. تهرون نشین شده.. لس آنجلس نشین شده و یا اینکه در حسرت این باشه.. اما متروپلهای قرن ۲۰ یا همان کلانشهرهای شیطانی که به نسخه شیطان و فتنه عوامل یهود ایجاد میشن دارای جاذبه های کاذبن.. یعنی نه تنها باعث باعث میشن که میل و کشش زیادی برای بازدید از اونا ایجاد بشه بلکه انگیزه افراد رو هم برانگیخته میکنن تا مواضع خودشون رو رها کنن و برن اونجا زندگی کنن..

اما این برانگیختگی چگونه است!؟

متروپلها و کلانشهرهای شیطانی منابع و امکانات رو به نفع خودشون می بلعن و همچنین دولت مردان که تماماً دست نشاندگان شیاطین و یهود هستن (آگاه یا ناآگاه) با اجرای سیاست های غلط اجازه میدن که رفاه عمومی و خدمات ملی به شکل ناعادلانه توزیع شده و سهم متروپلها بسیار بسیار بیشتر از جوامع خُرد باشد..

امکانات و خدماتی نظیر؛

امکانات خدمات تفریحی/سرگرمی

امکانات خدمات آموزشی

امکانات خدمات درمانی

و دیگر امکانات و خدمات اجتماعی و عمومی

یکی از بهونه ها شونم اینه که ما نمیتونیم تمام این سرویسها رو به تک تک مناطق شهری و روستایی ببریم بنابراین در متروپلها این خدمات رو ارائه میدیم تا همه مردم بیان و استفاده کنن.. اما دروغ میگن و اینا بهانه های پوچ و واهی بیش نیست..

اگر بررسی دقیق و کارشناسانه صورت بدن شما خواهید که نسبت اختصاص امکانات در متروپلها به جوامع شهری روستایی ۹۹ درصد به ۱ درصد هم نیست چه اینکه اگر ادعای اونا صحیح باشه باید نسبت این توزیع منابع و ثروت و امکانات لااقل ۷۰ درصد به ۳۰ درصد باشه که هرگز چنین نیست!

بله مثل یه استودیوم آزادی رو همیشه همه جای ایران بنا کرد.. روستایم وقت بازی اسقلال پرسپولیس میاد مسابقه رو تماشا میکنه و برمی گرده اما شما در همون مناطق روستایی یه زمین چمن معمولیم نمیینی .. و همینطور درخصوص امکانات درمانی بیمارستانی و امکانات تفریحی آموزشی هم شما نمیتونی یک به صدی از این چه که در ابرشهرها سرویس داده میشه در مناطق روستایی و حاشیه ای بینی :

شما زمانی یه میز پینگ پنگ توی این بافت شهری روستایی که عرض میکنم نمیدیدی.. یه استخر نمیدیدی .. یه پیست اسکی ساده یا حتی تو یوب سواری نمیدیدی.. یه بچه بیمارستان یا درمونگاه مجهز با پزشک کشیک نمیدیدی.. بخش آموزشی از دبستان یا نهایتاً راهنمایی به بالا نداشت .. یه سالن سینما تئاتر نداشت...!!!
جای دوری رو عرض نمیکنم همین شعاع ۱۰۰ الی ۱۵۰ کیلومتری از تهران.. جاده اش رو درست نمیکردن.. سال به سال همون نقطه همون منطقه تصادف میشد تلفات میداد نميودن درست کنن اینا(خدمات و امکانات) که عرض کردم بمونه پیشکش.. کجا امکانات متعادل تقسیم شده آقا!

شما صفوف منظم مورچگان را مشاهده می کنید که مشغول حمل آذوقه به لانه هستند.. حالا اگر شما مقداری عسل کنار یکی از این صف ها بریزید مشاهده میکنید که نظام حرکتی کل این دسته مورچگان بهم میریزد و تجمع وحشتناکی اطراف عسل ایجاد میشود و صبح فردا هم که بدانجا بازگردید میبینید که خیلی از همان مورچگان، مست و نشنه شیرینی عسل همانجا مرده اند!... و اینست حکایت متروپلهای شیطانی و برهم زدن جریان و نظم حرکت انسانی.

وانگهی مسئله دیگه که سبب مهاجرت به سمت متروپلهاست - علاوه بر اون جاذبه هایی که در بالا ذکر شد - مسائل اقتصادی هست / و مسائل مالی هست(جذابیت اقتصادی).. یعنی افراد میتونن داخل یه کلانشهر شیطانی بمقدار و میزانی از پول دست پیدا کنن که در یک بافت و فرهنگ روستایی هرگز نمیتونن اون مقدار نقدینگی رو برای خودشون فراهم کنن .. بنابراین دست به مهاجرت میزنن .. و این یکی دیگه از جذابیت های ابرشهرهای شیطانی هست.. و این درحالیست که روستایی مهاجر نمیدونه پول داخل متروپل یه پول بی پشتوانه هست.. پول باد هست .. ارزش اون در شرایط امان و امنیت و بسیار ناپایداره..

بدین مفهوم که اگر خدای نخواستہ اتفاقات و حوادثی رخ بده و متروپلها دچار گیر و گرفتاری بشه ، روستایی برجای مانده در روستا بهترین جایگاه رو خواهد داشت چون تنها کسیه که قادر به تامین اقلام اساسی و نیازهای معیشتی زندگی خودش در حالیکه در متروپل کسی این توان رو نداره .. حتی ملت چهارتا مرغ و خروس هم داخل خونه ندارن که لااقل چهار روز از تخم مرغ و گوشتش استفاده کنن..

آیه ۵۸ از سوره بنی اسرائیل میفرماید:

هیچ قریه ای (شاید مقصود همین متروپلها/کلانشهرها باشد. والله العالم) نباشد مگر اینکه پیش از فرارسیدن روز قیامت نابودش میگردانیم یا به عذابی سخت گرفتارش میسازیم. و این در لوح محفوظ نوشته شده است.

در حالیکه در همون کلانشهرهای قرون پیشین که غیرشیطانی بودن، داخل منازل تنور بود و هرکسی میتونست برای خودش نون پخت کنه.. تا همین چند دهه پیش مردم تو حیاط خونه مرغ و خروس داشتن.. در همین تهران! الان این شرایط در متروپلها حاکم نیست و اگر طوفانی از حوادث و تندبادی از بلایا بوزه اینها درجا نابود خواهند شد چراکه پشتیبانی معیشتی اقلام حیاتی و اساسی جامعه شهرنشین صفره..

اگه کلانشهرها دچار حوادثی بشن - مخصوصاً در کشور ما - هیچ پشتیبانی روستایی و غیرشهری قوی وجود نخواهد داشت که بتونه جور این انبوه جمعیت مصیبت زده و بحران زده رو بکشه و تاوان بده.. چرا!؟

چون الان در واقع جامعه روستایی ما خیلی همت کنه بتونه خورد و خوراک خودش رو تامین کنه.

برای متروپل دستکم باید دوسوم (۲/۳) نیروی پشتیبان (جمعیت جامعه روستایی) وجود داشته باشه..

یعنی به ازاء ۱/۳ جمعیت در هر متروپل آخرالزمانی بایست ۲/۳ جمعیت روستایی وجود داشته باشه که در صورت بروز حوادث احتمالی بتونه پشتیبانی کنه.. یعنی درموضع پشتیبان، تولید محصول انجام بده و خورد و خوراک جامعه حادثه دیده رو تامین کنه..

ولی الان قضیه بالعکس شده یعنی اکثریت اومدن داخل متروپلها ساکن شدن ؛

اونطوری که آمارها میگه حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد جمعیت بیشتر در بخش روستایی نداریم که اونها هم بعید میدونم اکثراً تولید کننده و کشاورزان زبده باشن!

ما در اولین سرشماری بعد از انقلاب مابین سالهای ۱۳۶۱ - ۱۳۵۸ تعداد ۹۷۰۰۰ روستا(ده و دهستان) ثبت کردیم اما این تعداد در سرشماری مابین سالهای ۱۳۹۵ - ۱۳۹۱ به رقم ۳۷۰۰۰ روستا رسیده است..
گفته می شود که فقط در خراسان جنوبی طی سالهای اخیر حدود ۱۰۰۰ روستا متروکه شده و از بین رفته است!
در اواخر حکومت پهلوی در حدود ۶۵ درصد جامعه ما روستایی بود و ۳۵ درصد از جامعه ما شهری بود اما اکنون ۷۰ درصد از جمعیت ما شهرنشین است و ۳۰ درصد جمعیت روستانشین!
در سال ۱۳۹۴ یکی از مسبوقین و موثقیان از نیروهای سپاه پاسداران شخصاً به اینجانب گفت که طبق یک برآورد رندمی که صورت گرفته، ما حدس میزنیم که فقط در استانهای تهران و البرز در حدود ۳۷ میلیون نفر زندگی می کنند!!!!...
یعنی چیزی بیش از ۱/۳ جمعیت کشور و تو خود حدیث مفصل بخوان زین مجمل..

ما مشاهده میکنیم -سالمهاست مشاهده میکنیم- که خیلی از اقلام معیشتی ما از گندم و گوشت و برنج و غیره در راس کالاها و محصولات وارداتیست ... چرا!!؟

برای اینکه تولید کننده داخلی اونطور که باید تولید نمیکند ... اما چرا!!؟

برای اینکه دولت -همونطور که گفتیم- حمایت نمیکند و برای خدماتی که کشاورزان - دامداران انجام میدن اجر و قرب و بهایی قائل نیست یا لاقبل بگیریم اونطور که باید باشد، قائل نیست!

فرضاً دولت مرکزی باید میومد و با استفاده از اختصاص بخشی از درآمد نفت و گاز و معادن بستر کشاورزی رو تقویت میکرد.. فرضاً دولت باید طی یک پروسه ده ساله سوبسید حمایتی برای بخش کشاورزی و دامداری در نظر میگرفت.. دولتی که یه عمر برای شیر و لبنیات و نون و غیره و غیره سوبسید میداد باید همه اینا رو قطع میکرد و اصل سوبسید و بسته های حمایتی و تشویقی و سایر مزایا رو به خود کشاورز یا دامدار میداد -اونم نه هر کشاورزی بلکه کشاورز و دامدار متعهد و مسئول که تولید بهنگام و مرغوب انجام میداد- تا اونا هم تشویق و ترغیب بشن و قطع فعالیت نکنن.. فرضاً طی همین پروسه ده ساله دولت میتونست محصول رو به قیمت بالا از کشاورز بخره و به قیمت مناسب و کمتر به مردم عرضه کنه که این خودش بزرگترین اقدام برای مستحکم سازی بستر کشاورزی و دامداری بود که موجب میشد کشاورزی رونق بگیره و ریشه اون تقویت بشه و جذابیت خودش رو از دست نده و کشاورز روستایی هم سرپرستش بمونه و بسوی متروپلها سرازیر نشه و همینطور از طرف دیگه باعث میشد که جلوی خروج ارز برای واردات گرفته بشه..

و درواقع بازی دوسر برد برای کشاورز و مردم بود و دولت هم در این بین چوب دوسر طلا بود..

حقیر، گاهی با مرور این تراژدی بی اختیار به یاد داستان جنگ احد میافتم که رسول الله صلوات الله علیه به کماندارانی که در تنگه کوه عینین گماشته بود تاکید کرد که در هیچ شرایطی موضع خودشون رو ترک نکنن.. اما اکثریت این گروه از فرمان ارشدشان سرباززدند و به گمان اینکه جنگ خاتمه یافته به طمع جمع آوری غنائم به پایین سرازیر شدند و دشمن از همان نقطه حمله کرد و جنگ را به سود خودش خاتمه داد!

حکایت جامعه امروز ما و ترک وطن (خصوصاً توسط اهالی روستایی و کشاورزان) بی شباهت به ماجرای جنگ احد نیست که کمانداران تنگه در واقع همان جامعه روستایی ماست که به طمع جمع آوری غنیمت یا اینکه سرش از مواهب داخل متروپل بی کلاه نماند به شهرها سرازیر می شود..

خب این ترک پست و مهاجرتها پی در پی بسوی متروپلها، بنیاد رو سست میکنه و فردا هنگام هم که بنیاد سست بشه و ریشه کشاورزی کاملاً خشک بشه - کمااینکه الان شده - وقت اجرای نقشه اهریمن - ابلیس پلید دشمن ایران و دشمن بشریت - و همپالگانش فرامیرسه که حالا یا در غالب یهود و صهیونیست و اسرائیل و آمریکای جنایتکار و غیره جلوه میکنه یا اینکه با ایجاد بحرانها و مشکلهها و گرفتاریها، مردم رو به خاک مذلت میکشه و به گریه درمیاره!... و چرا!!؟

چون دیگه بخش کشاورزی وجود نداره و در بخش واردات هم به شما میگن برنج آلوده به آرسنیک، گندم کپک زده و گوشت و سایر محصولات در انبار مانده و تاریخ گذشته و فاسد برای شما موجوده.. اگه میخواید با کمال احترام به قیمت روز بهتان عرضه می نمایم!

چنانچه در دوره دولت احمدی نژاد شما این واقعیت رو به چشم خودتون دیدید که گندم کپک زده و برنج آرسنیک و گوشت فاسد به خورد ملت داده شد نه یک دفعه بلکه به دفعات ..

حالا در این قسمت میخوایم بیایم و یه کالبدشکافی انجام بدیم و ببینیم که ریشه این موضوع در کجاست..

خب عزیزان ببینید در واقع علت اصلی رو در اولین نگاه میتونیم در نا آگاهی و بی خردی متولیان امر و مسئولین و سایر کسانی که به کار گماشته شدن برای اداره امور مردم، ببینیم.. چرا که سیاست گذاری و برنامه ریزی کار اوناست و حتی شیوه اجرای تمامی برنامه ها و قوانین تصویب شده..

اینا اون روزی که اون جمعیت روستایی به داخل کلانشهرها سرازیر میشه نباید فکر کنن که پس چه کسی باید کشاورزی کنه!؟

چرا همون موقع چاره اندیشی نمیکنن.. چاره اندیشی که نمیکنن هیچ، تسهیلات و خدمات رو هم گسترش میدن داخل متروپل.. در حالیکه اگه شرایط سختگیرانه ای درون متروپل وجود داشت یا کسی مهاجرت نمیکرد یا اگه میکرد ناگزیر بود بابتش هزینه سنگینی بده..

حالا بنده و امثالهم اون زمان بچه بودیم - جوون بودیم نمی فهمیدیم آگاهی نداشتیم اما کسانیکه در مقام سردمدار و تصمیم گیرنده اساسی یک کشور بودند و هستند چرا نباید این فهم و شعور رو داشته باشن که هجوم این جمعیت روستایی بدنبال سراب داخل کلانشهرها ریشه مملکت رو خشک میکنه.. مملکت رو با بحران مواجه میکنه.. مگه اونا داستان کارزار اُحد رو نشنیده بودن؟! ...

ما اون زمان بچه بودیم، آقایون سران که اکثراً بین ۳۰ تا ۵۰ سال بودن.. در مرز پختگی بودن.. دنیا دیده و با تجربه بودن حالا ما نوجوون بودیم نمی فهمیدیم اونا که میفهمیدن چرا کاری نکردن!؟

درواقع کسانیکه این نقشه رو کشیدن و این برنامه رو برای ما چیدن خیلی حساب شده عمل کردن.. زمانیکه اونا این بازی رو آغاز کردن و جریان رو استارت زدن متأسفانه بزرگان و رئیس روسای ما یا همگی در خواب بودن یا اینکه خودشون رو به خواب زده بودن..

اون زمان که همین جریان مخرب اومد و به زمین داخل کلانشهر بها و قیمت داد، همون موقع باید از طرف نظام باهاش مقابله میشد و ریشه نامنحوس اونو قطع میکردن و اجازه نمیدادن زمین بها پیدا کنه..

این جریانات سیاسی و انقلابی خودشون اون روزا شعارشون این بود که سرانجام نظام فئودالی فروپاشی و سقوطه!... خودشون میگفتن در مملکتی که زمین بشه کالای لوکس و قیمت پیدا کنه و بها پیدا کنه فاتحه اون مملکت خونده شده!.. پس چرا اجازه دادن!؟

الان شما ازشون پرس که آقا پشتوانه زمین شمالشهر متری فلان میلیون تومن چیه؟! این قیمت نجومی از چه بابتیه؟! لااقل میومدن همپای رشد متروپل به کشاورزی و بخش روستایی هم اجازه رشد میدادن..

چطور اجازه دادن کالاهای لوکس و پوشالی قیمت برداره و لی کشاورزی - دامداری غریب بیفته و بی قیمت و بی ارزش به حال خودش رها بشه!... گوا اینکه کشاورزی یه بچه سرراهیه و طفیلیه!!!

در سالهای آغازین دهه ۱۳۷۰ سیاستهای تخریبی وجود داشت که اهل فن کاملاً متوجه میشد که اینا اومدن و عامدانه به بخش کشاورزی - دامداری - مرغداری حمله کردن.. ما در اون سالها در بطن جریان بودیم؛ در شیلات بودیم، در سازمان آب بودیم و در خیلی جاهای دیگه هم حضور داشتیم..

ما همون زمان چیزهایی رو میدیدیم که متعجب میشدیم.. طرح هایی میدیدیم که شاخ درمیاوردیم!.. طرحهایی بودن اساساً و کاملاً تخریبی ولی باظاهر بزرگ شده، که باشوق و ذوق و روبان قیچی کردن افتتاح واجرا میشدند.. چه اینکه همه میدونن خیلی از همونا به نصف راه نرسیده رها شد و فقط بودجه عظیمی از بیت المال رو حروم کرد و جیب یه سری آدم فاسد رو از مال حروم پر کرد... ولاغیر!

در سالهای آغاز ریاست جمهوری رئیسانجانی - خصوصاً اوایل دهه ۷۰ - دولت وام های کلان خارجی زیادی گرفت. همان مقطع حدود ۹۰ اقتصاد دان ارشد از جمله بعضی از اقتصاددانان خود مجلس شورای اسلامی طوماری را امضاء کرده و به او هشدار دادند که اینکار در آینده نزدیک کمر مملکت را خواهد شکست. میگویند این ۹۰ نفر سرنوشت و سرانجام نامعلومی پیدا کردند تا جائیکه یک منبع غیرموثق ادعا میکرد که خیلی از امضاء کنندگان این طومار سربه نیست شدند. البته اکبرگنجی بهتر در جریان است!

درهمون مقاطع اومدن قیمت دونه و خوراک مرغ رو که اکثراً وارداتی بود بالا بردن و قیمت مرغ رو پایین آوردن (با وارد کردن انبوه مرغ هلندی).. فرضاً قیمت تموم شده هر مرغ زنده برای مرغدار می افتاد کیلویی ۳۰۰۰ تومن اونوقت توی بازار باید مرغ زنده رو با التماس کیلویی ۲۰۰۰ تومن میفروخت!... بلایی برسر صنعت مرغداری آوردن که خیلی از مرغدارای ما ورشکست شدن.. زمین مرغداری طرف از تاسیسات و جواز تولیدیش بیشتر ارزش داشت.. خیلی ها زمین مرغداریشون رو فروختن گذاشتن بانک سود میگرفتن با خیال راحت و به دور از دغدغه تولید و دردسرهایی اون.. درحالیکه زمان شاه صنعت مرغداری ما بعد از صنعت نفت در جایگاه دوم بود..

یا دربخش کشاورزی محصول رو از کشاورز به قیمت نمی خریدن.. از باغدار نمی خریدن، میاورد میذاشت کنار جاده یا اینقدر می موند که می گنیدید.. باغدار بود که قسم میخورد میگفت که هزینه چیدن محصول از قیمت فروشش بیشتره منم ولش کردم گذاشتم سردرخت بگنده!!!

آقا اینا تعمداً کاری کرده بودن کشاورز - دامدار - مرغدار ذله بشه دست از تولید بکشه.. و جریانات شیطنی قدرتمندی وجود داشت که اعتراضات و انتقادات رو خنثی میکرد و آگه زیادیم پایپچ میشدی بحث محاربه و غیره و غیره بود..

شما مشاهده میکردی میومدن به طرحهایی بال و پر میدادن و ازش استقبال میشد که اصلاً توجیهی نداشت و غیرمنطقی بود فرضاً به شما اجازه میداد بری طرح ماهی بزنی و کنارشم مجوز میداد از سفرههای آب زیرزمینی استفاده کنی برای تامین آب اون عظمت استخرپرورش ماهی..

با کارشناس خبره ژاپنی یا آلمانی مشورت میکردی بهت میخندید میگفت کدوم احمقی تودنیا این کارو میکنه که شما میخوای انجامش بدی؟!.. طرح پرورش ماهی رو باید کنار رودخونه احداث کنی که آب رودخونه از اینطرف وارد بشه و از اونطرف خارج بشه..

اونوقت اگه شما میرفتی و کنار رودخونه طرح ماهی میزدی میومدن و بساطت رو جمع میکردن.. بهت اجازه استفاده از آب روان رودخونه رو نمی دادن اما مجوز میدادن بری چاه عمیق بزنی و منابع آب زیرزمینی رو استخراج کنی!!! اونوقت بایست به پول اون روز هزینه پمپ کف کش شناور که میلیونها تومن بود میپرداختی و هزینه برق سه فاز که بتونی برای استخراج پرورش ماهی، آب از سفره زیرزمینی استخراج کنی..

حالا اگه کسی میومد و به شما میگفت که طراحان این طرح احمقانه و شیطانی خودشون پمپ KSB آلمانی وارد میکنن چه جای تعجب و شگفتی بود!؟

طرح پرورش آبزیانی نظیر ماهی قزل آلا یک طرح بسیار آب بر هست فلذا فقط احداث اون در کنار رودخونه ها توجیه شده، منطقی و بصره هست. حالا به شما اجازه احداث این طرح در کنار رودخونه رو نمیدادن و درعوض مجوز اون رو برای مناطقی صادر میکردن که لوکیشن پروژه نزدیک آب نباشه بعلاوه مجوز حفر یک چاه عمیق تا ملت برن و به سفره های آب زیرزمینی حمله کنن!

این موضوع که عرض میکنم تنها به مورد جزء هست اگه بررسی بشه اونقدر طرحهای تخریبی شیک و بزرگ شده در اون مقاطع خواهید یافت که بموازات اونا چه بسیار طرحهای سازنده که خاک میخورد یا مردود میشد و مجوز داده نمیشد.. یک مثال دیگه از شاهکارهای احمقانه بگم که برای دوره احمدی نژاد بود.. یکی از دست اندرکاران و مسئولین میگفت که به مرغداریهای که اطرافشون دارودرخت هست اجازه تولید نمیدن و مجوزهاشون رو تعلیق کردن.. چرا و به چه دلیل!؟ به بهانه آنفلونزای پرندگان.. یعنی اون درختها مثل باند فرودگاه برای پرنده ها و پرنده های آلوده هم میرن اونجا لونه میکنن و از اون طریق مرغها رو آلوده میکنن..

بعدش میگفت خودشون(علامه های دوره احمدی نژاد) راهکار ارائه میدادن که باید این باندهای فرودگاه تخریب بشه تا پرنده های آلوده نتونن اونجا لونه کنن بنابراین هزاران هزار اصله درخت اطراف مرغداریهها رو قطع میکردن برای اجازه مجدد تولید!!!

و برنده جایزه نوبل این طرحهای مخرب، و سرآمد و آقایشان همون طرحهای مشهور سدسازی دوران سردارسازندگی جناب اکبرسد ساز معروفه که دیگه افتضاحش رو امروز روز همه کس حتی اون بچه مدرسه ای هم میدونه.. از جمله کم آبی دریاچه ارومیه - باتلاقی شدن جلگه خوزستان - پدیده بیابان زائی (با بیابان زدائی اشتباه نشود!) و دهها مورد دیگر که گفتنش تکرار مکرراته..

یکی مثل اون خدابیارمزر وانشاد دکتر پرویز کردوانی (جیمز هانسن ایران) چقدر حرص و جوش میخورد، چقدر مقاله های کارشناسی مینوشت و هشدار و اخطار میداد، چقدر رهنمود و راه حل های سازنده پیشنهاد میکرد .. در عوض بجای بکار بستن رهنمودهاش، معظم له به ایشان میفرمودند؛ آقا شما چقدر بامزه حرف میزنی..!!!!

یا در دوره دولت مکروفریب احمدی نژادی چندتایی بزرگداشت دعوتش میکردن و نشان افتخار میدادن..

مثل یه بچه ای که دزد میبینه میره به عموش میگه حاج عمو دزد اومده.. عموش میگه بیا عموجون آب نبات چوبی و شکلات وبستنی برات گرفتم بیا اینا رو بخور آقا دزده رو ولس کن..

برای این بندگان خدا هم جشن و سرور برپا میکردن پاسداشت و بزرگداشت میگرفتن و همایش چهره های ماندگار!!!

اینه که آگه شما به دقت نظر کنی متوجه میشی که درواقع تموم اینا (طرحهای تخریبی) کارشده بوده.. اینجوری نبوده که بگی بچه ها توپ بازی میکردن اتفاقی توپشون خورده و شیشه خونه ها رو شکسته، نه باباجان این نبوده، وقتی آثارش رو بررسی کنی میبینی که بچه ها عمداً توپ رو به قصد شیشه ها پرت کردن و این موضوع اصلاً اتفاقی و تصادفی نبوده..

پروژه متروپلیزم، تضعیف زیرساخت های کشاورزی و سایر پروژه های مخرب در ایران، یک پروژه برنامه ریزی شده بوده که درواقع با یک دید کلان نگری تخریبی طراحی شده بود.. یک موضع آینده نگرانه بود که شما ثمره و نتیجه اش رو الان می بینید..

میومدن و به ظاهر به شما مجوز فعالیتهای کشاورزی میدادن - اجازه اشغال و توسعه اراضی و منابع طبیعی رو میدادن - مجوز توسعه منابع کشاورزی / دامداری / دامپروری رو میدادن که جیب شما و عده قلیلی رو پرپول میکرد ولی درباطن محیط زیست رو نابود میکرد .. بستر منابع زیرزمینی آب رو خشک میکرد.. چشمه ها رو خشک میکرد و الی آخر.. طرح برای اقلیتی سودآور بود ولی برای اکثریت مردم زیان بار..

این به مثال کوچیک بود که بگم اگه طرحهای به ظاهر حمایتی هم اونجا وجود داشت ضررش از منفعتش بیشتر بود..
خب این در واقع پروژه بسیار خطرناکی بود که ما در اون مقاطع دیدیم..

بنابراین مشاهده می‌کردیم که؛

کشاورز/دامدار/مرغدار خسته میشد دست از تولید میکشید و بجاش زمین و تاسیساتش رو میفروخت میذاشت بانک سود میگرفت یا بیزینس و کاسبی راه مینداخت.. و اونجا هیچ قانون بازدارنده ای هم نبود که اجازه نده تغییر کاربری بدن (یعنی اینکه نتونن کاربری صنعتی / کشاورزی رو به غیر از اون تغییر بدن) بنابراین مثلاً شما میدیدی که به بهانه کاشت برنج و محصول درختها رو قطع می کردن تا شالیزار کنن و بعد از چندسال که ذله میشدن (یا ذله شون میکردن) همون شالیزارها رو میفروختن یا توش ویلا سازی میکردن! .. پس از یک سو حمایت نمیکردن و کشاورز/دامدار/مرغدار خسته و ذله میشد و از سوی دیگه هم عملاً دست اینا رو باز گذاشته بودن که طرف از تولید و کشاورزی دست برداره و به تجارت رو بیاره .. پس یه کاری تخریبی صد درصد کارشناسی شده بوده..

چه اینکه ما الان میبینیم خیلی از مغازه ها بسادگی تغییر کاربری میدن به فست فود و رستوران و کافی شاپ!!!

طرف ۴۰ سال ۵۰ سال بزاز بوده .. شغل پدریش بوده .. مغازه آبا اجدایش بوده .. تغییر کاربری داده کرده کافی شاپ!

خب بنابراین بتدریج انگیزه کشاورزی دامداری و پرورش طیور و ماکیان و آبریان جای خودش رو با انگیزه ساخت و ساز و تجارت عوض کرد..

در فراز پایانی این فایل، مطالبی رو که لابلای مباحث می بایست مطرح میشد اما در آخر سخنرانی ایراد شده بصورت فهرست وار می آوریم.. همانطور که عرض کردم از آنجا که مقاله حاضر، در واقع پیاده شده و اصلاح شده یک فایل صوتی (سخنرانی) است بنابراین شکل ظاهری آن با سایر مقالات پیشین که اینجانب منتشر نموده بودم متفاوت است :

- مسئله درمانی کشاورزان خود مبحث جداگانه ایست که سبب کاهش انگیزه ها میگردد چه اینکه وقتی کشاورز برای استفاده از خدمات درمانی برای خودش یا خانواده اش (فرضاً یک عمل قلب/کلیه/آپاندیس و غیره) ناگزیر میشود محصول نصف سال خود را پیش فروش نماید، دیگر رمقی (توان مالی) برای او باقی نمی ماند و انگیزه اش از دست میرود..

- بیمه کشاورز میتواند بعنوان یک طرح تشویقی و انگیزشی ایجاد شود و تاحدودی به دلگرمی و پابندی کشاورزان کمک نماید.. به این ترتیب که خدمات درمانی کاملاً رایگان برای کشاورزان فعال و تولید کننده و اعضای تحت پوشش آنها ایجاد شود تا دستکم از این بابت خیالشان راحت باشد و بتوانند بدون دغدغه به انجام فعالیت پردازند.

- چندین سال قبل در تهران سوار ماشین یک راننده مسافرکش شخصی شدم.. در مابین صحبتها مشخص شد که وی روستا زاده ای هست که سابقاً در روستای خودشان به کار کشاورزی و دامداری سنتی مشغول بوده است و بعداً از کار خود دست کشیده و به تهران مهاجرت کرده و برای تامین نیازها به کار مسافرکشی روی آورده است.. به او گفتم (با یک لحن و بیان انتقادی) که خب کاملاً بدیهی و مشخص است با این درآمدی که در تهران کسب میکنی، روستانشینی را سه طلاقه کنی و کار کشاورزی را ببوسی و بگذاری کنار!.. در جوابم حرف بسیار جالبی زد.. او گفت که من اگر در روستایمان و با کار کشاورزی/دامپروری نصف این درآمدی را که در تهران دارم بدست می آوردم هرگز به تهران مهاجرت نمی کردم و شغل آباء و اجدادی خودم را که بسیار هم به آن علاقمندم کنار نمی گذاشتم پس شما خودت حساب کن که در روستا وضعیت من و خانواده ام چگونه بوده است!.. مشابه همین مثال را نیز یک مرغدار در حدود سال ۱۳۷۴ برای بنده تعریف نمود.. او میگفت که واقعاً کارد به استخوانم رسیده که حاضر شده ام کار مرغداری را رها کنم و بفروشم و پولش را بگذارم بانک.. او هم مثل همین کشاورز میگفت که من عاشق کارم و شغل تولید و مرغداری هستم و اگر سود اندکی هم از این کار تولیدی نصیبم میشد که جوابگوی امورات خود و خانواده ام میشد، هرگز حاضر نمیشدم که در امن وامان و عافیت، کُنج خانه بنشینم و سود بانکی بخورم ولو که این سود بانکی دهها برابر سود مرغداریم باشد!!

پس شما خودتان قضاوت کنید که متولیان امور و دانایان ما چه شرایطی را پدید آورده بودند و چه بستری را فراهم نموده بودند که بسیاری از همین نوع افراد زحمت کش و تولید کننده معیشت ناگزیر به رها کردن مشاغل خود و روی آوردن به امور دیگری شده بودند و همچنان هم میشوند.

- در دهه اول انقلاب بحث خود کفایی مطرح بود خصوصاً در کشاورزی و حتی در مقاطعی ما به مرز صادرات برنج و گندم هم رسیدیم.. کارهای جهادی خوب و مخلصانه ای خصوصاً در بخش روستایی/کشاورزی انجام میشد..

البته ناآگاهی های هم بود ولی سازندگی و رشد بیشتر بود تا جائیکه ما در بسیاری از محصولات کشاورزی به مرز خودکفایی و حتی صادرات رسیدیم اما متأسفانه سودجویی عده ای فاسد و فاسق وارد کننده محصولات کشاورزی (به بهانه اینکه واردات محصول بصره تر است و محصول کشاورز خودی گران است) پایه گذار شاخه واردات محصولات کشاورزی - دامی شد و به تبع آن نیز کشاورزی باغداری/دامداری/مرغداری بومی و سنتی خودمان مهجور و منزوی شد.

و در پایان این فایل صوتی به شکل خلاصه عرض میکنیم جمع بندی بحث چنین بود که ؛

۱. ارزش یافتن کالاهای فاقد ارزش و پوشالی و درمقابل بی ارزش قلمدادشدن خدمات/ کالاهای/ فعالیت های دارای ارزش واقعی

۲. و همچنین جاذبه متروپلها (و بموازات آن دافعه زندگی بومی و روستایی) از یک سو، و طرح های تخریبی پنهان در نابودی کشاورزی سنتی و زندگی بومی، از سوی دیگر مجموعاً سبب گردید که متروپلها (ابرها - کلانشهرها) روز به روز متورم تر و گسترده تر شده و بخش روستایی و کشاورزی کوچکتر شود.

پایان فایل صوتی شماره یک

۲. تمرکزگرایی - فایل صوتی شماره دو (.. کار بیخودی - *Work Busy)..

این فایل دوم اختصاص داره به این بحث که؛

ما بینیم فی الواقع در متروپلها چه اتفاقی میفته و مردم حقیقتاً چه کاری انجام میدن و سپس کارائی متروپلها را به چالش بکشیم..

خب یه مثلی در بین خود آمریکایی ها هست که میگن work busy به معنی کار بیخودی/کارالکی یا بقول خودمونی "سرکاری" ... مثلاً میگن طرف چیکار داره میکنه؟ میگن کار بیخودی یا کار الکی انجام میده!..

حالا در زمان خدمت نظام اگه میخواستن کسی رو تنبیه و تحقیر کنن میگفتن بایست نگهبان آفتابه!!!...

خب این یه چیز حجف و مسخره ای بود فقط برای اینکه سرباز رو تحقیر کنن و تنبیه کنن و گرنه بدیهی که آفتابه که احتیاج به نگهبانی نداره.. حالا ما این دو تا مثال رو مطرح کردیم تا اشاره کنیم که داخل متروپلها مشابه همچین چیزی انجام میشه!..!!!

اگه که تعصب رو کنار بذاریم و با یک دید کلان و منطقی و نگرش عمیق و دقیق به این موضوع نظر کنیم متوجه میشیم که کار داخل متروپلها بادرصد بسیار بالا مشابه همین مثالهاست یعنی کار بیخودیه - کارالکیه و نگهبانی از آفتابه هست فقط ممکنه که ما متوجه اون نشده باشیم..

خب حالا این بحث ممکنه که خیلی ها رو عصبانی کنه و از کوره در بیره که آقا این چه مزخرفاتیه که تحویل ملت میدی.. خود من و فلان و فلانی اگه یه روز کار نکنیم فردا خورشید تو تهرون طلوع نمیکنه!!!...

اما باید اعتراف کنیم که حقیقت و رای این چیزهاست؛

متروپل فقط یه ماشین تولید ضایعات و کثافتات که بیگاری و خرکاری ساکنانش (یعنی همون بردگان همیشه بدهکار) خرج سرپا نگهداشتنش میشه و بس.. و تمام این تعصبات بیخودی و غیره اباطیلی بیش نیست جز برای توجیه بازی و شگردی که ما انسانهای قرن بیستم از شیطان و همپالگانش خوردیم!!!

مردم دوست دارن شهر فرنگ بینن - شهر قشنگ بینن - متروپل بینن، پس هزینش رو هم میپردازن (یعنی همون خرکاری، بردگی و بیگاری) ولی خروجیش چیه؟!

خروجیش اینکه ثروت عظیمی توی جیب اربابان ثروت میره و کلی کثافتات و آلودگی هم روی دست محیط زیست و طبیعت میمونه و زمین رو به سوی نابودی میره..

همه ما و اونها که قبل ما ساکن همین متروپلها بودن به نوعی همین کار بیخودی و کار الکی رو انجام میدادن..
شما ببینید که متروپل چی تولید میکنه!!!...؟

متروپل در برابر چیزی که دریافت میکنه و منابعی رو که می بلعه در واقع هیچ چیز بدرد بخوری تولید نمیکنه به غیر از پول، فساد و آلودگی و این یه حقیقت محضه.. یه واقعیت تلخ و انکارناپذیره!

شما خودتون ببینید و یه کالبدشکافی و کارموشکافانه انجام بدید ..

یه تحقیق جامع و دقیق در خصوص کارهائی که داخل متروپل انجام میشه انجام بدید (به استثناء تولید علم و دانش که البته باید گفت اونم در مسیر متروپلیزم.. و هرگز فراموش نکنید که ابلیس و عواملش اگر هم نیرو تربیت میکنن برای پیشبرد ماشین خودشونه؛ یعنی سیستم شیطانی قرن بیستم!) بعدش ببینید که آیا اونجا واقعاً کار مفیدی که منجر به تولید واقعی و غیرمضر باشه صورت میگیره!!!؟

مطمئن باشید که اگرهم باشه درصدی بسیار ناچیز خواهد بود که در برابر اثر تخریبی این کلانشهرها و بارسنگین حمل اونها توسط مردم هیچه.. و نامحسوسه!

خیلی خلاصه اگه بخوایم بیایم یه بحث مقدماتی رو اینجا مطرح بکنیم برای نیازهای ضروری انسان و در واقع اقلام ضروری انسان، اولین چیزی رو که در واقع بعنوان مهمترین نیاز انسان باید بهش اشاره کنیم همون اقلام معیشتی هست.. پس چون نیازهای معیشتی انسان مهمترین جنبه زندگی اون هست بنابراین تولید معیشت گرونقیمت ترین و صاحب ارزش ترین کار و فعلی هست که توسط نوع انسان انجام میشه و کارهای دیگه میره روی کارهای جانبی و در دسته بندی کارهای پشتیبانی قرار میگیره..

توجه کنید و ببینید عزیزان، ۳ رکن اساسی که حائز اهمیت هست و واقعاً میشه بعنوان کاروشغل بهش اشاره کرد و بها داد و در خصوصش صحبت کرد به ترتیب اینها هستن؛

بحث معیشت (مشاغل مرتبط با تولید معیشت)

بحث سلامت و درمان (مشاغل مرتبط با بهداشت - سلامت - درمان)

بحث تربیت (مشاغل مرتبط با تعلیم و آموزش)

این سه رکن اساسی فعالیتی- کاری هستن که در جامعه انسانی حقیقتاً بعنوان شغل و در جایگاه شغلی ارزش بحث و بررسی دارن و مابقی مشاغل در بهترین حالات پشتیبان و حمایت کننده این سه رکن هستن..

بررسی و تجزیه تحلیل مشاغل ۵ نفر از نزدیکان ساکن متروپل(اینجاناب در خصوص خودم این تمرین و تحقیق را انجام دادم شما نیز میتونید مطابق این الگو آنرا برای خودتان انجام دهید.

۱. پدر : نیروی خدماتی در وزارت نیرو

کار ایشان در حوزه تولید معیشت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه سلامت – درمان :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه تربیت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه فعالیتهای پشتیبان :	✓ هست	نیست
متروپل نگهدار(خادم متروپل) :	✓ هست	نیست

۲. مادر : صندوقدار بانک

کار ایشان در حوزه تولید معیشت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه سلامت – درمان :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه تربیت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه فعالیتهای پشتیبان :	✓ هست	نیست
متروپل نگهدار(خادم متروپل) :	✓ هست	نیست

۳. خواهر اول : مدرس دانشگاه

کار ایشان در حوزه تولید معیشت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه سلامت – درمان :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه تربیت :	✓ هست	نیست
کار ایشان در حوزه فعالیتهای پشتیبان :	هست	✓ نیست
متروپل نگهدار(خادم متروپل) :	✓ هست	نیست

۴. برادر اول : حسابدار در بخش خصوصی

کار ایشان در حوزه تولید معیشت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه سلامت – درمان :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه تربیت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه فعالیتهای پشتیبان :	✓ هست	نیست
متروپل نگهدار(خادم متروپل) :	✓ هست	نیست

۵. برادر دوم : بیکار(از سود بانکی امرار معاش میکند)

کار ایشان در حوزه تولید معیشت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه سلامت – درمان :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه تربیت :	هست	✓ نیست
کار ایشان در حوزه فعالیتهای پشتیبان :	هست	✓ نیست
متروپل نگهدار(خادم متروپل) :	✓ هست	نیست

خادم متروپل یا متروپل نگهدار (Metropolkeeper) به کسی اطلاق میشود که هرگونه فعالیت او سبب سرپاماندن متروپل و یا افزایش سود و سرمایه متروپلسازان(اربابان ثروت) گردد!

شما آنگه روی این قضیه تمرکز کنید و ریزبشید میبینید که اصل نیازهای وجودی انسان (و در واقع اون چیزی که انسان لازم داره تا مسیر خودش رو در زندگی طی کنه و بقولی بتونه در مسیر کمال و مسیر صحیح انسانی قرار بگیره و حرکت کنه) همین سه موضوع هست؛ یعنی اول باید شکمش سیر باشه (بحث معیشت).. و دوم باید مشکل جسمی و روحی و ذهنی نداشته باشه (بحث سلامت).. و سومی که مهم ترین مساله هم هست و در واقع شاه کلیدی هست که انسان رو به مرتبه کمال و یا در مسیر اون قرارمیده همون بحث تربیته که شامل کل جنبه آموزش و تحصیلات و غیره میشه.. اما مهمترین رکن در بین این ارکان سه گانه - البته از جهت اولویت - مسئله معیشت هست.. اما چرا؟! مثلی هست که میگه؛ اول وجود بعداً سجود!... بدین مفهوم که شکم گرسنه دین و ایمان حالیش نمیشه.. شما آنگه بخوای واقعاً کسی رو براه بیاری و کمکش کنی و دستش رو بگیری و هدایتش کنی به سمت اصل انسانی خودش، باید اول شکمش رو سیر کنی که دغدغه نون نداشته باشه و گرنه انسان گرسنه به هزار مذلت تن میده و انواع و اقسام خطا و خلاف و فساد و سایر افکار منفی هم به ذهنش خطور میکنه.. العیاذبالله ممکنه خدا و پیغمبر و دین رو هم بیوسه بذاره کنار.. این که شما بعضاً در تاریخ میخونی یا میبینی که اشخاصی با شکم گرسنه و تحمل هزار رنج و مشقت و فشار، ایمان و باورش رو از دست نمیده جزو موارد نادر و خاص هستن و این موضوع در خصوص عامه مردم مصداقی نداره و اکثریت جامعه اینطور نیستن.. خالق هستی و انسان و کسی که این بنیاد رو بنا نهاده یعنی حضرت الله جل جلاله اشاره میکنه که انسان مخلوق ضعیفست (خلق الانسان ضعيفا).. و میدونه که خلقش تحمل بسیاری از مشقات رو نداره.. بنابراین شما میبینی که میگن اول وجود و بعداً سجود و ایرادی هم به این نمیگیرن.. و خب نوادری هم از میان انسانها هستن که در زیر شدیدترین فشارها، سجود رو بر وجود ترجیح میدن و تا پای جان هم پای اعتقاداتشون میایستن.. خب اینگونه افراد بقولی شاگردای زرننگ کلاس و بدیهی که در هر کلاسی معمولاً عده معدودی بیشتر شاگرد زرننگ نیستن و اکثریت شاگرد متوسط و ضعیف هستن.. منحنی نرمال جامعه هم به ما نشون میده که همواره در هر جامعه ای ۲ درصد خاص هست، ۲ درصد ضعیف است و ۹۶ درصد بقیه تقریباً متوسط هستن؛ متوسط روبه بالا، متوسط و متوسط رو به پایین.. پروردگار مهربان ما که علم محیط بر همه چیز و همه کس او بر همه امور احاطه و آگاهی داره، طراحی رو بر همین اساس انجام داده؛ یعنی اول معیشت و سلامت و سپس مسئله تربیت و رسیدن به کمالات.. و برای اکثریت این صادق هست.. یعنی شکم باید سیر باشه سلامتی هم باشه و مریضی و بیماری و دغدغه و این مسائلات نباشه و بعد برن وارد فاز تربیت بشن و غیره... در روال طبیعی هم میبینیم که بچه وقتی از شکم مادرش بیرون میاد بهش نمیگن درس بخون!!!!.. اول شیرش میدن و بعد به سلامتیش رسیدگی میکنن.. چکاپ میکنن.. واکسن میزنن و بعد که رشد و نمو پیدا کرد به تربیت و آموزشش میپردازن..

خب ما از بزرگان و پیشوایان دین خودمون احادیثی رو داریم که اشاره میکنن که؛
"دنیا مزرعه آخرت است - الدنيا مزرعه الاخره" ..

یعنی دنیا جای تلاش است و زحمت و همچنین بهشت و سرای آخرت جای آسایش هست و راحت..
حالا مفسرین میگن که مثلاً قصه هبوط آدم و حوا به زمین به مجازات خوردن از میوه درخت ممنوعه (که در تمثیل مشهور است به اینکه درخت دانش، معرفت و آگاهی بوده) بدین سبب بوده که بهشت بقولی جای عشق و صفا بوده و نه جای کسب معرفت و تحصیل علم و دانش.. آنچنان که حافظ هم میگه:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

یعنی پدرما که جایگاهش در اعلیٰ علین باد، بهشت و تمامی نعماتش را گذاشت و رنج و مشقت فراوان خرید تا به دانشگاه زمین هبوط نماید برای تحصیل علم و دانش و کسب معرفت، گو اینکه خبرنداشت در آینده فرزندانش به فتنه شیطان بیشتر از اینکه دغدغه تربیت و تحصیل دانش و کسب معرفت داشته باشن، میرن برای خودشون روی زمین بهشت میسازن! .. (یعنی همون متروپلها و خانه ها و کاخهای بهشتی).. و علی ایحال

" درباره دار زوراء یا شهری به نام طهران "

نقل کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

ای مفضل آیا می دانی کجا واقع می شود دارِ زوراء ؟

عرض کردم :

خدا و حجت خدا بهتر می دانند.

پس فرمود :

ای مفضل بدان به درستی که درحوالی ری کوهی است سیاه که بنا می شود در ذیل آن کوه شهری به اسم طهران که دارای خانه هایی است همانند کاخها و قصرهای بهشت و زنان آن شهر چونان حورالعین می مانند ولی ملبس به لباس کفار و مزین به زینت جبارین می شوند و

از کتاب درباره ظهور و علائم ظهور صادق هدایت - حسن قائمیان و از آنجا به نقل از سفینة النجات ، علائم ظهور ناظم الاسلام و منتخب التواریخ.

حالا میشه گفت که افراد به همین دانشگاه و مراکز علمی که تشیف میبرن برای آموزش و تحصیل و کسب علم و دانش : حالا پزشکی، مهندسی، نجوم، فیزیک، شیمی، زمین شناسی، جغرافی، تاریخ، سایر علوم انسانی و علوم پایه و کامپیوتر و آی تی و غیره و هرچه که هست قطعاً مسیری بسوی خدا و برای شناخت خدا هم در لابلای تمامی این علوم هست.. پس مادام که این علوم و دانش انسان رو به شناخت پروردگار نائل کنه و انسان بتونه درین اونها اثر قدرت الهی رو پیداکنه، خودش بخودی خود جنبه کسب معرفت و عبادت داره.. علم ودانشی (کسب علم و دانش) که شما رو به هر طریقی به خدا برسونه و متوجهه خداکنه خودش یک نوعی از عبادته..

چرا میگن که فضیلت قلم دانشمندان از خون شهیدان بیشتره؟!

"مداد العلماء افضل من الدماء شهدا" ..

شاید بدین علت که از این مسیر هم خودت میتونی به خدا برسی (منظور خداشناسی هست) و هم راه رو برای دیگران هموار کنی.. خب پس نتیجه میگیریم که انسان هبوط میکنه به زمین که آموزش بینه و تربیت بشه.. اما آیا با شکم گرسنه میشه به این مهم پرداخت؟!

پس اول باید دغدغه نان نباشد تا بتوان به تحصیل پرداخت.. و از همینجا نتیجه میگیریم که تامین و تولید معیشت در اولویت هست و ارجح هست به آن دو رکن دیگر یعنی تعلیم و تربیت و همچنین تامین سلامت... همانگونه که در فرازهای قبلی سخنرانی نیز اشاره کردم؛

تولید و تامین معیشت ارزشمندترین و گرانبهاترین شغله به این دلیل که نقش پایه ای و زیرساختی داره و نبود این شغل با پدیده قحطی برابره .. و عرق جبین و کدیمین اون کشاورز-دامدار باید قیمت نجومی داشته باشه.. اما متاسفانه میبینیم که **work busy** کاری خودی - کارالکی، نگهبانی آفتابه لگن توی متروپلها هزاران برابر زحمت کشاورز و دامدار و دامپرور و مرغدار ارزشش بیشتره.. طرف داخل یه متروپل بقولی هیچکاره احسنِ معرکه است ولی چندصد برابر بیشتر از اون کشاورز-دامدار اجر و قرب داره و پول درمیاره.. و این جای تاسفه .. مایه تاسفه... یکی از معضلات بزرگ متروپل همینه که اونجا بحث معیشتی وجود نداره.. یعنی تولید معیشت صورت نمیگیره... حالا این سوال مطرح میشه که؛

آقا وقتیکه بحث معیشت مهمترین رکن هست و داخل متروپل هم بحث تولید معیشت مطرح نیست و ملت مصرف کننده صرف هستند، پس تامین خورد و خوراک و معیشت مردم از کجاست!!!!؟

پاسخ روشن:

متولیان امور مردم یا درواقع همون "نگهبانان متروپلها"، دسترنج اطراف و اکناف رو به قیمت نازل و ارزون میخرن و دراختیار مردم و مصرف کنندگان داخل کلانشهرها قرارمیدن تا اونا رو سرپانگهدارن.. یعنی درواقع متروپلها رو سرپانگهدارن..

حالا شما فرض کن که بحث معیشت و تولید رزق بخواد ارزش و جایگاه حقیقیش رو پیداکنه.. این مساوی هست با نابودی و سقوط متروپلها.. بحث قحطی مطرح نیست بلکه بحث این مطرح میشه که شما دیگه از اون به بعد به جای پول گوشی آیفون، خونه شمال شهر، پورشه و کالای لوکس و لاکچری و دوردور و پاساژگردی و غیره و غیره باید اول هزینه معیشت و نون و آبت رو پرداخت کنی بنابراین دیگه مجالی برای متروپل بازی نیمونه.. پول وپله و رمقی هم برای پرداخت تاوان لاکچری بازی.. سلبریتی بازی.. قرطی بازی و غیره و غیره نیمونه!!!...

اما نگهبانان و متولیان متروپل این فرصت رو برای شما فراهم میکنن که موارد معیشتی رو به بهای ارزون تهیه کنی ولی بجاش کالاها و خدمات عرضه شده توسط اونا رو به بهای نجومی بخری و روز به روز اونا رو ثروتمندتر کنی...

" شیطان - یهود - متروپل "

از متروپل هرچی درمیاد صرف خودش میشه، البته پس از کسر مالیات!!!..

ساکنان متروپلها، بردگان اربابان ثروتمند..

از کار و فعالیت مردم در داخل متروپل برای افزایش نقدینگی و رشد پول بهره برداری میشه که ۹۰ درصد آن سرازیر میشود به جیب صاحبان ثروت - قدرت - مقام و الباقی خرج سرپا نگهداشتن خود متروپل و سکنه داخلش میشود..

نگهبانان متروپلها ابتدا با منوپلیزه کردن کشاورزی-دامداری، شریان حیاتی معیشت و رزق مردم رو در اختیار میگیرن و سپس با استفاده از این اهرم اونها رو وادار به بیگاری و بردگی درجهت افزایش سرمایه های خودشون میکنن..

یهود به نسخه ابلیس متروپلها را طراحی کرد تا برای شیطان "گناه" و برای خودش "پول" تولید کند و بنابراین نتیجه کار و فعالیت مردم در متروپلها ۲ بازده بسیار بزرگ دارد:

۱. تولید گناه و فساد جهت خوشایند و رضایت ابلیس

۲. تولید ثروت انبوه برای یهود (یا اربابان ثروت)

" متروپلیزم و اعتیاد "

سیستم زندگی غلطی که جامعه به آن خو گرفته ، امامش متروپلها هستند و پیروانش عموم مردم !
اعتیاد به نوع و شیوه ای از زندگی که هیچ ثمره و بازدهی ندارد و مصداق بارز و تعبیر بجای همان واژه
work busy است.

در این زندگی متروپلی هر تولید و بازخوری هم که وجود داشته باشد صرف حیات، حرکت و ابقاء خود
سیستم(متروپلها)میشود.

زندگی زنبور عسل چگونه است !؟

زندگی مگس چگونه است !؟

حیات مردم و زندگی متروپلی بیشتر شبیه به زندگی مگس است !

اعتیاد به بار و دیسکو و کافی شاپ - اعتیاد به پاساژگردی خیابان گردی و لگردی - اعتیاد به سگ و گربه بازی
و سگ گردانی - اعتیاد به انواع و اقسام گیم و بازیهای ذهن نابودکن کامپیوتری - اعتیاد به نت و انواع و اقسام
شبکه های اجتماعی - اعتیاد به شاپینگ - اعتیاد به میهمانی ها و دورهمی های حرام غیر واجب - اعتیاد به فست
فودینگ - اعتیاد به دوردور - اعتیاد به فوتبال و دربی و استقلال و پرسپولیس و برنامه نود - و و و بسیاری از
موارد دیگر که ذکر آن خارج از حوصله است..

یه برنامه مستند آمریکائی بود که از تلویزیون خودمون هم پخش شد.. این برنامه اختصاص داشت به بررسی علل از
بین رفتن دو سه نفر بر اثر مصرف گوشت آلوده (گوشت فاسد) در کشور آمریکا...
دهها نفر بر اثر مصرف همبرگر مسموم شده بودن و دو سه نفری از اونها هم فوت کرده بودن..
نکته خیلی جالب و بسیار تکان دهنده ای که ضمن همین برنامه بهش اشاره میشد همین مسئله منوپلیزیشن گوشت
مصرفی در کشور آمریکا بود.. اونجا عنوان شد که خرید و توزیع و عرضه گوشت گرم در کشور آمریکا تنها در
اختیار ۴ شرکت معظم هست (یعنی کاملاً منوپلیزه هست)..

یعنی آمریکای پهناور با سیصد - چهارصد میلیون نفر جمعیت تمام گوشت مصرفیش رو تنها ۴ شرکت تامین
میکنن.. یعنی اینکه هر کی دامپروره و تولیدات دامی انجام میده متعهد و باید که گوشت زنده رو بفروشه به یکی از
این ۴ شرکت و گرنه از چرخه بازی خارجه و توقیف و پلمپ میشه و مجوزش لغو میشه..

خب این میشه یه نمونه مثال بارز و واضح از بحث منوپلی و انحصار.. و شما میبینی که بهمین سادگی ۴ تا خانواده یهودی بازار کامل گوشت قرمز مصرفی در آمریکا رو در اختیار تام خودشون دارن.. اینها و امثال اینها، فردا روزی هر جوری که بخوان میتونن دولت و ملت آمریکا و هفت جد و آبادشون رو برقصونن و بچرخونن!

حالا این در خصوص بحث گوشت مصرفی بود اما در خصوص سایر محصولات علی الخصوص تولیدات و اقلام معیشتی هم این موضوع مصداق داره ...

و اینگونه هست که شریان اقتصادی - خصوصاً معیشت مردم - در اختیار اقلیتی قرار میگیره ... و اینگونه هست که یکی از ابزار های قدرتمند کنترل مردم (یعنی منوپل شدن امور معیشتی مردم) متولد میشه!

و هنگامیکه موضوع معیشت مردم - سلامت مردم - تربیت مردم انحصاری شد و تحت اختیار اقلیتی (یا اربابان ثروت و یا خود دولتها) قرار گرفت، هرگونه که آنها برای خلق الله تعیین خط مشی نموده و برنامه ریزی کنن، توده ها نیز ناگزیر به متابعت هستن ولو اینکه مسیر تعیین شده توسط این اربابان، مسیر بردگی و اسارات و نوکری بوده و بسوی جهنم باشه.

*** Work busy : در اصطلاح به کار و فعالیتی گفته می شود که صرفاً برای گذراندن زمان و مشغول ماندن انجام می شود، اما به خودی خود ارزش واقعی کمی دارد یا اینکه اصلاً ارزشی ندارد!**

و در پایان این فایل صوتی به شکل خلاصه عرض میکنیم جمع بندی بحث چنین بود که ؛

در متروپلها کار مثبتی صورت نمیگیرد و اگر منطقی و عمیق بررسی شود خواهیم دید که در متروپلها work busy اتفاق می افتد. مردم در متروپلها بردگان مفلوکی هستند در حال پیمودن مسیری که خط مشی آن از پیش توسط اربابان ثروت و قدرت و مقام (یا همان کنترل کنندگان مردم) برای ایشان تعیین شده.

و نتیجه این work busy بردگان و اسیران متروپلها تنها به افزایش ثروت اربابان و خداوندان پول می انجامد. ساکنان متروپلها (متروپل نشینان) یا کارگران اربابان ثروتند یا نگهبانان ثروت و سرمایه ایشان، و یا عامل ازدیاد آن بی آنکه خود بدانند!

پایان فایل صوتی شماره دو

۳. تمرکزگرایی - فایل صوتی شماره سه (.. پول - کار - تخریب - فساد ..)

خب گفتیم که ساختار و الگویی که اونها* در متروپل طراحی و اجرا میکنن، متروپلنشینان رو وادار میکنه که داخل چارچوب و الگویی که مورد نظر اونها هست حرکت کنند:

هم در مسئله معیشت ،

هم در خط و ربط تربیت ،

و هم در حوزه سلامت...

.. و در واقع خط مشی راهبردی، خط مشی هست که اونها تدوین کردن !

و همچنین اشاره کردیم که اونها این ۳ رکن اساسی یعنی ؛

-معیشت

-سلامت

-تربیت

علی الخصوص معیشت رو انحصاری و منوپل میکنن برای اینکه بتونن راحت تر کنترل رو انجام بدن .. اما چرا!!؟
چون اونها بخوبی میدونن مادامیکه توزیع رزق متروپلها در اختیارشون هست ، فی الواقع همه چی تحت کنترلشون هست... فرضاً اگر متروپلنشینان بخوان روزگاری سرناسازگاری بردارن و از خطوط قرمز تعیین شده عبور کنن ، اونها میتونن بسادگی باقطع شریان و ایجاد یک "قحطی مصنوعی" بر اوضاع مسلط بشن و کنترل رو دردست بگیرن...
و شما در هنگام قطع شریان توزیع رزق(قحطی تحمیلی یا همان قحطی مصنوعی) میبینید که همه نوع اقلام معیشتی و رزق و روزی هست و به وفور هم هست فقط جلوی توزیع اون گرفته شده و مسدود شده...

(* منظور از اونها در اینجا اشاره هست به نگهداران و نگهبانان سیستم یا همان اربابان ثروت - قدرت - مقام)

ارزش فیزیکی پول –

پس از شکل یافتن متروپلها یا بموازات آنها کالانی بسیار گرانبها و صاحب ارزش نیز تولید گردید که نام آن چنین بود؛ "متروپول – Metropolis Money"

البته متروپول (یا همان پول وابسته به متروپل) نه از نوع همان پول معمولی بود که در تمامی تاریخ وجود داشته و رایج بود، بلکه این پول جدید یا همان "متروپول"، پول کثیف و کاذبی بود که قدرت کنترلی و استیلا داشت!

اما بنده در پیشگفتار کتاب "پیش از رستاخیز جد اول" به پدیده ای موسوم به Money Suction (یا همان جمع آوری نقدینگی در سطح جهانی) اشاره نموده ام، که لازم است که برای جا افتادن مبحث "متروپول"، در اینجا توضیح بیشتری را در مورد آن ارائه نمایم؛

بزرگواران! همانگونه که می دانید پول از دیرباز اساس مبادلات اقتصادی در سراسر جهان بوده است.. پیش از اختراع پول (و یا حتی جهانی شدن آن) اکثریت مردم از مبادلات پایاپای استفاده می کردند؛

فرضاً گندم می دادند و پارچه می گرفتند...

شیر می دادند و حبوبات می گرفتند...

گوشت می دادند و برنج می گرفتند...

تخم مرغ می دادند و پنیر می گرفتند، و الی آخر ...

اما از آنجائیکه گندم قوت اساسی مردم شمرده می شد، تدریجاً یک "سبد گندم" مبنای این مبادلات شد که از نظر ارزشی حکم پول فعلی را داشت...

اما با اختراع پول اندک اندک این عامل جایگزینی مناسب برای "سبد گندم" شد.. و این چنین بود که پول بعنوان یک واسطه مناسب در نظر گرفته شد تا مردم بتوانند به کمک آن راحت تر مبادلات اقتصادی خود را به انجام برسانند...

این موضوع در ابتداء نه تنها مسئله ای نگران کننده نبود بلکه سبب تسهیل در امر تبادل کالاها و خدمات در سرتاسر جهان بود، اما زمانی فرارسید که همین موضوع تبدیل به یک عامل دردسر ساز و نگران کننده شد و آن زمانی بود که "پول" صاحب و متولی پیدا کرد!!!

صاحبان پول -

صاحبان پول همان کسانی بودند که بازرنگی خاصی توانستند مدیریت پول و نقدینگی را در سراسر جهان در اختیار خود بگیرند!

صاحبان پول در واقع کسانی هستند که ما در این سلسله مقالات از آنها بعنوان "اربابان ثروت" یاد کرده ایم!

آنها نه کشاورزند، نه زارع، نه دامدار، نه تولیدکننده و صنعتگر و نه هیچ چیز دیگر، بلکه گروهی از نخبگان اقتصادی قوم یهودند که با حيله گری از جمیع مردم جهان سوء استفاده می نمایند.

سالیان دوریست که تمامی مبادلات اقتصادی مابین تمامی مردم جهان تحت الگوی نظام بانکی که آنها تدوین کرده اند ارزش گذاری شده و انجام می گردد و معیار سنجش بهای کالاهای تولید شده توسط مردم بپچاره زمین و همچنین مبنای تعیین ارزش نعمات و مواهب الهی بروی این قلمرو خاکی، آنچیز است که آنها تعیین می کنند!

خب بدیهیست که در یک چنین وضعیتی اساس مبادلات اقتصادی تمامی مردم جهان، وابسته و متکی به این واسطه اقتصادی است که بنام "پول بین المللی" شناخته می شود و بدبختانه افسارش نیز در اختیار همین جماعت لامروت است!

واضح و روشن است وقتی این جماعت ستمگر که مدیریت "پول" را در اختیار دارند، اقدام به حذف یا جمع آوری این "واسطه اقتصادی" بنمایند، مردم جهان که سالیان سال است مبادلات اقتصادی خود را تحت پوشش و حمایت این واسطه (یعنی پول بین المللی) به انجام می رسانند دچار مشکل اساسی شده و مانند خر در گل فرومی مانند!

و این درحالیست که در یک دیدگاه واقع گرایانه هیچ اتفاق خاصی در باطن قضیه رخ نداده است؛ نه قحطی شده، نه تولید گندم و غله کم شده، نه تولیدات دامی و کشاورزی دچار افت و کاهش شده، نه مزارع جهان دچار نقصان آفت و کمبود محصول شده و نه و نه و نه هیچ چیز دیگری... بلکه تنها یک واسطه حذف شده است که مردم تا پیش از این، مبادلات اقتصادی خود را به کمک آن به انجام می رسانند.

و این پدیده ایست که این بنده حقیر سابقاً آنرا "Money Suction" نام نهاده بودم .. و یکی از عوامل و ابزار ایجاد قحطی مصنوعی همین پدیده است..!

ارزش فیزیکی کار –

اما ارزش فیزیکی کار یا همان زور بازو و مهارت !

اگر همه مردم زمین ثروتمند و پولدار باشند چه اتفاقی رخ خواهد داد ؟!!!

بیا بید تصور کنیم فردا که مردم در هرکجای دنیا از خواب برمی خیزند معادل حداکثر ثروت شمارش شده روی زمین، پول در حساب بانکی آنها باشد.. یعنی همه مردم در همه جای دنیا به شکل یکسان دارای ثروت مساوی شوند!

حالا چه اتفاقی خواهد افتاد؟!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا خوراک و معیشت تو را تامین کرده و یک لقمه نان برای تو تهیه کند؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا آب تو را تامین کرده و یک بطری آب به دستت بدهد؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا نظافت منزل و سایر خدمات تو را به انجام برساند؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا امنیت تو را تامین نماید؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا تربیت و آموزش فرزندان تو را بر عهده بگیرد؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

پول به چه کسی میخواهی بدهی تا وضعیت سلامت و درمان تو را پیگیر شود؟
..او خودش دیگر ثروتمند است و به پول تو احتیاجی ندارد!

در این هنگام است که بنیادی ترین، کلیدی ترین و عمیق ترین مفهوم کار – که همان کار فیزیکی هست – هویت واقعی خود را باز می یابد.. و پس از آن مهارت!

شما بگویید که پشت این قضیه چه منطقی .. چه عدالتی .. چه خردمندی هست که افراد وجه و پولی را در سازمانی (منظور همان بانک است) بگذارند و در سال بعد یک و نیم برابر بردارند!

شما بگویید که پشت این قضیه چه منطقی .. چه عدالتی .. چه خردمندی هست که افراد از سازمانی (منظور بورس است) کاغذ بخرند و ظرف مدتی سرمایه های ایشان چند برابر شود!

شما بگویید که پشت این قضیه چه منطقی .. چه عدالتی .. چه خردمندی هست که افراد با مبادله و جابجایی کاغذها و فلزات (منظور بازار ارز و سکه است) در عرض یک هفته معادل ۱۰ سال زحمت یک کشاورز-دامدار-مرغدار سرمایه شان رشد پیدا کند!

شما بگویید که پشت این قضیه چه منطقی .. چه عدالتی .. چه خردمندی هست که خود پول و کاغذ نه تنها صاحب ارزش شود بلکه ارزش آن نیز روز به روز فزونی یافته و ازدیاد و تعالی پیدا نماید!!!

در اینجا است که شما پی میبرید که آنها با یک بت ساختگی بنام "متروپول" شما را میخرند و بهای کار فیزیکی شما را می پردازند..

اما در چه جهتی؟!

در مسیر و جهت **Work Busy**

چرا؟!

بدین علت که آنها میدونن زمانیکه شما به ارزش کار فیزیکی پی بردید و اون رو درجهت تولید رزق و معیشت خودتون بکار گرفتید، دیگر وابسته اونها نخواهید بود!

تحت یک الگوی متعارف ازلی، هر انسانی یا لاقل هر خانواری باید توانایی تامین رزق خودش رو داشته باشه (یعنی به شکل انجام کار فیزیکی).. دستکم باید بتونه گندم خودش رو تولید کنه.. ۱۰۰-۹۰ سال قبل همینطور بود.. یعنی هر خانواری خودش تولید کننده بود.. حالا باهم معاوضه می‌کردن:

.. یکی گندم می‌کاشت .. یکی جوستون داشت .. یکی سیفی جات می‌کاشت .. یکی دیگه هم باغ میوه داشت ... اکثر مردم هم که گاو و گوسفند و مرغ و خروس داشتن و رزق اکثریت - تولید و تامین رزق رو عرض می‌کنم - به دست خودشون بود.. بعد اونها طی یک قرن این رو از مردم گرفتن و گفتن که ما برای شما تامین می‌کنیم - تامین رزق - و درازاش .. و در عوضش شما برای ما کار کنین... و بدین ترتیب نیروی کار یا درواقع همون ارزش کار فیزیکی ملت رو در اختیار گرفتن و درمسیری که خودشون می‌خواستن هدایت کردن!

یا تولید رزق و معیشت / یا تولید علم و دانش -

سابقاً به ما می‌گفتن:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ... تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری!

اما احتمالاً باید چیز دیگری هم اضافه می‌کردن و می‌گفتن:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند، یه گروه دیگه هم استخدام کردیم تا برات گندم بکارند تا تو بری درس بخونی و غافل و جاهل نباشی!!!

یعنی درواقع اینطور بگیم که از سوی آستان قدسی و بارگاه الهی برای بشریت خدمات ارائه میشه تا اونارو روی زمین تربیت بشن، آموزش ببینن و ارتقاء پیدا کنن .. یعنی یه چیزی شبیه بورس تحصیلی دانشگاهی..

جسارتاً به قول معلمای قدیمی مون که وقتی بنده مردود میشدم بهم می‌گفتن؛ خر اومدی و گوساله رفتی!

یعنی ابر و باد و مه و خورشید و فلک برای این در کارند تا نوع انسان صفر به دنیا نیاد و منفی یک از دنیا بره..

یعنی باید به تربیت و آموزش مشغول باشه .. یه چیزی یاد بگیره .. ارتقاء پیدا کنه ..

یعنی اینکه انسان یا باید در کار تولید رزق و معیشت باشه یا در حال تحصیل علم و دانش و تربیت .. که متأسفانه اینطور نیست!

ما میبینیم که ملت دستکم نیم قرنه به فتنه شیطان و اجرای آن توسط یهود، همه کاری میکنن و به همه کاری مشغولند به استثناء تولید رزق و معیشت و ارتقاء آگاهی، تربیت و اخلاقیات... و عاقبت امروزش مثال همون ماشینه که خاموش کرده بود و یه نفر داشت هل میداد و پنج نفر پشت فرمون بودن!

ذهن مشغولی -

سابقاً میگفتن دل مشغولی الان باید واژه ذهن مشغولی رو جایگزین کنن! ..

یکی از مضرات بزرگ متروپلها همین بحث ذهن مشغولیه.. اونجا با شبکه های اجتماعی، اینترنت، رسانه، تلویزیون، ماهواره و غیره (کلاً مدیا و همچنین الگوسازی های غلط) و ارائه اطلاعات فاقد ارزش یا اطلاعات فیک، ذهن ها رو الکی مشغول نگه میدارن!!!

به هر کی هم که تذکر میدی، سریع بهت میگه؛ " نه باور کن من دارم استفاده مثبت میکنم!"

حالا ما اونوقتا از شیطنت بچگی میومدیم تلفن خونه رو الکی اشغال میکردیم؛ مثلاً به شماره میگرفتیم و گوشی رو میداشتیم زمین حالا هر کی زنگ میزد خونمون مدتها پشت خط میموند.. اینکه الان گفتم شبیه همین مثاله..

یعنی اذهان ملت رو الکی مشغول نگه میدارن.. اگه یوقتی کسی هم کار واجبی با انسان جماعت داشته باشه،

پشت خط میمونه!!!!

الان همین گیم و بازیهای کامپیوتری نصف ذهن بچه و بزرگ رو اشغال میکنه و حقیقتاً چه بار آموزشی داره!؟

حتی سیستم آموزشی ما (آموزش و پرورش) جوری طراحی شده که دقیقاً خودخود ذهن مشغولیه!..

ذهن بچه و نوجوون و جوون رو با کوله باری از فرمول و محاسبات و مسائل غیر لازم پر میکنن که بقدریه دوزاری هم نمی ارزه و هیچ کاربرد و منفعتی هم نداره به جز اجرای یه طرح شیطانی (جذب و گزینش نیروی انسانی متخصص مورد نیاز برای غرب؛ آمریکا و اروپا).. زمانیکه ما دبیرستان بودیم -همون سال اول یا دوم- یکی از رفقا از انگلستان اومده بود که اونجا سال دوم مهندسی راه و ساختمان میخوند .. این رفیق وقتی کتابای ما رو ورق میزد میگفت ما این ترم تازه داریم اینا رو میخونیم!... یعنی توی مملکت ما دقیقاً مطالب کاربردی رو که یه ذهن در سن بیست سالگی باید مطالعه کنه ، بچه رو مجبورش میکنن که توی سن ۱۵ سالگی حفظ کنه .. به قول قدیمیا از برکنه!.. برای چی؟! برای اینکه سیستم و نظام آموزشی ما توسط غربی ها پایه ریزی شده تا برای اونا نیرو تربیت کنه.. شما این رو از دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه های معتبر ما نظیر دانشگاه شریف و دانشگاه پلی تکنیک امیرکبیر و دانشکده فنی تهران پرس و بین که چه تعداد درخواست کارمند و نیرو از اروپا و آمریکا براشون میاد...

سه عمده مشاغل در متروپل -

یکی از رفقا به ما اعتراض میکرد که: "حاجی این حرفا چیه که میزنی؟! .. ما هم تولید رزق و معیشت میکنیم دیگه .. خیار و هویج که پوست نمیکنیم؟! .. بهش گفتم که شما در جستجوی رزق و معیشت هستی نه تولید کننده اون.. هروقت با دستان مبارک گندم کاشتی و برداشتی -یا هر محصول زراعی دیگه- و یا پرورش گاو و گوسفند و مرغ و ماهی و غیره انجام دادی به حضرت شما میگن تولید کننده رزق و معیشت یا به قول بنده؛ " معیشت چی! "

ما در متروپل سه دسته مشاغل عمده داریم که تقریباً بالای ۸۰-۷۰ درصد مشاغل در این سه گروه دسته بندی میشن:

الف) مشاغل اداری (کارمندان بخش خصوصی و دولتی جمیع سازمانها- نهادها- مؤسسات- بانکها و غیره و غیره)

ب) مشاغل کسبه-تجاری-بازاری

ج) مشاغل شبکه حمل و نقل - و همچنین سایر مشاغل مرتبط با جا به جایی

و اینها تماماً تیپ مشاغلی هستن که زاینده نیستن و فقط حرکات عرضی انجام میدن.. یعنی جابه جایی و پشتیبانی.. و درواقع تولید کننده نیستن .. معیشت چی نیستن .. صاحبان این مشاغل و صنوف درحقیقت تیمار کنندگان و نگهداران سیستم و متروپل هستن و لاغیر!

متروپل و بستر گسترده فساد (آلودگی اخلاقی / آلودگی زیست محیطی / آلودگی ذهنی) -

آلودگی اخلاقی - یه متروپل مستعد تولید آلودگی و فساد.. بستر بسیار مناسب و مساعدی برای ایجاد فساد..

شما اگه در شهر یا روستای کوچیکی باشی اینجوری نیست.. میگن شهر کوچیکه خبر زود میپیچه!



دیالوگی بسیار به جا و تاثیرگذار از فیلم بارکد:
تا حالا شهرو از بالا نگاه کرده بودی؟!
چی می بینی؟! ..هیچی؟! ..چرا!!
چون آلودگی همه جا رو پوشونده..
اون زیر همه چی شیر تو شیره!
هروقت یه شهرو از بالا نگاه کردی و دیدی که
آلودگی اجازه نمیده که چیزی رو ببینی، بدون
که فاتحه اون شهر خوندس!

شما اگه در روستا یا شهر کوچیک زندگی کرده باشی -خارج و داخل ایران فرقی نداره- داستان کاملاً فرق داره.. مردم احتیاط میکنن .. میگن شهر کوچیکه خبر شیطونیا زود پخش میشه.. و همه جا پخش میشه .. توی جامعه کوچیک اینطوریه و بستر برای تولید و انجام فساد مهیا نیست.. ولی داخل یه متروپل قضیه کاملاً برعکسه.. بستر برای انجام فساد کاملاً مساعد و شما میتونی اینو به عینه ببینی.. اونقدر گسترده و وجود داره که هرگونه خلاف و فساد هم که از افراد سربزنه شاید مدتها طول بکشه تا اخبار اون پیچه.. طرف از این سرشهر میره اونور شهر و هرکاری که بخواد میکنه و هیچکس هم خبردار نمیشه.. میره دنبال کثافت کاری به زنه میگه وایسادم اضافه کاری!

آلودگی زیست محیطی - در متروپل معجونی از فساد زیست محیطی وجود داره از آلودگی صنعتی / ماشینی و خودروئی / زباله و پسماند شهری و بیمارستانی / فاضلاب و پساب های سمی و بسیار خطرناک و الی آخر..

اما خطرناک ترین آنها آلودگی های خودروئی و مرتبط با وسایل نقلیه است..

به گزارش روزنامه همشهری مورخ شنبه ۲۰ شهریور ۱۴۰۰ ؛ روزانه در کلانشهر تهران ۸/۵ میلیون خودرو تردد می کنند.. و این در حالیست که ما هم اکنون فقط حدود ۱۰ میلیون موتورسیکلت نیاز به تعمیر و اصلاح داریم!!!

هر خودروئی که تولید میشود و چرخهای آن به حرکت درمی آید همانند تیریسست که به قلب آزن شلیک می شود!.. و هیچ قدرت و نیرویی هم توان بازدارندگی تولید خودرو را -علی الخصوص در کشور ما- ندارد.. و حتی حاضر نیستن که حرکت این چرخهای آلاینده (چرخهای موتورسیکلت و اتومبیل) را ساماندهی کنن و ترتیبی بدن که در ازاء ورود یک خودروی جدید یک خودروی فرسوده از چرخه خارج شود.. یا طرح تردد زوج و فرد دائمی اجرا شود و غیره و غیره.. چرا!!؟.. بعضی میگن چونکه اجرای اینگونه طرحها سود اونها رو تقلیل میده.. به دلیل کاهش مصرف بنزین و درآمدهای ناشی از ترافیک و غیره... بالاخره یه ترافیکی باید باشه تا شهرداری و رفقا و رؤسا به بهونه اون بابت یه اتوبان ۲ طبقه بی مصرف و چندتا بزرگراه میلیاردها میلیارد تومن پول به جیب بززن..!! بد میگن..!

اما حقیر گمان دیگه ای دارم: بنده میگم اینگونه طرحها نباید اجرا بشه چون احتمالاً خداوندان ما دستور تخریب دارن نه نجات و سازندگی.. اونا از شخص شیطان بزک کرده به ظاهر عرفا و همچنین جنیان پشت پرده (مشاوران انجمن حججیه)، مشاوره گرفتن که برای سلامت و ادامه نظام و متعاقب آن ظهور حضرت حجت ، می بایست تا

سرحد مرگ کشور رو تخریب و ویران کنن.. نخنیدید لطفاً.. این اندیشه آخرالزمانی "مهدویون افراطیست!"*

(* مهدویون افراطی رجوع شود به: کتاب هالیوود و آخرالزمان صفحات ۵۶ و ۵۷)

آلودگی ذهنی - حالا این اشاره ای که کردم و گوشه ای که زدم مربوط به موضوع فساد که خودش یک مبحث بسیار گسترده ایه .. و نمیخوایم که به این موضوع پردازیم فقط مقصود این هست که بگیم حتی فضای یک متروپل (حتی اگه یه متروپل فساد خیز و مستعد الفسادی هم نباشه) بازهم مسموم و آلوده هست..

فضای یه متروپل حتی اگه فساد خیزم نباشه و مستعد فسادم نباشه، بازهم بواسطه درگیریهای خاص خودش / روزمرگیها / اصطکاکات و برخوردها / رئیس و مرئوس بازیها / و کلاً حجم وسیع تراکشنها و برهم کنشهای روزانه فی مابین انبوه ساکنین آن ، دارای فضایی مسموم و آلوده است..

آزمایش دکتر ایموتو روی آب شهر اوزاکای ژاپن -

شخصی بنام دکتر "ماسارو ایموتو" سالها قبل در کشور ژاپن دست به آزمایش جالبی میزنه تحت عنوان :
"گواهی آب یا شهادت آب"..

اون طی این سلسله آزمایشات ملکولهای آب رو منجمد میکنه، اما پیش از انجماد ملکولی، ظرف آب رو در معرض شنیدن و دیدن کلمات و واژه هایی (یا حتی حرکات و افعالی) قرارمیده و سپس درحالت انجماد، رفلکس ملکول آب (شکل ملکولی آب) رو عکسبرداری میکنه؛

مثلاً جملات و واژه های خوب رو که میگه میبینه شکل ملکولی آب زیبا میشه.. اما کلمات بد رو که بکارمیره، شکل ملکولی آب زشت و درهم ریخته میشه!

فرضاً اسم آدلف هیتلر رو که میبره شکل ملکولی آب داغون میشه اما درمقابل اسم مادر ترزا رو که میاره شکل ملکولی آب خیلی زیبا میشه ..

از آب تشکر میکنه ، شکل ملکولی آب زیبا میشه .. به آب توهین میکنه شکل ملکولی آب نازیبا میشه..

آب رو در میان مراسم دعا و نیایش مذهبی قرار میده و شکل ملکولی آب بسیار زیبا میشه..

برای آب تلاوت قرآن پخش میکنه، شکل ملکولی بسیار زیبایی پیدا میکنه و الی آخر..

آزمایش دکتر ایموتو با اینکه بسیار شگرف و تاثیر گذار بود اما در سطح بین المللی زیاد تحویلش نگرفتن و توسط رسانه ها زیاد به مشروح اون پرداخته نشد و به طور کلی میشه گفت که مهجور و ناشناس باقی ماند.. و به قولی اجازه ندادن زیادی بال و پر بگیره ..

دوستی از بنده پرسید چرا؟!

گفتم یه دلیل بسیار واضحی داره.. چون آب که مزد بگیر شرق و غرب نیست.. جیره خور زید و عمرو نیست، پس برای همه بدیهی و مسلم که اونچیزی رو که آشکار میکنه حقیقته و در اون شکی نیست همونطوریکه تمامی آزمایشات ایموتو هم اینو تایید میکنه و نشون داده..

بنابراین آزمایش "شهادت آب" سلاح بسیار قدرتمندیه که میتونه حقیقت رو آشکار کنه ؛ درواقع این آزمایش درحکم یه آشکار ساز حقیقته!..

حالا شما فرض کن مثلاً بیان و اسم علی و عمر یا سایر ائمه اطهار رو به آب عرضه کنن!!؟! ..
خب کاملاً بدیهی که برای خیلیا خوشایند نیست.. یا مثلاً همین واکنش آب در برابر قرآن که میگن بالاترین وجه زیبایی(هفت ضلعی منتظم) رو داشته!.. به مذاق خیلیا خوش نیامد و ممکنه خیلی از برنامه هاشون بهم بریزه و قص علی هذا!..

علی ایحال ، ایشون یکی از آزمایشاتی رو که انجام میده روی آب رودخانه "یودو" هست که از میان شهر اوزاکای ژاپن عبور میکنه.. خب شهر "اوزاکا" یه متروپل هست.. و نتیجه آزمایش هم ۲ شکل زیر هست:



شکل ملکولی آب رودخانه یودو پس از عبور از میان شهر اوزاکا



شکل ملکولی آب رودخانه یودو پیش از ورود به شهر اوزاکا

خب ما میدونیم که ملت ژاپن به شکل ریشه ای و سنتی، متعهد و پایبند به آداب و سنی هستن که اونها رو محفوظ یا ماخوذ به حیا بارمیاره.. خصوصیات و روحیات مردم اینگونه هست .. اهل شرم و حیا هستن .. اخلاق مدارن.. و اکثریت جامعه خودشون رو از آلودگیها حفظ میکنن .. جامعه متعادلی هستن و مستعد الفساد نیستن!

ولی بازهم میبینیم که شکل ملکولی آب پس از گذر از میان یک جامعه نسبتاً سالم و اخلاق مدار بازهم درهم ریخته و نابود شده است.. اما چرا؟! چون یه ذهن خسته یه ذهن فاسده و افکار فاسد و مسموم تولید میکنه.. ذهن وقتیکه درگیر باشه (از جهت منفی درگیر باشه)، مسموم میشه.. افکار مردم منفی هستن چون ذهنهاشون مشغول هست.. افکار درگیر هست چونکه دچار اغتشاش هست.. شما اگه جلوی فساد اخلاقی رو هم بگیری و مقابله کنی ، جلوی فساد ذهن رو نمیتونی بگیری.. یه فکر خسته یه ذهن خسته، از خودش تراوشات منفی تولید میکنه... بنابراین بنا به دلایلی که گفته شد بسادگی میشه دید که درون یه متروپل ولو اینکه عاری از فساد هم باشه، امواج منفی جولان میده.. و نهایتاً اینکه کمترین نتیجه این آزمایش دکتر ایموتو اینه که باطن و حقیقت یه متروپل رو به ما نشون داده..!

پدران و فرزندان متروپلنشین (روشن نگهداشتن چراغ متروپل!) -

افراد صبح میرن سرکار و شب خسته و کوفته به هیئت یه جنازه برمیگردن خونه تا یه لقمه نون تهیه کنن و زندگی رو بچرخونن.. حالا شما بررسی کنین ببینین در همین تهران اکثر مردم با چه مشقتی زندگی میکنن .. در یه شهر چندین میلیون نفری که آلودگی اونو احاطه کرده و در شیرازه اش نفوذ کرده .. مردم با چه سختی صبح میرن سرکار شب خسته برمیگردن برای چی؟! برای اینکه فقط یه حداقلی رو بدست بیان که امورات زندگیشون بگذره.. بتونن بچه رو بفرستن مدرسه و دانشگاه که حالا فردا این بچه یه چیزی بشه.. خب این پدیده ای هست که ما همواره میبینیم.. تلاش پدران و خانواده برای گذران زندگی به امید اینکه فرزندان به جایی برسن!.. شما میبینی که تمامی خانواده ها اولویت اهدافشون تعالی و رشد فرزندانشونه..

ولی همواره فرزندان امروز همین دغدغه رو برای فرزندان فردای خودشون دارن و خواهند داشت و الی آخر..

حالا شاید ۱ درصد از کل این جامعه به یک موقعیت ایده آل برسن ولی بازهم ایده آل و غیرایده آل همون بردگان همیشگی متروپلی هستن که پدرانشون بودن؛ یعنی خادمان و روشن نگهدارندگان چراغ متروپلها هستن.. و این روال -یا بهتر بگیم دام- متروپلی طی یک قرن اخیر بوده است!..

حالا اینجاست که ما باید بیایم و اندیشه کنیم که حقیقتاً هدف ما از به این جهان اومدن چیه؟! از هبوط به زمین چیه؟! اینه که یه عمری کار کنیم.. بیگاری کنیم.. به *Work busy* دلخوش باشیم.. خون دل بخوریم تا چراغ یه متروپل رو روشن نگهداریم!!!... اونم در شرایطی که میبینی نوع انسان متروپل نشین گاهاً دنیا و آخرتش رو سرهمین موضوع از دست میده.. درحالیکه الگوی ازلی زندگی و حیات انسان بر روی زمین اینچنین طراحی شده بود که او هم به دنیای خودش برسه و هم به عقبی.. یعنی به عبارتی از دنیا بعنوان وسیله ای استفاده بیره برای آباد کردن آخرتش.. حالا گوربابای آخرت صلوات، به فتنه ابلیس و جادوی آخرالزمانی او یعنی متروپل، نوع انسان آخرالزمان حتی قادر نیست از دنیا برای امروز خودش بهره بیره.. یعنی نمیتونه لااقل از دنیا در جهت تحصیل خود دنیا استفاده کنه.. دستکم نمیتونه همین دنیای امروز خودش رو آباد کنه و ازش لذت بیره، آخرت پیشکشش باد! ...

یعنی عبارت واضح تر: انسان آخرالزمان نه دنیا داره و نه آخرت!!!..

متروپل و اتوپیا-

یک نکته که میخوام اینجا اشاره بکنم بحث تبدیل این متروپلها به اتوپیا هست..

حالا یوقتی این سوال مطرح میشه که ؛

چطور ممکنه که صاحبان مشاغل متروپلها کارشون *work busy* و بیگاری نباشه!؟

و اینکه چگونه ممکنه که حداقل الگوی ازلی زندگی -یعنی تحصیل دنیا و عقبی- برای نوع انسان متروپلنشین هم

امکان پذیر بشه!؟

بله همیشه زمانی فرابرسه که کار داخل متروپل بیگاری نباشه و اون زمانی هست که یه متروپل تبدیل به اتوپیا بشه ..
تبدیل به یه مدینه فاضله بشه.. اون زمانیکه دیگه یه متروپل بستری برای توسعه و گسترش فساد و آلودگی اخلاقی و
ذهنی و زیست محیطی و غیره و غیره نباشه.. وقتیکه بساط فساد جمع بشه و این تبدیل به مدینه فاضله بشه اونوقت
دیگه نه زحمت اون کشاورز گلاب پول هدره و نه صاحبان مشاغلی که توی متروپل دارن کار میکنن کارشون
بیگاریه.. حالا ممکنه این سوال مطرح بشه که این متروپلی که یه مدینه فاضله و اتوپیا هم باشه چه جوری کار
میکنه؟! .. باید گفت کمترین وجهی که برای یک "اتوپیا متروپل" میشه تصور کرد این هست که اولاً بستری برای
تولید فساد اخلاقی و غیر اخلاقی (اجتماعی..زیست محیطی..ذهنی.. و غیره) نباشه و ثانیاً به یک مرکز آموزش و
تحصیل علم و اخلاق و همچنین ارائه خدمات انسانی مبدل بشه..

حالا این مثال رو بگیریم که فرضاً طرف پدری هست که زحمت میکشه برای فرزندش در خارج از کشور پول میفرسته
که درس بخونه و یه چیزی بشه.. حالا اگه مطمئن باشه که اون بچه درس میخونه و ده سال دیگه با یه تخصصی به
کشورش برمیگرده اون پدر دو برابر هم تلاش میکنه و زحمت میکشه و برای فرزندش پول میفرسته و پیش خودش
میکه که نتیجه تلاش من منتج به خیره.. اما اگه اون بچه بجای تحصیل ، اون پول زحمت کشیده و عرق ریخته رو
خرج دیسکو و کاباره گردی و ولگردی و بطالت بکنه و دست از پا درازتر برگرده مملکتش، میشه مثال همین
متروپلها و بیهودگیها و روزمرگیهای متروپلنشینانش..

پس حداقل لازمه برای تبدیل یه متروپل به اتوپیا اینکه می بایست این دور باطل از اون حذف بشه!..

یه "اتوپیا متروپل" باید یه کلاس درس باشه .. کلاس آموزش باشه.. مدرسه اخلاق باشه!..

پس هنگامی اون بیگاریهای که داخل متروپل انجام میشه دیگه بیگاری نیست و زحمت اون معیشتچی (زارع/کشاورز/باغدار/دامدار/مرغدار/و غیره و غیره..) زمانی دیگه گلاب پول هدر نیست که ما در آینه متروپل دیگه اون جلوه شیطانی رو ببینیم و یک مدینه فاضله رو ببینیم.. یک اتوپیا رو ببینیم!!

یه مثال ساده و خیلی کوچیک که اینجا به ذهنم میرسه مربوط به بعضی رویکردهای مثبت اوایل انقلاب هست.. همون اوایل انقلاب بود که با شعار "ایران را مدرسه کنیم" نهضت سوادآموزی تشکیل دادن و مشاهده میشد که برای بسیاری از افراد مؤثر بود.. طرف امضاء نمیتونست بکنه و انگشت میزد بعد از طریق همین کلاسهای نهضت تا دیپلم ریاضی پیش رفته بود..!

یا مثال دیگه اش همین کلاسهای آموزش قرآن و معارف دینی و مذهبی بود که در اکثر محلات برای خانمها و آقایان دایر بود.. سایر مراکز فرهنگی-علمی مثل کتابخونه ها چقدر فعال بودن که الان دیگه تقریباً محو شدن.. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چقدر فعال بود؛ پخش فیلم..ساخت فیلم.. نقد فیلم.. تئاتر.. نمایش و انجام سایر فعالیتهای مثبت و غیره و غیره.. و یا همین فعالیتهای پیشاهنگی که البته در زمان محمدرضاشاه پهلوی پایه گذاری شده بود و بعد از انقلاب به شکل بسیج نمود پیدا کرد(البته نه اون بسیج که سرراه ملت پست ایست بازرسی میذاشتن و گهگاه هم اشتباهی آدم میکشتن!)

و قص علی هذا...

و البته این مطلب روهم درپایان اشاره کنیم که :

اگر بنا باشه متروپلها به همین سبک و سیاق جلوبرن و هرروز هم بر بار فساد و گناه اونها افزوده بشه، این همون خط سیری هست که منجر به تعبیر آخرالزمانی آیه ۵۸ سوره "اسرا" خواهد شد.. و متروپلها درهم فرو کوبیده خواهند شد.. اما چرا؟! چونکه از داخل اونا فساد بیرون میاد.. و چیزی هم که تولید فساد بکنه محکوم به نابودیه ..

پزشکان با یه غده سرطانی چکار میکنن؟!

یا اونو جراحی میکنن یا با پرتو درمانی غده رو به حداقل اندازه ممکن می‌رسونن چرا که در غیر اینصورت بیمار رو از پا درمیاره ...

پزشکان میگن که ویروس "اچ.آی.وی" وقتی تبدیل به بیماری ایدز میشه و بیمار رو از پا درمیاره که تعداد ویروسها در بدن بیمار از تعداد قوای ایمنی فراتر میره .. یعنی به بیان عامیانه وقتیکه برآیند گناهان از نیکیها فراتر برود باید که منتظر نزول عذاب بود.. بنابراین اگه اونها(کارگزاران فرامین الهی) ببینن که این متروپلها قابل اصلاح نیستن و اصلاحات درخصوص اونها ممکن نیست، این ابرشهرها نیز برای اونها با قوم نوح و قوم عاد و قوم لوط و قوم ثمود هیچ تفاوتی نمیکنه و اونها رو درهم میکوبن و لو شهر تهران باشه.. اونوقت بروی ویرانه های اون اتوپیا بنا میکنن که انشاءالله امیدواریم که هرگز چنین چیزی رخ نده و مرحمت الهی شامل بشه و فرصتی داده بشه تا به حول وقوه الهی اصلاحاتی صورت بگیره و این متروپلها از این شرایط جهش بکنن به یک مدینه فاضله و اتوپیا.. و ما شاهد روزی باشیم که دیگه از داخل این متروپلها فسادى به بیرون تراوش نکنه و این غدد سرطانی بهبود پیداکنه... والسلام

پس در پایان این فایل صوتی چکیده مطلب را چنین جمع بندی میکنیم که ؛

- ارزش پوشالی پول قرن جدید یا همان "متروپول" در مقابل ارزش واقعی کار یا کار فیزیکی (کارمنتج به تولید

معیشت و رزق-سلامت-آموزش)

- و اشاره به اینکه "متروپول" اختراع پلیدی بود از جانب اربابان ثروت برای اینکه بوسیله آن بهای وقت و ارزش

کار فیزیکی متروپلنشینان را پرداخته و بدین حیلت ایشان را خریداری نموده و بردگان خود سازند!

- اشاره به ۳ دسته مشاغل عمده داخل متروپلها (اداری-کسبه و تجاری-جابجایی و حمل و نقل)

- اشاره به دو دسته فساد عمده داخل متروپلها ؛ شامل مفاسد اخلاقی و مفاسد غیر اخلاقی (زیست محیطی/ذهنی)

- و همچنین اشاره به اینکه دور باطل دستکم ۳ تا ۵ نسل از متروپلنشینان در طی بیش از یک قرن، به کام اربابان

ثروت بود و موجب ادامه حیات و ابقاء متروپلها گردید.

- و نهایتاً تبدیل متروپلها به "اتوپیا" مصداق همان آیه شریف قرآن خواهد بود ؛

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» خداوند بدیهای ایشان را به نیکیها، و گناهانشان را به طاعات و عبادات تبدیل می نماید!

۴. تمرکزگرایی - فایل صوتی شماره چهار (هدف از برپایی مترو پلها)

خب این فایل صوتی اختصاص داده به چرایی ایجاد مترو پلها و توضیحی هست در این رابطه..
ما ضمن بحثی که در این فایل صوتی مطرح میکنیم میخوایم بررسی کنیم و بینیم که چرا مترو پلها و در واقع کلانشهرهای شیطانی پایه گذاری شدن و هدف عمده از برپایی این کلانشهرهای شیطانی و مترو پلها چه بوده ..
به شکل سرفصل وار و خلاصه ، ما اگر بخوایم به این موضوع اشاره بکنیم ، می بایست سه موضوع :

- "تخریب و نابودی"

- "الگوسازی و آموزش"

- "آلودگی" رو مورد اشاره قرار بدیم...

پس فی الواقع در ابتدای سخن ما اشاره کردیم که هدف غائی (هدف نهایی) از برپایی کلانشهرها (مترو پلها) این سه مورد بوده است..

الف (تخریب و نابودی

خب ما در مورد اول میایم به این میپردازیم که یکی از اهداف اصلی مترو پلساز، و منظور نظر پانداژ مترو پل طعمه گذاری بوده برای تخریب و نابودی.. این یکی از اهداف اصلی ابلیس ملعون بوده تا موجب شده که کلانشهرهای شیطانی در آخر الزمان شکل بگیره.. همونطور که ما در این سلسله مقالات هم توضیح دادیم؛ شما اگه بیاید و بررسی کنید ، میبینید که ما چیزی در حدود بالای دستکم ۵۰۰ شهر-ابر شهر- داریم که جمعیت اونها از یک میلیون نفر به بالاست.. یعنی شما اگه در مبحث جغرافیای جمعیتی مطالعه ای بفرمایید و بررسی دقیقی انجام بدید خواهید دید که ما در سراسر کره زمین از تعداد ۵۰۰ شهر به بالا داریم که اینها از ۱ میلیون جمعیت بیشتر در خودشون جای دادن.. و تصور میکنم از این بین در حدود ۱۰۰ شهر هم وجود داره که جمعیتی بالای ۳-۴ میلیون نفر رو شامل میشن..

خب بینید شما وقتی که تصمیم دارید به یک کلونی از موجودات مزاحم حمله کنید چه می کنید!؟

حالا فرض کنید در یه منطقه ای موش زیاد شده.. سوسک زیاد شده .. ملخ زیاد شده.. و یه نوع جانور آفت رسان زیاد شده..

خب حالا وقتیکه شما میخواید نسل اینها رو از بین ببرید و در نظر دارید که با اونها مقابله و مبارزه اساسی کنید و این آفات رو جملگی ریشه کن کنید و این موجودات زیان رسان رو نابود کنید و جمعیتشون رو کاهش بدید ، میائید طعمه گذاری و تله گذاری میکنید در نزدیکی کلونی و مرکز تجمع اینها.. یعنی یکی از شاخصه های مبارزه با این آفات، شناسایی مراکز تجمع اونهاست.. اونهایی که مبارزه میکنن با این آفات برای اینکه بدونن که کجا باید این سموم رو بریزن و تله ها رو کاربازن، اینها میان و درواقع اقدام به شناسایی مراکز تجمع اینها میکنن.. و درواقع میان و دام ها رو در اون قسمتها قرار میدن.. شما وقتیکه قصد دارید با جانور آفت رسانی که برای شما ایجاد مزاحمت میکنه مبارزه کنید، تک تک که به جنگ اونها نمیرید.. فرضاً داخل یه مزرعه بزرگ که راه نمیفتمی بری و دونه دونه موش و سوسک و ملخ بگیری...!!؟

بلکه چیکار میکنی؟ .. میری و مراکز تجمع رو پیدا میکنی.. اقدام به شناسایی کلونی ها میکنی و اونجا طعمه گذاری رو انجام میدی و درواقع سبب ریشه کنی و یا کاهش سطح جمعیتی اون آفت و موجود مزاحم میشی.. یکی از دلایل برپایی متروپلها درواقع به همین منظور بوده.. یعنی یکی از دلایلی که این کلونی های عظیم جمعیتی ایجاد میشه و متروپلها شکل میگیره ، یکی از عمده اهدافش جلب و جذب افراد و متعاقبش شکل گیری توده های عظیم جمعیتی درهم فشرده بوده تا زمانیکه اینها(ابلیس و سایر همپالگانش ؛ دشمنان متحد و قسم خورده بشریت) بخوان نسل انسان رو نابود کنن ، بیان و ابتدا از طریق این متروپلها وارد عمل بشن.. و بدین ترتیب اقدام به شکار و نابودی بکنن و مورد تهاجم و تخریب گسترده و جامع قرار بدن ؛ درواقع اونها متروپلها رو برای این ترتیب دادن که بتونن خیلی راحت و ساده این کار رو به انجام برسونن!

ببینید درواقع وقتیکه یه ابرشهر- یه متروپل شکل میگیره و میلیونها نفر اونجا جمع میشن ، وقتیکه یه فتنه ای به پا بشه و یا حوادثی شکل بگیره باعث میشه که صدها هزار نفر کشته بشن و از بین برن درحالیکه اگه همین تعداد جمعیت در همه جای زمین توزیع شده باشن از بین بردن اونها خیلی سخته.. شما فرض کنید که جمعیت یک ابرشهر ۷ میلیون نفری در ۷ هزار روستا توزیع شده باشه ؛ اونا نمیتونن بیان و در تک تک این ۷ هزار روستا اقدام به ایجاد و برپایی فتنه کنن چراکه این موضوع قطعاً شک برانگیز جلوه میکنه و هم اینکه ناممکنه.. اما وقتیکه این ۷ میلیون نفر رو از داخل ۷ هزار روستا جمع کردن داخل یه متروپل، اونوقت فتنه رو اونجا به پا میکنن و اون ناحیه رو مورد نابودی و تهاجم قرار میدن .. و مورد آسیب و خسارت قرار میدن و در واقع ۷ میلیون نفر رو یکجا شکار میکنن!

شاید سوالی مطرح بشه بدین ترتیب که ؛

زمانیکه متروپلها ایجاد شدن ، نابودگران -علی الخصوص ابلیس ملعون- که نمیدونستن و مطمئن نبودن این متروپلها سبب پرورش بدکلونی میشن یا کلونی خوب و نیک(یا همون مدینه فاضله) ، و در واقع برای اونها مثال همون هندونه سر بسته بوده ...

پاسخ بسیار واضح هست :

موش برای گربه آفته چه خوب باشه و چه بد!..

ذات گربه شکار موشه .. گربه دشمن موشه چه موش خوب و چه موش بد.

خدایتعالی در قرآن می فرماید که ؛ " شیطان دشمن شماست ، او را دشمن گیرید! "

شیطان نسبت به نوع انسان کینه بسیار شدیدی داره ، چه انسان خوب و چه انسان بد.. و اصل هدف نهایی شیطان ضربه زدن به نوع انسان بوده و هست چه این متروپلها دارای سکنه خوب و بهشتی باشن و یا دارای سرنشینان بد و جهنمی!

در اون داستان معروف عیید زاکانی -موش و گربه- این موضوع مستتر هست.. سابقاً این داستان رو از زوایای مختلف در مقالات و سخنرانی های گذشته چندین بار بهش اشاره کردم.. حالا یه بخش اون اینجا هستش، همونطوری که توی اون داستان هم بهش اشاره شده ، اون گربه که دشمن سرسخت موشها بوده و شکارچی موشها بوده ، پیر و از کار افتاده و ناتوان میشه و ظاهراً تصمیم میگیره که از دشمنی با موشها دست برداره ..

اون گربه تبدیل به گربه عابدی میشه و میگه:

" من از موش گرفتن توبه کرده و دست کشیدم! " ..و خودش شخصاً میره و میشه پیش نماز موشها ؛

" مژدگانی که گربه تائب شد ... عابد و زاهد مسلمانا! "

... و عده ای زیاد از موشها هم خوشحال از این موضوع ، گرد گربه جمع میشن..

از طرفی رفقای گربه هم اونو سرزنش میکنن که؛

ای بدبخت .. ای بد عاقبت ، تو پس از عمری سربلند زندگی کردن رفتی و توبه کردی و شدی پیش نماز موشها!؟

گربه اما در جواب رفقاش میگه ؛

من دیگه پیر و زمینگیر و علیل شدم .. دیگه مثل گذشته نمیتونم موش شکار کنم.. اونا از دست من میگریزن و منم

تبدیل شدم به ملعبه و بازیچه اونها.. گاه برای شکار یک موش باید روزها معطل بشم.. و اینکار برای من دشوار شده..

اونها چالاک تر شدن و من پیر و ناتوان تر.. لذا این کار رو انجام دادم و ظاهراً توبه کردم که جمع عظیمی از موشها

دور من جمع بشن و یک کلونی بزرگ تشکیل بدن در نزدیکی من ، و منم ناگهانی و به یکباره همه اونها رو

شکار کنم!

حالا در واقع این بحث متروپلها و تشکیل کلونی های جمعیتی عظیم بی شباهت به این قصه نیست ؛ که جامعه جهانی در حکم همان موشها و آن ابلیس خبیث هم در حکم گربه تائب همان داستان هست!..

پس از آنکه قوم حضرت نوح(علیه السلام) غرق شدند شیطان خدمت ایشان رسید و گفت:
ای نوح! تو خدمت بزرگی به من کردی !

حضرت نوح(ع) با تعجب پرسید: من چه خدمتی به تو کرده ام ای لعین !؟

شیطان گفت: مرا از رنج و زحمت بسیاری که باید متحمل میشدم آسوده ساختی.. زیرا این جمعیتی را که نفرین کردی و نابود شدند و همچنین نسل آنها را ، من شب و روز می بایست وسوسه می کردم و تلاش و زحمت می کشیدم تا گمراه شده و هدایت نشوند.. اما اکنون که این جمعیت عظیم هلاک شده و از بین رفته اند من لاقط تا مدتی آسوده خاطرم زیرا کسانی که من باید با رنج و مشقت وسوسه بر آنها سلطه یافته و گمراهشان میکردم نابود شده اند و کسانی هم که باقی مانده اند در حیظه وسوسه من نیستند و مرا برایشان سلطه ای نیست !

شکار کردن و تعقیب یک جماعت ۷ میلیارد نفری انسان پراکنده بروی زمین ، به صورت تک تک برای آن ملعون و همپالگانش کار سخت و دشواریست و شاید ناممکن ، همانگونه که آموزششون هم کار سختیه(منظور بدآموزی یا همان آموزش شیطانیه).. پس میان و اینها(مردم) رو جمع میکنن یکجا و در یک مکان متمرکز میکنن بنام متروپل یا ابرشهر تا اول بتونن بد الگوسازی و بدآموزی(غلط آموزی یا همان آموزش شیطانی) و به عبارتی جهنمی کردنشون رو بسادگی و سهولت انجام بدن و بعدهم براحتی این سناریوی شوم رو اجرا کنن و در نهایت هم در زمان شکار و رهسپار کردن اونها به جهنم بتونن خیلی راحت این پروسه رو به انجام برسونن.. چراکه یک جمعیت ۷ میلیاردی متراکم رو خیلی راحت تر میشه روشون کار انجام داد ؛ هم در زمینه بدالگوسازی و تربیت غلط و هم از جنبه کشتار اونها و بردنشون به جهنم!

این طرح شیطانی(بدالگوسازی-تخریب-آلودگی) برای ۷ میلیارد جمعیت متراکم خیلی راحت تر اجرا میشه و به سرانجام میرسه تا ۷ میلیارد جمعیتی که توزیع شدن در گوشه گوشه و جای جای این کره خاکی.. چه اینکه اصلاً اجرای چنین طرحی ناممکنه اگر که ۷ میلیارد انسان توزیع شده باشن در تمام سطح کره زمین به توزیع متوازن و مناسب .. و این خیلی سخت و دشواره که کسی بخواد تک تک اینا رو گیر بیاره چه برای غلط آموزی و چه برای مورد هدف و هجمه قراردادن.. و مورد تهاجم قراردادن...

ما در حدود دویست و چند کشور به رسمیت شناخته شده در سازمان ملل داریم.. دستکم در دوسوم از کل این تعداد کشور انسان یهودی وجود دارد و لو تعداد بسیار اندک.. و یک مرکزی هم هست بنام کشور اسرائیل که تعداد جمعیتش به ۳۰ درصد کل جمعیت پراکنده یهودی روی زمین هم نمیرسه.. اجرای این طرح نشون میده که قوم یهود برای ایمن سازی ، طرح پراکنده سازی قومی رو بخوبی اجرا میکنند.. طرحی که برای حفظ از شر ابلیس میبایست برای تمامی مردم زمین اجرا میشد!

همونطور که عرض کردم چنانچه کسی بخواد در ۷ هزار روستای پراکنده غلط آموزشی انجام بده و یا اینکه ایجاد فتنه کنه ، این خیلی سخته ولی وقتی این ۷ هزار روستا شد یک شهر بزرگ و کلانشهر و ۷ میلیون نفر گردهم جمع شدن هم بدآموزیون خیلی راحت تر انجام میشه و هم هلاکت و نابودیشون..

یه توضیحی که لازمه اینجا بدم اینکه چرا در اینگونه موارد بجای واژه هایی نظیر "آموزش" و "الگوسازی" از واژه های "بدآموزی" و "بدالگوسازی" استفاده میکنم! ...

باید عرض کنم به این علت از واژه آموزش استفاده نمیکنم چونکه ابلیس آموزش نمیده .. ابلیس پلید و کارگزاران خبیثش از غضب شدگان و یهود ، اینها آموزش نمیدن.. چیزی که اونها انجام میدن آموزش نیست ، بلکه بدآموزی و غلط آموزی هست.. درواقع به این علت هست که در اینجا از واژه های بدآموزی یا بدالگوسازی استفاده میکنم چون حیف لغت آموزش هست که درخصوص فعالیت اینها(اصحاب الشیاطین) بکار برده بشه.. آموزش مخصوص پیامبران ، خاصان و اولیاء الهی هست..

علی ایحال! .. پس در قسمت اول گفتیم که یکی از اهداف این هست که اینها مراکز تجمع ایجاد نکنن تا در زمان تخریب و نابودی خیلی راحت تر بتونن اقدام به انجام پروسه کنن..

یکی از نکات خیلی عجیب که سابقاً هم در مقالات به اون اشاره شده اینکه شما وقتی میای و متروپلها رو به شکل ریشه ای مورد واکاوی قرار میدی میبینی که ۹۰ درصد اونها در منطقه خطر و نواحی خطرناک واقع شدن ؛ یا حاشیه اقیانوسها(مستعد بروز سونامی و سیلاب) و یا در کنار آتشفشانها و روی مناطق زلزله خیز...

فرضاً کارشناسان میگن اگه همین آتشفشان دماوند فعال بشه میتونه بواسطه پرتاب گدازه(گدازه فشانی) و مواد مذاب و همچنین انتشار دود و خاکستر ۷۰ درصد از استان تهران و البرز رو از بین ببره و یا به حالت فلج کامل دربیاره اونچنان که دیگه قابل استفاده نباشه..!

از طرف دیگه میبینی که خود شهر تهران بروی ۳ گسل بسیار خطرناک واقع شده ؛

گسل شمالی - گسل میانی - گسل جنوبی

که در بین این سه ، گسل میانی (معروف به گسل مشاء) از همه خطرناک تر هستش.. این گسل در حدود ۴۰۰ کیلومتر (دو برابر گسل سن آندریاس) طول داره .. از حوالی شاهرود شروع میشه و اونطرف کرج تموم میشه.. و گسل بسیار گردن کلفتی هست که اگه خدای نخواستہ فعال بشه خودش به تنهایی کل تهران رو حریفه...

یه مثال دیگرس متروپلهای بسیار معروف "لس آنجلس" و "سانفرانسیسکو" هستن که درحاشیه اقیانوس آرام و در مجاورت گسل بسیار خطرناک و فعال سن آندریاس واقع شدن... همینطور کلانشهرهای (متروپلهای) ساحل شرقی ایالات متحده که در مجاورت اقیانوس اطلس و مستعد طوفانها و سیلابهای فوق العاده خطرناک هستن..

اینها که عرض کردم تنها چند نمونه مختصر بود که بهش اشاره شد.. حالا شما اگه خودتون شخصاً درمیان این یکصد متروپل بالای ۴-۵ میلیون نفر جمعیت ، بررسی انجام بدید مشاهده میکنید که ۸۰-۹۰ درصد اونها روی خط قرمز قراردارند ؛ یا حاشیه اقیانوسها یا روی کمربند زلزله یا درمجاورت مناطق آتشفشانی!

بنابراین وقتی شما چنین چیزی رو بررسی میکنی خواه ناخواه این سوال برای شما پیش میآد که ؛

چرا این متروپلها در چنین نقاط خطرناکی بنا شدن؟! ...آیا نمی شده که در زمان احداث ، اینها درمناطق خالی از خطر و در مناطق ایمن بنا بشن؟! ..

پاسخ منفیست.. چون اینها(این متروپلها) به دستور شخص ابلیس و مشاورانش بنا شدن و باید حتماً در نقاطی احداث میشدن که نظر اونها و اهداف بلند مدت اونها رو تامین کنه.. این متروپلها تعمداً و تخصصاً دستور داده شده که روی این مناطق خطرناک بنا بشن..

حتماً شنیدید که این به ظاهر خدایان(شیاطین) ، هزاران ساله که بروی زمین رفت و آمد داشتن(برای کسب اطلاعات و آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب ارباب خدایان - نوشته اریک فوندنیکن) و اسکن زمین رو هزار سال قبل در اختیار خواص خودشون قرار داده بودن ؛

احتمالاً داستان خطوط نازکا رو شنیده باشید و یا داستان زندگی رازآلود اینکاها و اقوام آزتک.. و یا داستانهای اسرارآمیز جنگلهای پرو و معابد شگفت انگیز ماچوپیچو.. یا قصه اهرام ثلاثه.. یا حکایت نقشه حیرت انگیز آدمیرال ارشد امپراطوری عثمانی "پیری رئیس" که متعلق به سال ۱۵۱۳ میلادیست ، اما به قول خود فوندنیکن ؛

" این نقشه بقدری دقیق هست که گوئی از یک ایستگاه فضائی نقشه برداری شده..! "

در زمانیکه حتی کسی تصور نمی کرد قاره آنتراکتیکا(قطب جنوب) وجود داشته باشه ، این نقطه دقیقاً روی نقشه پیری رئیس علامتگذاری شده و وجود داشته...!!!

داستان شیطان ، حاج ابراهیم خان ، آقامحمدخان و تهران !.. -

همگان تصور می کنند که تهران بنا به تصمیم آقامحمدخان قاجار پایتخت شد.. اما مغز کوچک آن موجود مخنت و خواجه نامرد به این دست مسائل قد نمی داده .. حقیقت این بود ؛

حاج ابراهیم کلانتر(صد در صد یهودی الاصل) بواسطه رفقای یهودیش(کارگزاران و خادمان ابلیس) دستور یا مشاوره میگیرد که آقا محمدخان را ترغیب و تشویق به این موضوع نماید که شهر تهران را بعنوان مرکز حکومت و پایتخت ایران قرار دهد..!

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

* روایت alien spacecraft (یا فضاییهای بیگانه شوالیه سیاه Black Knight satellite alien) در همین وبلاگ موجود هست که می توانید جهت مطالعه بیشتر به آن مراجعه بفرمایید *

پس این شیاطین پلید کاملاً میدونستن و اشراف داشتن که کدام نقاط حادثه خیز هست و تعمداً نوع بشر رو هدایت میکردن جهت احداث متروپلها به سمت همون نقاط.. و بنابر همین علت هست که شما مشاهده میکنید ۹۰ درصد این متروپلها دقیقاً بروی مناطق حادثه خیز بنا شدن!

و بنابر همین دست استدلالها و ادله مشابه شما یقین پیدا خواهی کرد که این یک موضوع اتفاقی نبوده .. و یک امر تصادفی نبوده که متروپلها در مناطق و نواحی حادثه خیز بنا شده بلکه یک امر از پیش تعیین شده و صددرصد برنامه ریزی شده بوده است..

ب) بدآموزی - بدالگوسازی

خب این موضوع رو دیگه ازش گذر میکنیم ؛ مبحث تخریب و نابودی رو .. فکر میکنم که انشالله رساننده منظور و مفهوم بوده ، و میریم روی قسمت دوم که بحث بدآموزی و بدالگوسازی هست.. این مبحث رو هم البته ما در مقالات مفصل راجع بهش صحبت کردیم و اشارات خوبی انجام دادیم سابقاً..

مُنتهای مراتب خیلی خلاصه این قسمت دوم رو هم در اینجا توضیح میدیم ؛

ببینید شما میاید و مدرسه تاسیس میکنید .. در سیستم آموزشی خودمون مثال میزنم .. بچه ها از همه جا جمع میشن در مدرسه آموزش میبینن و درسها رو فرامیگیرن و برمیگردن منازلشون.. شما هیچوقت مُدرس و معلم به تک تک خونه ها نمیفرستی برای آموزش بچه ها ، چون این امر اصلاً امکان پذیر نیست.. خب حالا این متروپلها درواقع یکی از اهداف ایجاد و احداثشون همین موضوع بوده..!

بدآموزی و بدالگوسازی برای ۷ میلیارد نفر به شکل تک تک خیلی سخته.. بازم میریم روی همون بحث متروپل ۷ میلیون نفری و ۷ هزار دهکده؛

شما اگه بخوای ۷ هزار آبادی رو از جهت آموزش و الگوسازی پوشش بدی، این ناممکنه.. پس چه میکنی؟

میای اون هفت هزار دهکده هزار نفری رو به جا جمع میکنی و بعد آموزششون میدی!

خب اینها با ایجاد یه متروپل ۷ میلیون نفری تمام جمعیت اون ۷ هزار روستای پراکنده رو در یک جا(مکان) متمرکز میکنن در کنار هم و هر درس رو فقط یکبار میدن به جای اینکه ۷ هزار بار مجبور باشن اون رو در ۷ هزار روستا تکرار کنن.. خب پس بدین ترتیب و بدین حیلت اونها یه جامعه ۷ میلیون نفری رو براحتی تحت الگوی آموزشی خودشون قرار میدن(منظور همون بدآموزی - بدالگوسازی هست) و اهداف و برنامه هائی رو که در نظر گرفتن برای این جامعه انسانی به اونها القاء میکنن..

حالا شما میتونی تصور کنی که اگه تریبون به دست نیروهای الهی و غیرشیطانی قرار داشته باشه به همین ترتیب بحث آموزش و الگوسازی و تربیت صحیح مردم و جامعه برای اون گروه هم بسیار سهل و آسان خواهد بود.. خب یکی از دلایلی که ابلیس دوست نداره که اینا(متروپلها) بعنوان غنیمت به دست قوای آخرالزمانی یا همان گروه حق و حقیقت بیفته همین موضوعه.. اون ملعون علاقمند نیست به هیچ وجه این اتفاق رخ بده و نتیجه زحماتش رو بر بادرفته ببینه.. چه اینکه اگه این غنیمت ارزشمند به دست حق گرایان بیفته، برخلاف امروز از خروجیش میشه افعال و اعمال مثبت بسیاری دریافت کرد و همونطور که قبلاً هم اشاره کردم میشه از اون یک اتوپیا-یک مدینه فاضله و یک آرمانشهر ساخت.. به همین دلیل هیچ بعید نیست که آن ملعون شهر آشوب و فتنه گر تا پیش از رفتن و نابودیش تصمیم قاطع و اکیدی بگیره تا این کلانشهرهای شیطانی و متروپلها رو بر سر ساکنانش خراب کنه!

علی ایحال!.. خب پس میگفتیم که ابلیس ملعون این ابرشهرها-متروپلها رو بواسطه کارگزاران خودش از غضب شدگان و یهود بنیان گذاری کرده تا از طریق اونها ایده های خودش رو پیاده کنه و اهداف آخرالزمانی خودش رو تعقیب کنه و چنانچه از دستش بریاد در تک تک این متروپلها یه تمدن بابلی ایجاد کنه!..

حالا یه نکته خیلی جالبی که اینجا به ذهنم رسید تا بهش اشاره کنم، مربوط به قسمتی از فیلم "وکیل مدافع شیطان" هست؛ ... در این فیلم یه وکیل جوون بنام "کوین لوماکس" که در یه شهر کوچیک (یا به قول خود آمریکایی ها small town) ساکن هست، از نیویورک دعوتنامه کاری دریافت میکنه.. رویای زندگی مجلل در نیویورک کوین رو وسوسه میکنه تا شهر کوچیک خودشون رو ترک کنه و به اونجا نقل مکان کنه..

اما مادرش خیلی مخالفت میکنه و بهش میگه به اون شهر (نیویورک) نرو و این دعوت کاری رو قبول نکن چون اونجا بابل (منظور شهر افسانه ای بابل هست که به ام الفساد بلاد در تاریخ مشهور هست و مظهر آلودگی و نمادی از کفر و شرک و شیطانیت و حداکثر گمراهیست)... و با اشاره به آیاتی از انجیل این جمله رو میگه :

" بابل شهر شیاطین گمراه کننده و انسانهای گمراه شده است..!"

خب شما میبینی که در کشور آمریکا که به قولی خودش ام الفساد قرن هست ، مردم ساکن جوامع خرد و کوچک ، کلانشهرهای خودشون رو بابل خطاب میکنن و زندگی ملت رو در اونجاها یک نوع تمدن بابلی میدونن و سعی میکنن تا حد ممکن از این متروپلها اجتناب کنن و سفر غیر ضروری به اونجاها انجام ندن..

و خیلی جالبه که شما در دل این کشور که خودش به قولی شیطان بزرگ هست و ام الفساد زمین هست ، میبینید که مردم سالها قبل به این موضوع پی بردن که کلانشهرهای شیاطینی یا همون متروپلها -بابل زمان- و نوعی تمدن گمراه کننده هستن..

خب پس همانطور که گفتیم شما با توجه به جمیع مسائلی که هم اینک در اطراف خودت میبینی ، پی خواهی برد که در واقع یکی از اهداف متمرکز کردن این جمعیت انبوه در کنار هم و شکل دهی این تجمعات و کلونی های عظیم در شهرهای بزرگ موسوم به متروپل یا ابرشهر یا کلانشهر یا مگاشهر ، بمنظور تسهیل در پیاده سازی ایده های شیاطینی هست ؛ یعنی بدالگوسازی و غلط آموزی چراکه برای یک جمعیت متفرق این امر خیلی سخت و دشواره..

در انتهای این قسمت دوم (بدآموزی و بدالگوسازی) یه نکته ای رو اضافه کنم تا این قسمت رو هم به پایان ببریم :
بینید عزیزان ! بدالگوسازی و غلط آموزی مقدمه ای هست برای تخریب و نابودی (همان بحثی که بعنوان قسمت اول این فراز مطرح کردیم).. یعنی یک دشمن متخاصم و کینه توز ، اول طرف مقابل یا دشمن خودش رو مستوجب عقوبت میکنه و بعد معدوم سازی رو در مورد اونها به انجام میرسونه.. به عبارتی قصاص قبل از جنایت جایز نیست..! مادامیکه شما بخوای کسی رو به تیغ هلاک جلاد بسپری ، تا اون فرد خطائی ازش سر نزده و شما هم ادله محکمه پسندی برای قاضی نبری نمیتونی چنین اقدامی رو به انجام برسونی.. طرف تا گناهی مرتکب نشده باشه که عذاب و عقاب در موردش مصداقی نداره.. شیطان و همپالگانش اگه بخوان به این متروپلها حمله کنن و اونها رو مورد تخریب و نابودی قرار بدن و از دشمن دیرینه خودشون یعنی انسان انتقام بکشن ، تا در اونجا گواه و شاهدی بر انجام گناه وجود نداشته باشه که مقصود اونها عملی نخواهد شد.. پس الزاماً می بایست بهانه ای وجود داشته باشه !

بنابراین اونها (شیطان و همپالگانش) چه میکنن!؟

اونها میان و متروپلها رو مستعد بروز فاجعه و عقوبت میکنن تا عذاب درمورد مردم اونجا وجوب پیدا کنه و به نوعی اونارو واجب العذاب میکنن بدین ترتیب که شرایط مساعدی رو فراهم میکنن که دست و بال خلق الله برای انجام گناه و معصیت از انواع و اقسامش کاملاً باز باشه... وقص علی هذا!! (این مبحث رو سابقاً در کتاب پیش از رستخیز جلد سوم -در مقاله خون و دیتا- کاملاً و مفصلاً بهش اشاره نمودیم)

و این نکته رو هم بهش اشاره کنم که قسمت دوم این فراز از بحث (یعنی بدآموزی و بدالگوسازی) پیش نیاز قسمت اول (تخریب و نابودی) هست!

ج) آلودگی

خب میریم روی قسمت سوم، که مبحث آلودگی هست.. باید بدونیم که آلودگی یا درواقع ایجاد آلودگی مستقیماً از بدآموزی و بدالگوسازی تاثیر میگیره:

"درخت غلط آموزشی میوه ای داره بنام آلودگی!"

حالا این آلودگی یا میتونه به شکل آلودگی اخلاقی باشه؛ یعنی گناه و معصیت و فساد تولید بشه.. و هم این آلودگی میتونه جنبه زیست محیطی داشته باشه..

خب زمانیکه این پروسه آلودگی شکل گرفت و بنیانش مستحکم شد، چون ما با یک جامعه عظیم و کلونی جمعیتی وسیع روبرو هستیم -یعنی همون متروپلها- این جامعه تبدیل میشه به یک ماشین آلودگی.. یعنی یک ماشین تولید آلودگی.. و مبدل میشه به یک آبردستگاه آلاینده.. حالا ما اگه در همین زمینه با یه کلونی جمعیتی ۱۰۰۰ نفره یا حتی ده هزار نفره درگیر باشیم، خروجی آلودگیمون در حد همون میزان خرد و اندک هستش و قابل کنترله.. اما زمانیکه شما با یک کلونی جمعیتی چندین میلیون نفری روبرو هستی خروجی آلودگی اون به شکل تصاعدی و فزاینده میره بالا.. درواقع خروجی آلودگی شما نامحدود و غیر قابل کنترله.. شما تصور کن که فقط موشهای این متروپل (شهر تهران منظورم هست) از تعداد جمعیت کل کشور بیشتره !!!.. درواقع خروجی یک کلانشهر شیطانی که تربیت ساکنانش از ریشه برپایه غلط آموزشی بوده، با هر حرکت جمعیت میلیونی آن انبوهی از آلودگی روزانه هست که وارد چرخه حیات میشه.. و بدین ترتیب تولید آلودگی در یک متروپل شکل انبوه سازی پیدا میکنه.. و تبدیل میشه به یک پروژه انبوه سازی.. جمعیت میخندن!

حالا شما همین بحث آلودگی زیست محیطی رو در نظر بگیر برای ابرشهری که چندین میلیون نفر جمعیت داره .. فرضاً صبح به صبح که چندین میلیون ماشین (اتومبیل) استارت میخوره و به حرکت درمیاد شما تصور کن چه حجم عظیمی از سوخت مصرف میشه و چه حجم عظیمی از آلودگی رو وارد چرخه میکنه.. حالا موتورسیکلت ها هم هستن.. کارخانجات هستن.. و همینطور سایر اقلام آلوده کننده دیگه که به اون اضافه میشه..

خب بین اینها مجموعاً چه صدمات عظیمی رو به محیط وارد میکنن و چه لطمات جبران ناپذیری رو به چرخه حیات و زمین تحمیل میکنن.. و این تنها یه موردش بود که اشاره شد..! از موارد دیگه که میشه بهش اشاره کرد، آلودگیهای هست نظیر؛

پسماندها و زباله های شهری-بیمارستانی-صنعتی / آلودگیهای صوتی نظیر سروصدای ساخت و سازها، بوق ماشینها ، تخلیه نخاله ها ، دستگاہهای فرز و سنگ ساب و تراش و و... / پسابها و فاضلابها و غیره و غیره.. و شما خودتون اگه شخصاً بررسی کنید میبینید که انواع و اقسام آلودگی ها و آلاینده ها در شکلهای مختلف اونجا وجود داره در متروپلها که هر کدوم به تنهایی میتونه بعنوان یه مورد تحقیقاتی مورد بحث و بررسی و موشکافی قرار بگیره .. و شما بسادگی میتونی ببینی که در بامداد هرروز که خورشید در هر متروپل طلوع میکنه ، این ماشین آلاینده با حداکثر ظرفیت شروع به تولید آلودگی میکنه و در شبانهنگام این روند نه اینکه متوقف بشه -چراکه روند تولید آلودگی متروپلی بی وقفه هست- بلکه سرعتش اندکی کاهش پیدا میکنه..

روزی هشت میلیارد عدد آلودگی!!!!

شما تصورکن که حدود ۸ میلیارد جمعیت ساکن بر روی کره زمین در هر ۲۴ ساعت فقط و فقط یک نوع آلودگی تولید کنن ؛ یاصوتی ، یا تصویری ، یا معاصی و گناه ، یا زباله و پسماند و غیره و غیره.. هرچه که هست فقط سهمیه تولید آلودگی روزانه آنها یک عدد باشد..!!!

به نظر شما ظرف هرروز چه حجمی از آلودگی تولید شده از این کلونی ۸ میلیارد نفری به زمین و آسمان میرود...؟! و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !

سالها قبل داستانی طنزگونه و جالب را از دست نوشته های حسن قائمیان میخواندم که بی ربط و ارتباط به این فراز از موضوع بحث ما نیست... فلذا در اینجا بعنوان حاشیه به این مطلب اضافه میکنم تا حال و هوای این بحث نیز اندکی عوض شود.

یک صفحه شوخی ؛ "قصه ای درباره کره زمین"

نوشته : حسن قائمیان

"ندانم که گفت این حکایت به من"

... در زمانهای گذشته زمین را مرکز عالم می دانستند و معتقد بودند که همه افلاک به دور آن می گردند(نظریه جناب بطلمیوس). این نظر ساده لوحانه و خنده آور بعدها به وسیله دانشمندانی چون کوپرنیک و گالیله و برونو و دیگران رد شد ، یعنی ثابت گردید که نه تنها زمین مرکز عالم نیست بلکه سیاره ای آن قدر حقیر و بی اهمیت است که اگر به نسبت بگیریم در این فضای بی پایان ، به قول معلم عربی ما ، جزو قازورات هم محسوب نمی شود. اما درباره آدمی ، اشرف مخلوقات ، که سابقاً کمی او را شناختیم ، برونو اظهار داشته بود که امکان دارد جهان های قابل سکونت دیگری باشد که در آنها موجوداتی عالی تر از ما زندگی کنند. و امروز نیز بسیاری از دانشمندان بزرگ این نظر را با دلایل محکم تر و قاطعیت بیش تر بیان کرده اند. به اعتقاد ایشان ؛ اکنون دیگر آدمی را اشرف مخلوقات دانستن شاید نظری خودپرستانه ، ابلهانه و نژاد پرستانه تلقی بشود!

سالها پیش در یکی از همین کراتی که موجودات عالی تر از ما در آن زندگی می کنند حوادثی رخ داد که اطلاع از آن برای بهتر شناختن خود ما و کره ما سودمند است و من بدرستی به خاطر ندارم که شرح این ماقع را در کجا خوانده یا از چه کسی شنیده ام.

در اینجا مجال شرح و بسط درباره کره فوق و موجودات عالی آن فراهم نیست. همین قدر می گویم که علمای کره مزبور به اندازه ای از نظر فکری و علمی پیشرفت کرده بودند که با وجودی که چندین سال نوری با زمین فاصله داشتند ، به کمک دستگاه های مخصوص از تمام جزئیات امور سیاره ما از سیر تا پیاز آن با خبر بودند و با کمک تلسکوپ های بسیار نیرومندی که اختراع کرده بودند ، فی المثل می توانستند حتی ماهی های ریز پلاستیکی حوض های زیرزمین ساختمان بی ریخت پلاسکو را ببینند و یا نوانس رنگ روژ لب های خاتم ها را در پستوی تاریک برخی از مغازه های لوازم آرایش فروشی به خوبی تشخیص دهند.

اما معلوم نیست اولین بار کدام یک از دانشمندان کره مزبور این تخم لُق را توی دهن اهالی آنجا گذاشت که ؛
" ای همنوعان ! ساکنان کره زمین از لذت های مخصوصی بهره مند هستند که مهم ترین آنها لذاتی هستند که بین آنها به لذت شکم و زیرشکم مشهور است. و همه کوشش و تلاش و جمیع فعالیت های شبانه روزی مردم کره زمین صرف تامین این لذت ها می شود و تا لحظه ای که آنها به قول خودشان دارفانی را بدرود می گویند ، یعنی در زیر خاک چالشان می کنند ، لحظه ای از فکر و ذکر این لذت ها غافل و فارغ نیستند و برای کسب این لذت ها حاضرند بی دریغ همه چیز خودشان را فداکنند ، چنانکه یکی از شعرای آنها که از دست حرص و ولع آنها به تنگ آمده خطاب به آنها چنین سروده است :

دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را فدای شکم و زیرشکم نتوان کرد

علی ایحال.. با این اطلاعاتی که به وسیله دانشمندان آن سیاره درباره کره زمین منتشر شد حس کنجکاوی یا لذت طلبی یا هرحس دیگر مردم سیاره مزبور تحریک شد و لذا همه درصدد برآمدند به هر نحوی که باشد این لذت ها را شخصاً تجربه کنند ، غافل از اینکه درک این هوسها دون مقام آنهاست ، زیرا در حکمت آفرینش گویا اینگونه لذت های کثیف و زودگذر مخصوص موجودات بسیار پست قرار داده شده است ، به علاوه مفاسدی که این لذت ها به بار می آورند موجودات را از آنچه هستند نیز پست تر می کند. البته آنها بی تقصیر بودند ، زیرا از داشتن معلم اخلاق محروم بودند و متأسفانه از مستشاران اخلاقی کره زمین نیز به علت بعد مسافت نمی توانستند استفاده کنند !

اما مردم آن سیاره خنگ و بی سواد نبودند و می دانستند که برای درک این لذت ها اعضا و جوارح مخصوص لازم است. پس از مراجعه به جراحان پلاستیک و سایر دانشمندان و اطلاع از اینکه کاری از دست آنها ساخته نیست تصمیم گرفتند از خداوند عاجزانه تقاضا کنند تا آنها را قادر به درک این لذت ها بفرماید و بامداد یک روز همه برای این منظور در پرستشگاه ها گرد آمدند و چون این موجودات عالی عزیزدردانه خداوند بودند و هرگز خداوند تقاضاهای آنها را -ولو نامعقول هم که بود- رد نمی کرد ، این بار نیز دل آنها را نشکست و مصلحت دید به نحوی دعای آنها را مستجاب کند. هنوز کلمات آخر دعای خود را ادا نکرده بودند که ناگهان جهازات تغذیه و دفع و تولید مثل در آنها پدیدار گردید و مردم شادی کنان سپاس گزاری کرده پرستشگاه ها را ترک نمودند.

چند ساعت از روز نگذشته بود که احساس تازه ای شبیه گرسنگی در آنها پیدا شد.

البته آنها قبلاً به راهنمایی میل و غریزه ای نامعلوم تعداد زیادی از حیوانات سودمند خودشان را که تقریباً به صورت گوسفندپروری و بره شیشلیک ما درآمده بودند در ظرف مدت کوتاهی ذبح کرده و ابتدا گوشت آنها را در آبلیمویاز خوابانده و سپس به سیخ کشیدند.

حوالی نیمروز بود که مردم دسته دسته به سوی چلوکبابی مرحوم شمشیری خودشان هجوم آوردند و هریک با ولع مخصوص آدمیزادی، یک بشقاب چلوکره و چند سیخ کباب سلطانی و چند شیشه دوغ آبعلی و مقداری ترشی انبه و پیاز و غیره را بی ریا کفلمه کردند و اتفاقاً نه تنها بدشان نیامد، بلکه از شما چه پنهان خیلی خیلی هم خوششان آمده بود، زیرا پس از تغییرات اخیر دیگر آنها همان ذائقه علیل و شامه معیوب آدمی را پیدا نموده بودند و از خوردن گوشت و خوراک حیوانی بی نهایت لذت می بردند. خلاصه پس از صرف ناهار هرکدام به استکان از قهوه های کافه فردوسی خودشان را هم سرکشیدند و چند عدد سیگار وینیسیتون عقابی اعلا را هم دود کردند و زیر تاثیر نشنگی این کثافات عده ای برای تامین خوراک بیشتر و بهتر جهت فردا مشغول نقشه کشیدن شده و عده ای نیز به فکر خرید و احتکار انواع مواد غذایی افتاده بودند.

بعضی ها نیز درصدد دایر کردن میدان های خواروبار و راه انداختن بساط باجگیری و یا تاسیس سوپرمارکت و غیره برآمده بودند. خلاصه همه گونه افکار شیطانی و پلید که دانماً در کله گندیده آدمیزاد رژه می رود، در پی رخنه و رسوخ به مغز آنها بود. کسانی که دو سه سیخ کباب پشت بند به طور اضافی خورده بودند علاوه بر افکار فوق در فکر تدارکات مقدمات کار محرمانه نیمه شب بودند و حتی عده ای نیز فکر وکالت و وزارت به کله شان زده بود و حال آنکه اصلاً مجلس یا وزارتخانه ای در سیاره آنها وجود نداشت.

به هر صورت این حال پرکیف و وضع نشنه آور چند ساعتی برای عموم دوام داشت تا کم کم زمان دفع فرارسید!

اما چون عمل قضای حاجت در اصل از شرایط زندگی در سیاره آنها نبود، هرچه کردند نتوانستند مدفوع خود را از بدن خارج کنند. (دانشمندان کره زمین معتقدند که از نظر علمی دلیلش این است که فشار درونی آنها نمی توانست بر فشار خارجی جو سیاره مزبور غلبه کند.)

خلاصه هرچه آنها زور می زدند و مثل تریاکی های کهنه کار خودمان ساعتها روی دویا نشسته و مرتباً بر فشار می افزودند، ولی موفق به انجام عمل دفع نمی شدند، زیرا هرچه آنها بیشتر زور می زدند، فشار خارجی مدفوع آنها را شدیدتر به داخل روده هایشان پس می راند.

همه بر خود می پیچیدند و درد و ناراحتی همه را معذب کرده بود. ناگزیر آنهایی که هنوز وضعیتشان کاملاً به وخامت نگراییده بود سراسیمه به مرکز دانشمندان خود شتافتند و از آنها عاجزانه استمداد طلبیدند.

دانشمندان هم برای اینکه مردم خیال نکنند که آنها نطق کردن بلد نیستند رشته سخن را دو دستی گرفته و نطق مهم و جغرافیایی زیر را برای مردم ایراد کردند :

هموعان عزیز تر از شکم و زیر شکم ! در اینجا متاسفانه یک اشتباه لپی رخ داده ، ما فراموش کرده بودیم به شما بگوییم که اگر امور مورد تقاضای شما لذت دارد ، درد هم دارد !

به علاوه در تمام کائنات بی پایان جز در کره زمین و فضای وابسته به آن حتی یک سانتی متر مربع هم نمی توان یافت که بتوان در آنجا تخلیه آلودگی کرد..

به عبارت صریح تر و خودماتی تر -به شرطی که نگذارید به گوش ساکنان محترم کره زمین برسد- باید به عرضتان برسانیم که بیت التخلیه همه کائنات کره زمین است. اگر کسی هوس قضای حاجت دارد نه تنها از سیاره ما بلکه از کرات دیگر هم که باشد باید ابریق خودش را بردارد و به کره زمین برود و در آنجا بدون اینکه احتیاجی به خوردن حب دکتر راس (یا همان قرص مسهل) باشد به آسانی می تواند سری سبک کند. این موهبتی است که روزی دوسه بار به وسیله ساکنان زمین نصیب آن سیاره زبان بسته می شود. اما مشکلی که فعلاً داریم بُعد مسافت است. اگر ما لااقل در منظومه شمسی می بودیم شاید می شد کاری کرد، بنابراین یک راه بیشتر باقی نمی ماند و آن این است که از غسل خوردن خودمان پشیمان شویم و از درگاه خداوند طلب بخشش کنیم و از او مجدداً بخواهیم دوباره همگی ما را به وضعیت سابق برگرداند ، به خصوص که اگر امروز کاملاً شب شود پس از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه دیگر نوع دوم قضای حاجت برای بسیاری از ما شروع خواهد شد که از دفعه اول بسی دشوارتر و دردناکتر است.

خلاصه کلام ، چون مردم آنجا همه سربریز و حرف شنو بودند ، به نطق بزرگان خود ترتیب اثر دادند و بلافاصله به سوی پرستشگاه ها شتافتند. هنوز دعای آنها تمام نشده بود که ناگهان همه به وضع سابق خود برگشتند و شکرکنان از معبدها خارج شدند.

اما عجب آنکه از لحظه ای که این حوادث در سیاره مورد بحث شروع شد تا لحظه ای که پایان یافت عقربه های ساعت حتی یک ثانیه گذشت زمان را نشان نمی داد و هیچگونه تغییری نیز در امور زندگی مردم آن سیاره حادث نشده بود!

بنا به تشخیص علمای آنها این یک رویای موقتی و همگانی بود که شاید خداوند برای عبرت مردم و نشان دادن برتری آنها بر سایر موجودات پست و پرمدعی ، برای آنها پیش آورده بود و ضمناً دل آنها را هم نشکسته بود.

راوی می گفت که اگر عکس این وضع برای مردم زمین رخ می داد ، یعنی اگر مردم زمین در خواب می دیدند که دیگر نیاز به شکم و زیرشکم ندارند ، بی شک در همان عالم خواب جابه جا سخته می کردند !

به هرصورت برای جلوگیری از طول کلام ، موضوع را به همین جا خاتمه می دهیم و یافتن تعریف مناسبی را برای کره زمین ، مقرر موروثی اشرف مخلوقات ، به خوانندگان وامی گذاریم.. ح.ق.(حسن قائمیان)

اگه اجازه بدید یه نکته کوچیک رو اینجا بعنوان مثال اشاره بکنم ؛
.. سالها قبل ما در محل کارمون یه دستگاه PC (یا همون کامپیوتر) داشتیم..
یه مدتی بنده خیلی اصرار داشتم که این دستگاه رو عوض کنیم.. و ردش کنیم بره و یه جدیدش رو بگیریم..
و نظرم این بود که بروز باشیم..
شریک ما با این موضوع مخالفت میکرد و ما دونفر سر این موضوع بقولی چلنج داشتیم..
تا اینکه یه روز همکارم گفت :
فلانی میخوام امروز ازت یه سوالی راجع به موضوع تعویض دستگاه پرسم و ازت میخوام خوب درموردش فکر کنی..
گفتم :
درخدمتم بفرمایید!..
رفیقمون گفت :
فلانی تو انسان صاحب اعتقادی هستی ، تو رو قسم میدم به اعتقادات و به باورها که بمن بگی آیا این دستگاه PC
کاروبار ما رو کفایت میکنه یا نه ؟!
آیا اون کاری رو که ما لازم داریم برای ما انجام میده یا نه ؟!
آیا اونچیزی که ما بعنوان یه ابزار کاری ازش انتظار داریم هست یا نه ؟!
خب اولش ما کمی جا خوردیم و سعی کردیم یه موردی چیزی پیدا کنیم تا التزام به لزوم تعویض دستگاه رو توجیه
کنه.. بعدش هرچی گشتیم دیدیم نه واقعاً دلیلی نیست.. و درواقع اونجا بود که دیدم واقعاً دستم خالیه و هیچ ادله ای
مبنی بر وجوب و لزوم تعویض اون دستگاه PC وجود نداره و اینطور بود که پی به حقیقت بردم و شرمنده شدم..
و اونجا بود که فهمیدم این اصرار و پافشاری برای تعویض اون دستگاه PC برای ارضاء یک نیاز نفسانی و خواهش
درونی و موضعی کاملاً شخصی بوده و شایدم یک نوع همرنگی با جماعت و الی آخر.. و مشخص شد که این موضوع
به هیچ عنوان ربطی به کارائی و کارآمدی اون دستگاه بیچاره نداره!..
یه بنده خدائی از اسکاندیناوی اومده بود(حدودای سال ۲۰۰۸) و میگفت که اونجا ملت هنوز از گوشی گوشکوبی
(منظورش گوشی موبایل نوکیا مدل ۲۱۰۱۰ بود) استفاده میکنن.. و ازشونم که میرسی میگن همین گوشی کاروبار ما
رو راه میندازه و جوابگو هست!..

حالا شما خودت حساب کن هر وسیله جدیدی - مثل همین کامپیوتر/گوشی موبایل/تلویزیون وسایر اقلام و لوازم منزل و لوازم شخصی - که تولید و جایگزین میشه ، به ازای اون یک وسیله مستعمل باید به چرخه زباله اضافه بشه و از طرفی برای هر یک عدد تولید جدید ، منابع اضافی باید به مصرف برسه.. کار اضافه انجام بشه.. یه لیوان آب و یه لقمه نون بیشتر مصرف بشه .. یه چراغ بیشتر روشن بمونه.. عرق اضافی ریخته بشه .. نفس اضافی کشیده بشه و الی ماشاالله... ما باید سعی کنیم به مرتبه ای برسیم که در چرخه حیات و زندگی یک حرکت اضافی و زائد و مازاد هم انجام نشه.. شما فرض کنید که این منبع انرژی دیگه به انتهای خودش رسیده از طرف دیگه اون سطل زباله(زمینی و آسمانی) دیگه انباشته شده و جائی برای اضافه کردن آلودگی و زباله نداره..

برای مثال شما بیا و فرض کن که از کل سرمایه زندگیت ۱ میلیون بیشتر ته جیبیت نمونده.. مجبوری قرون قرون خرج کنی تا شاید یه کم بیشتر دوم بیاری.. امروزه حقیقت وضعیت انسان و جامعه بشری اینجوریه..

اگه میبینی جنسی که داری کارت رو رامیندازه ، دنبال جدید کردن و نو کردنش نباش .. دنبال خرید جدید نباش! حالا یوقتی میبینی که یه جنسی داری که هزینه تعمیرات نگهداریش بالا رفته .. بقولی به خرج افتاده ، و تعویضش بصرفه تر از نگهداشتنشه.. یا مثلاً یه ماشین لکنته ای داری که واقعاً دردسرسازه و هزینه سازه و آلوده کننده محیط زیسته و بقولی نداشتنش از داشتنش به صرفه تره.. حالا چنین مواردی قابل پذیرشه.. ولی نه اینکه تا یه جنسی تلق و تولوقی میکنه سریع تعویضش کنی! ..

ما اگه بیاییم و با این رویکرد به قضیه نگاه کنیم که ؛

هرجنس مصرفی رو که در زندگی روزمره باهاش سروکار داریم از یه سوزن نخ بگیر الی ماشاالله ، اگه میبینیم که کاروبار ما رو انجام میده و لزوم و وجوبی جهت نوگرایی اون وجود نداره ، بیاییم و صرفه جویی کنیم و از خرید جدید صرفنظر کنیم و قانع باشیم و دنبال نو و جدید کردنش نباشیم..

و اگه این رو الگوسازی کنیم و سرمشق قراربدیم در بحث جلوگیری از تولید آلودگی خیلی کمک کردیم و خیلی نقش موثر و مفیدی ایفا کردیم و همچنین در بحث صرفه جوئی در مصرف انرژیهای مادی و معنوی و غیره و غیره.. و قصص علی هذا!..!

خب این بحث آلودگیم اینجا به پایان میرسه و در انتهای بحث ما یک جمع بندی کلی و خلاصه انجام میدیم از اونچه در این جلسه (فایل صوتی شماره ۴) خدمت شما ارائه شد؛

موضوع اصلی بحث مربوط بود به "چرائی برپائی متروپلها و افزایش رونق آنها در قرن بیستم" ...

و در پاسخ هم اشاره کردیم که دلیل عمده اون "تمرکزگرائی" بود..!

اما این تمرکزگرائی در قرن بیستم با چه منظور و هدف و مقصود و نیتی انجام گرفت؟!

و اشاره شد که با سه هدف عمده :

۱- تخریب و نابودی

۲- بدالگوسازی و بدآموزی

۳- آلودگی

که هر سه هدف ، بمنظور تعقیب ایده ها وایدآل ها ، و اجرای مقاصد شوم و پلید ابلیس ملعون بر روی زمین بود!

پایان فایل صوتی شماره چهار

متروپلیزم – MetropoIism

بخش دوم

تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی)

پیشگفتار –

بخش دوم کتاب متروپلیزم اختصاص دارد به مبحث تمرکززدائی. در واقع در سلسله مباحثی که بصورت فایل صوتی (سخنرانی) – حدفاصل مردادماه تا مهرماه سال ۱۳۹۵ خورشیدی – ارائه شده بود، از مجموع ۹ فایل صوتی، ۴ فایل آن به مبحث تمرکزگرایی (متروپلیزم) اختصاص داشت و ۵ فایل الباقی نیز به مبحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی). اما پیش از آنکه این ۵ فایل صوتی پیاده سازی شده را تحت عنوان مبحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) منتشر نمایم، لازم است که بمنظور روشن تر شدن اذهان خوانندگان گرامی، چند صفحه ای را نیز بعنوان مقدمه و پیش درآمد بحث به ابتدای مطلب اضافه کنیم:

مقدمه –

در مقوله تالیفات، شروع مطلب همواره یکی از مهمترین قسمتهای نگارش آن است که برای اینجانب نیز یک دغدغه همیشگی بوده است، اما در اینجا برای سرآغاز بحث بهترین گزینه ای که به ذهنم رسید کامنت یکی دو نفر از عزیزان بازدید کننده بود بدین مضمون؛

" دانستن این مطالب در این عرصه گسسته چه کمکی به مردم خواهد کرد؟ ... و در این نقطه ای که نه راه پس داریم و نه راه پیش چه باید کرد؟ "

بزرگواران و عزیزان! همانگونه که اینجانب بارها و بارها در مقالات توضیح مبسوط داده ام -البته از یک دیدگاه و نقطه نظر شخصی- نجات زمین به دست اهلش (یعنی ساکنانش) در این زمانه یک امر ناممکن است، لاقلاً با توجه به آنچه که از عملکرد و نتیجه رفتار مردم آخرالزمان و این جامعه آخرالزمانی تا کنون دیده ایم و همچنان شاهد آن هستیم... و علت آن نیز استیلاي قوای اهریمنی و حضور شخص ابلیس بر روی زمین است.. و به استثناء گروه نجات (یعنی همان حضرت مهدی عجل الله و گروه قوای الهی) اگر گروه یا جماعت یا حکومت دیگری چنین ادعائی -یعنی ادعای نجات زمین- را داشته باشند، ادعای ایشان واهی و کذب و در ردیف مضحک ترین دعوی و در زمره خنده دارترین لطیفه های قرن اخیر است!!!

به خوبی در یادم هست که یکی از رفقا سالها پیش خاطره جالبی را بدین مضمون برایم نقل کرد که:
"بنده سالی از سالهای تحصیلی دقیقاً همانند یک فوتبالیست کاشته زن که یک ضربه ایستگاهی را سرضرب و مستقیم به گل تبدیل می کند، یک ضربه مردود شدم.. یعنی در همان خرداد ماه!.. و دیگر کارم به تجدیدی و امتحانات شهریور و ضربات پنالتی و غیره و ذالک نکشید و از همان خردادماه تکلیف را یکسره کرده و کل تابستان را به فراغت گذراندم!.. سال بعد چند نفری از رفقا که مردودی شهریور بودند (یعنی شربت مردودی را لاجرعه سرنکشیده بودند و ضربه کاشته را دو ضربه به گل تبدیل کرده بودند) به بنده می گفتند که کار درست را تو کردی که شربت مردودی را لاجرعه سرکشیدی و تابستانت را حرام نکردی چرا که ما هم تابستانمان حرام شد و هم مردود شدیم!!!

علی ایحال!... همان سال در خردادماه و شبی که فردایش امتحان حساب جبر داشتیم مرحوم خاله مان و خانواده ایشان مهمان ما بودند.. شوهر خاله ما حساب جبرش بسیار عالی بود و همه فامیل نیز این مهم را میدانستند.. ما هم که کل سال را به یللی تللی گذرانده بودیم خوشحال و خندان از اینکه آقاحسین (شوهرخاله ام) آنجاست و کار را یکسره می کند، کتاب حساب جبر را برداشتیم و به نزد جمع رفتیم و برای اینکه مستقیم آقاحسین را غافلگیر نکرده باشم رو به جمع حاضر مقدمتاً گفتم؛ کی اینجا جبرش از همه بهتره!؟

آقاحسین هم که منظور مرا فهمیده بود بلافاصله پاسخ داد: جمهوری اسلامی!

حضار همگی خندیدند و آقاحسین رو بمن گفت بیار کتابت را تا ببینم!

خلاصه چند صفحه ای را تورق کرد و گفت؛ حالا کجا را اشکال داری!؟

گفتم؛ از اولش تا آخرش هر کجاش رو که دست بگذارید...

القصه یک نیمساعت یکساعتی را با ما کار کرد و دید اوضاع بنده پیچیده تر از آنچه بیست که باید و این مسئله ای نیست که یک شبه ختم شود، فلذا رو به من کرده و گفت؛ با این وضعیتی که تو داری راه انداختنت - تازه اگر من فرصت داشته باشم - دستکم ۳ ماه وقت می برد و سپس سرزنش گونه اضافه کرد؛ پسرجان تو یکسال آزرگار و لچرخیدی و حالا درست همین امشب که ما مهمان شما هستیم آمده ای و میخواهی حساب جبر یادگیری؟! بگذار و بگذر ولی یادت باشد که نوبت بعد از همان ابتدای کار افسار مرکبت را محکم بچسبی و از همان روز اول درس بخوانی تا روی هم انباشته نشود و ناگهان شب امتحان بفکر بیافتی که ای بابا ما فردا امتحان داریم!"

حالا بیان این خاطره بدین منظور بود تا بگویم که ناممکن بودن این مورد (یعنی نه تنها نجات ایران بلکه نجات کل زمین به دست اهل آن در این وادی آخرالزمان) چیزی مشابه و همتراز همین مثال است!

جمهوری اسلامی ایران - فساد

معمولاً از بنده سوال می شود که آیا کشور ما دارای یک نظام و حکومت فاسد است؟!..

و از اینجانب در این خصوص اظهار نظر و توضیح می خواهند!

بینید بزرگواران و عزیزان!... اینجانب بارها عرض کرده ام که نه در گروه اپوزوسیون و براندازان و محاربان هستم و نه جیره خوار و مجیز گوی این نظام به ظاهر اسلامی، و براثت خود از نظام جمهوری اسلامی ایران را (از بدو تاسیس تا همین الان) سابقاً و مکتوب در بیانیه ۱۵ بهمن ۱۳۹۹ اعلام نموده ام، ولی در چارچوب ادب و بعنوان یک انسان برای تمامی رَجُل سیاسی و بزرگان مملکتی احترام قائل هستم و از توهین و ناسزاگویی و بی احترامی و فحاشی و سبکسری به شدت پرهیز مینمایم و مقالات و دستنوشته های اینجانب خود گواهی بر این مدعاست..

اینجانب همواره سعی نموده ام تا ۲ رکن مهم را بعنوان دشمن در نظر گرفته و به شکل مستقیم به آن حمله نمایم:

۱- شخص ابلیس ملعون (یا همان شیطان رجیم) که بعنوان عامل مستقیم تمامی رنج و بدبختی و مصیبت بشری در هر زمان و در هر کجا شناخته می شود.

۲- سیستم و نظامی که شیطان مخترع آن است و به شکل یک ساختار درهم پیچیده و یک ماشین بهم پیوسته و یکپارچه در هر نقطه از کره زمین حضوری ناپیدا دارد و اعمال قدرت می نماید.

شاید در عصر حاضر یکی از معدود اشخاصی که تا حدودی متوجه حضور این ماشین مخرب شد و نسبت به آن افشاگری نمود سی و پنجمین رئیس جمهوری آمریکا "جان فیتزجرالد کندی" بود، که البته جان خویش را بر سر افشای همین موضوع از دست داد؛

"... ما در جهان امروز با یک ماشین (نظام-سیستم) مواجه هستیم که ترکیبی یکپارچه و بهم پیوسته است.. این ماشین بر پایه یک توطئه ظالمانه بوجود آمده است..

سازوکار این ماشین به گونه ایست که برای توسعه خودش و گسترش منطقه نفوذش بر مبنای روش های حریصانه و زیرکانه ای عمل می نماید..

این ماشین، سیستمی فوق العاده محکم و درهم تافته و کارآمد است که در سراسر دنیا به شیوه ای ستمگرانه عمل می کند..

این سیستم (ماشین)، منابع مادی و انسانی وسیعی را به زور و اجبار به خدمت می گیرد و از نتیجه آن به اهداف بالای سیاسی-دیپلماتیک، جاسوسی-نظامی و اقتصادی-علمی دسترسی پیدا می کند..

آماده سازی و تدارکات این ماشین پنهانی بوده و برای عموم پیدا نیست..

اشتباهات و خطاهای این سیستم (ماشین) مدفون می گردد و برای عموم مردم اطلاع رسانی نمی شود و منتقدان آن نیز همواره خاموش می گردند.. "

خب هنگامیکه شما متوجه می شوید که با یک چنین نظام جهانی اهریمنی روبرو هستید و حتی برای آن کار می کنید، بدیهیست که نمی توانید انتظار داشته باشید که نظام مملکت شما چیزی مستقل از آن باشد و اگر هم احیاناً اشخاصی چنین ادعای را دارند (یعنی ادعای استقلال از این سیستم نظام شیطانی جهان شمول را) یا در خواب غفلت هستند، یا اینکه خود را به خواب زده و گرفتار خود فریبی هستند، یا اینکه حقیقتاً در وادی جهل و ناآگاهی بسر می برند! حال بنده در پاسخ آن دسته افرادی که مرتباً سوال می کنند "که آیا نظام حاکم در کشور ما فاسد است؟" باید عرض کنم که نظام حاکم در کشور ما نه تنها فاسد است بلکه فساد در آن محرز است!!!

اما شاید سوال شود که محرز بودن فساد یعنی چه؟!.. یا تفاوت بین فساد محرز و غیر محرز چیست!؟

خب زمانی هست که فساد وجود دارد اما شهود آن ممکن نیست، مانند آبی که آلوده است اما تا آزمایش نشود آلودگی آن مشخص نمی شود. (این فساد غیر محرز است)

اما یک زمانی هست که شما فساد موجود را می بینید، یعنی فساد به اندازه ایست که بسادگی قابل رویت است مانند اینکه شما آلودگی را با چشم خود در داخل ظرف آب مشاهده کنید. (این فساد محرز است) از ابتدای انقلاب تا آغاز دهه ۱۳۷۰ خورشیدی نوع فساد موجود در کشور ما از نوع فساد غیر محرز بود.. و از سالهای آغازین دهه ۷۰ تا هم اکنون، فساد در کشور ما کاملاً محرز است، یعنی بقدری واضح است که احتیاج به اثبات ندارد!.. حالا اینکه رَجُل سیاسی و دولتمردان مملکت ما این موضوع را نمی پذیرند و زیر بار آن نمی روند، یک بحث دیگر است.

الان شدت فساد در کشورمان به اندازه ایست که شکل مویرگی پیدا نموده (یعنی تبدیل به فساد مویرگی شده) اگر بخواهیم توضیح واضح تری بدهیم باید به ۳ نوع فساد اشاره کنیم:

فساد سیاهرگی - فساد سرخرگی - فساد مویرگی

در یک کشور، "فساد سیاهرگی" اصطلاحاً به نوعی از فساد گفته می شود که اشخاص رأس حکومت نظیر وزراء، و کلا، سیاستمداران ارشد و رهبران و امثالهم را درگیر می نماید..

"فساد سرخرگی" اصطلاحاً به نوعی از فساد گفته می شود که رده های پایین تر را درگیر نموده و شامل می شود. یعنی نظیر فساد سازمانی و اداری و امثالهم..

اما "فساد مویرگی" به فسادی گفته می شود که تمامی آحاد جامعه را دربرمی گیرد.. بعنوان مثال:

در هنگام کرونا پاندمی سازمان محترم تاکسیرانی بمنظور حفظ شرایط ایمنی همگانی و جلوگیری از انتشار آلودگی بیشتر طرحی را به موقع اجرا گذاشت که برطبق آن تاکسی ها موظف بودند تنها ۳ نفر مسافر سوار کنند و کرایه نفر چهارم بین سه نفر الباقی سرشکن می شد. خب با پایان همه گیری کرونا، به کرات مشاهده شده و همچنین اعلان شکایات متعدد که خیلی از تاکسی ها ۴ مسافر سوار می کنند و کرایه را تقلیل نمی دهند (یعنی همان کرایه ۳ نفر را دریافت می کنند)!!... این یک نمونه ساده از فساد مویرگی بود.

یا مثال مامور مالیاتی یا آب برق گاز که با دریافت مبالغی صورت حساب پرداختی مؤدیان را کاهش می دهد یا صفر می کند..

یا مثال مامور بهداشت کشتارگاه که مبالغی دریافت می کند و دام تلف شده را مهر تایید می زند و بدین ترتیب گوشت مردار بخورد مردم می دهد..

یا کارگاه هایی که با میکسرهای مخصوص از گوشت سگ و گربه و سایر ضایعات گوشتی، فراورده های سوسیس- کالباس-همبرگر ارزان قیمت تولید می نمایند..

یا مامور راهنمایی رانندگی که با دریافت مبالغی از تخلفات رانندگان و جریمه آنها چشم پوشی میکنند.. و غیره و غیره اینها و نظایر آن که قطعاً شما خود بهتر از بنده در جریان هستید، مثالهایی از فساد مویرگی هستند!

حالا اینکه چرا کشوری که داعیه سرمدمداری جهان اسلام را دارد و خود را وارث و پرچمدار تشیع علوی(سرآمد همه مکاتب و مذاهب برجسته جهان) می داند، اینچنین در فساد غرقه شده و در حال احتضار است و همچنین بحث سرمدمداران گرفتار آمده در گرداب و منجلاب فساد آن، بحث پیچیده و گسترده ایست که جای پرداختن به آن اینجا نیست و در این مجال و مقال، مهلت و فرصت و اشکافی آن محیا نمی باشد!

آری بزرگواران!

نه تنها قصه فساد و کشور ما بلکه جریان فساد و جهان ما، حکایت همان بیمار قطع امید و بیماری سرطان لاعلاج و متاستاز شده ای هست که کل بدنش و تمامی اعضا و جوارح او را فراگرفته است. بیمار قطع امیدی که برای نجات از مرگ دیگر دارو و درمان جوابگوی کارش نیست و برای نجاتش باید به دنبال شفا بود !!!

شیطان بر روی زمین -

حقیر بنده، در طی مقالات منتشره - خصوصاً در سری اول مقالات - که حدفاصل سالهای ۹۰-۹۱ خورشیدی ارائه گردید، اعلان همگانی نمودم که شخص ابلیس ملعون در حال ورود به زمین است و تعقیب کنندگان و شاهدان این امر نیز صحت ادعای حقیر را طی درخشش نامتعارف شامگاه ۱۷ خردادماه ۱۳۹۱ بر فراز آسمان منطقه (بخشی از خاورمیانه و آسیای مرکزی) مشاهده نمودند و حتی اعتراف شهود تا آنجا بود که فرمانده وقت کل سپاه پاسداران در مصاحبه ای اعلام کرد که ما سیر حرکت پدیده مذکور را تا آسمان اسرائیل تعقیب نمودیم و در آنجا شیء درخشنده از نظرها ناپدید شد!

اما با تمامی این صحبتها و ادعاها، حتی اگر بگوییم که این ادعای بنده (حضور فیزیکی شیطان بر روی زمین) مطلبی غیرقابل استناد است لااقل ما دیگر با گوشت و پوست و خون خودمان اثر نامتعارف نکبت بار و فاجعه بار شرایط آخرالزمانی را که از سالهای آغازین دهه ۱۳۹۰ خورشیدی بدین سوی گریبان سیاره زمین و مردمش را گرفته، به خوبی لمس می نمایم..

شرایطی رقت بار و وخیم که روز به روز نیز بدتر می شود و کاملاً محسوس است درحالیکه تا ماقبل این تاریخ (دهه ۱۳۹۰ شمسی) اصلاً چنین نبود یا دستکم اثرش نامحسوس بود..

امروز مردم در زمان سردرگم هستند و به قولی از اثر فشار، گیج و منگ و متحیر شده و شب و روز و هفته و ماه و سال خود را قاطی کرده اند!!!

شرایط آب و هوایی نامتعارف گشته و جامع شرایط اقلیمی دچار آشفتگی عجیب و ناشناخته ای شده..

فصول بهم ریخته و تغییر فصول را همه مشاهده می کنند..

نه بهارش بوی بهار دارد و نه تابستان و پاییز و زمستانش...

گلها و گیاهان و میوه جات و سایر اقلام و اطعمه و اشربه، طعم و بو و مزه خود را از دست داده اند..

طبیعت و اوقات و زمان طرب انگیز و بهجت بخش گویی که هرگز وجود نداشته اند..

نسیم بهشتی سحر گاهان از صفحه روزگار محو شده..

مردم به روی خود نمی آورند اما خیلی از آنها هر روز حس مرگبار روز آخر زندگی خود را دارند..

دل و دماغ و رمقی برای بسیاری از مردم باقی نمانده و نه تنها در ایران بلکه در همه جای دنیا مردم بی حوصله اند..

دوره شادی و شادمانیها و شاد کامیها بسیار زود گذر شده و غم غربت زمین را فرا گرفته!

و این راز اثر حضور نکبت بار شیطان لعین بر روی زمین است که این سیاره نگونبخت ما را به انزوا و قهر کشانیده.

اثر نحوست شیطان -

در روایات آمده است که از معصوم علیهما السلام سؤال می شود که چرا مدفوع انسان بوی ناک است!؟

پاسخ می دهند بدین علت که ابلیس از درون او عبور کرده است.

مطابق روایات و تفاسیر نقل شده ذیل آیات قرآن؛

کالبد گلین انسان به مدت هفت هزارسال در گوشه ای رها شده بود(در برخی روایات اشاره می شود به جهت

خشک شدن و شکل گرفتن). ابلیس لعنت الله علیه که گمان برده بود که این مخلوق جدید و برگزیده خداست، در

اطراف آن پرسه زده و از دهان او وارد شده و از معقدش خارج می شد و سپس می گفت از آنجا که این موجودی

میان تهی است، غلبه نمودن بر آن بسیار ساده و آسان می نماید و اگر روزی روزگاری فرمان سجده بر او صادر شود

هرگز در برابرش زانو نزده و بدو سجده نخواهم کرد!.. (چون آن ملعون شرور این مهم را قبلاً از سایرین شنیده بود

که مخلوق جدید توسط جمیع ملائک باید سجده شود)

مدفوع انسان بسیار آلوده، متعفن و بدبوست و بنابر گزارشات پزشکی و تحقیقی و همچنین اقوالی که از جانب دانشمندان و محققان صادر شده، حاوی دستکم ۸۰ نوع باکتری و میکروب است و این درحالیست که مدفوع الاغ (ماده الاغ) که به عنبرنساء نیز مشهور است ماده ای شفا بخش است...!!!

سابقاً و در قدیم این مطلب را بسیار از افراد مختلف می شنیدم که بخور عنبرنساء و استنشاق دود آن در درمان زکام، سرماخوردگی، تسکین درد گوش، گلو، دندان موثر است و حتی در رفع و دفع عفونتهای داخلی دستگاه تنفسی (گلو و ریه) و حتی عفونت واژن معجز میکند.. و بعدها نیز خودم در سه الی چهار مرتبه که به کرونا، امیکرون و فلورنا مبتلا شدم، اثر درمانی آنرا شخصاً تجربه کردم.

پس با عنایت به همین مثال، بسادگی تفاوت بین مدفوع موجودی که ابلیس خبیث از درون او گذر کرده با مدفوع موجودی که ابلیس از درون او گذر نکرده آشکار است!

این مطلب را از این جهت عرض کردم تا متوجه این مهم باشیم که وقتی اثر نحوست و نکبت آن موجود پلید (شیطان رجیم) در عبور و گذار از درون انسان با مدفوع او چنین نموده پس توقف او و اثر حضور نکبت بار و منحوسش بر روی زمین - آنهم به مدت بیش از ده سال - با این سیاره و اقلیم و ساکنانش چه کرده و خواهد کرد!

شدت نحوست آن شر مطلق ابلیس ملعون و پلید به حدیست که از تاثیر آن حقیقتاً معنی و مفهوم جملات ؛ "ضاقت الارض و منعت السماء" و "ظهر الفساد فی البر و البحر" را با تمام وجود حس کرده و مشاهده می نمایم!.. اثر منفی وجود آن منحوس بر روی زمین تا اندازه ایست که اصطلاحاً و به قول قدیمیها زمین قفل کرده!!! و از آنسوی نیز اداره کنندگان امور برای اینکه این قفل را باز نمایند از شیوه های نامتعارف استفاده می کنند تا شاید شرایط اقلیمی را اندکی بهبود بخشیده و به تعادل بکشانند که بدبختانه اثر معکوس می دهد و روز به روز زمین و حیات موجود در آن را به لبه پرتگاهی دهشتناک و مرگبار می کشاند..

امروزه زمین و حیات موجود در شرایط بسیار بد و بحرانی قرار دارد و درحالیکه جمعیت زمین از ۸ میلیارد نفر فراتر رفته است، شرایط اقلیمی و حیاتی از وضعیت تعادل خارج شده و درگیر یک فرآیند عجیب و ناشناخته و بسیار خطرناک شده است و آگاهان نیز از گفتن حقایق به جامعه بشری سرباز می زنند به این بهانه که اطلاع و آگاهی جامعه انسانی از ابتلاء زمین به چنین وضعیت بحرانی و خطرناکی اوضاع را بدتر می کند..

آنوقت در چنین شرایط رقت انگیزی، مردم ساده اندیش تصور می کنند که مثلاً لایه ازن ترمیم شده!!!...

و یا اینکه یخهای قطبین و هیمالیا و گرینلند نیز همانند یک یخچال فریزر که از پریز کشیده ای تا برفکش آب شود، مجدداً به پریز میزنی تا دوباره از نوع یخ ببندد!!!...

یا ۶۰ درصد جنگلهای نابود شده آمازون مثل داستان جک و درخت لوبیای سحرآمیز، از نو سبز شده و یک شبه سر به آسمان خواهند کشید!!!... و الی آخر

کسی نیست تا به آنها بگوید که ایها الناس، زباله و آلودگی با سرعت هرچه تمام تر در حال بلعیدن زمین است، فقط شما مطلع نیستید.. تراژدی که میبایست دستکم ظرف ۷۰ سال رخ می داد، تنها ظرف ۱۰ سال بوقوع پیوسته و اینک به فرازهای پایانی خودش - که مرگ زمین است - نزدیک می شود..

بعد شما انتظار دارید که زمین به دست مردمش نجات یابد آنهم در شرایطی که شیطان نه تنها بر روی زمین است و حضور فیزیکی و دائم دارد، بلکه استیلا نیز یافته است!؟...

بزرگواران! شیطان ملعون شجره و اصل ناپاکی است، او بنیاد و ریشه نجاست و آلودگی است..

ابلیس لعنت الله علیه شرمطلق است (absolute evil) و اگر بر حسب تصادف، بظاهر خیری هم از او سرزده برای پیشبرد اهداف خودش و در نتیجه آن رسیدن به شر است؛ یعنی خیر او هم عین شر است..

آن ملعون کثیف، ابلیس، با خیر و خوبی و زیبایی مجانست و مجالستی ندارد و از وجود آنها زجر می کشد، بنابراین به عمالش و کارگزارانش دستور داد تا زمین را تا سرحد مرگ آلوده نمایند تا هنگام ورودش به زمین در تاریخ (۰۶-۰۶-۲۰۱۲) با یک "آلودستان" طرف باشد تا براحتی بتواند بر روی کثافات قدم بزند و در میان آلودگیها گام بردارد و در هوای آلوده باب میلش تنفس کرده و از کثافات موجود تغذیه روحی و جسمی بنماید...

و تو گوئی که پس از ورودش زمین قهر کرده و آسمان دریغ نمود و برکت رفته و بسیاری نیز دست از کار کشیدند و در نتیجه از اثر نحوست حضور آن موجود پلید، زمین آلوده تر شد و شرایط اقلیمی پیچیده تر و اوضاع جامعه جهانی بحرانی تر ..

آنوقت یک دسته انسان خوش خیال هنوز گمان می کنند که نجات زمین بدست انسانها امری ممکن و بدیهیست درحالیکه خبر ندارند با چه شرایط فاجعه باری روبرو هستند و تا چه اندازه در منجلاب انقراض و نابودی فرورفته اند..

و سردمداران و دولتمردان نیز ناآگاهانه و خوش باورانه ، و یا اینکه بمنظور فریب و شیره مالیدن بر سر توده ها، پی در پی نشست و اجلاس و کنوانسیون برگزار می کنند که ما می خواهیم زمین را از این بحران نجات دهیم و شرایط اقلیمی را بهبود ببخشیم و غیره و غیره.. و آن پلید خبیث نیز از پس پرده به ایشان می خندد چون ملعونش بخوبی میدانند که چه بلایی بر سر اولاد آدم آورده و آنها را با چه بحرانی مواجه ساخته است...
عالی مقامان و بزرگواران!

تا شیطان نرود مشکل بشر حل نشود

هیچگاه آن سکانس از فیلم بیگانه (ELIN3) و دیالوگ بیادماندنی اش را فراموش نمی کنم ، آنجا که دیلن (نماد مرد) رو به ریپلی (نماد زنی که برای نجات زمین در جستجوی کسب قدرت و جانشینی مرد است) می گوید:
"تا آن هیولا (شیطان رجیم) زنده است ، هیچ دنیائی را نمیتوانی نجات بدهی خواهر!!!"



تا وقتی اون هیولا زنده است هیچ دنیایی رو نمیتونی نجات بدی خواهر!!

از دیدگاه و منظر نظر شخصی این حقیر -همانگونه که قبلاً نیز بارها در مقالات متذکر شده ام- نجات زمین با این وضعیت و شرایط فعلی، فقط بدست اهل فن یعنی قوای الهی و ماورائی و مداخله فوری ایشان -البته باذن الله تعالی - امکان پذیر است و لا غیر.. به قولی ؛ "گاو نر می خواهد و مرد کهن !"

روایت آزاد شدن نیروهای اهریمنی و استیلای شیطان -

در مورد این موضوع نیز سابقاً در مقاطع مختلفی و طی سلسله مقالات اشاراتی داشتیم .. اما در اینجا مجدداً و مکرراً توضیحی مبسوط خواهیم داد :

مظهرالعجائب ، اسدالله الغالب ، شهاب الله الثاقب ، غالب کل غالب ؛ علی بن ابی طالب ، که جنیان و شیاطین تا سرحد مرگ از او می ترسند و وحشت دارند ، گفته است که :

من تمامی درب ها و دروازهها را (منظور گیت های درون ابعادی و میان ابعادیست) بر روی شیاطین و جنیان بسته ام (تا موجب آزار و اذیت انسانها نشوند) مگر یک درب را !..

و همانگونه که قبلاً نیز در طی مقالات "شیطان می آید" و "ترانزیت" توضیح دادیم ، احتمالاً این درب مفتوح همان خط "ونوس ترانزیت" می باشد ، یعنی هنگام برخط شدن و همراستائی زمین-زهره-خورشید که در طی هر قرن میلادی در ۲ نوبت و با فاصله زمانی هشت سال اتفاق می افتد..

که بر طبق حدس و گمان متاثر از آثار موجود ، احتمالاً ابلیس در ترانزیت اول به زمین ورود می نموده و در ترانزیت دوم خارج می شده است ..

اما در آخرین جفت ترانزیت که در سالهای ۲۰۰۴ و ۲۰۱۲ میلادی رخ داد ، ابلیس در ترانزیت اول ورود نمود ، بلکه در انتظار ماند تا در ترانزیت دوم یعنی سال ۲۰۱۲ میلادی وارد زمین شود و این موضوع همانطور که سابقاً طی مقالات توضیح داده ایم به ۳ شکل تفسیر می گردد :

۱- یا فرازهای پایانی عمر ابلیس است و آن ملعون با آگاهی از این موضوع (فرارسیدن یوم وقت معلوم) این بار بجای آنکه در ترانزیت اول ورود نموده و در ترانزیت دوم خارج شود ، تصمیم گرفته است که در ترانزیت دوم ورود نموده و با مرگ خارج شود (یعنی ترجیح داده است تا مرگش بر روی زمین باشد تا درمکانی خارج از زمین درست همانند یک اعدامی که بعنوان آخرین درخواست و تقاضایش انتخاب شیوه مرگ و یا محل مرگش را به اختیار خودش می گذارند)..

۲- یا قصد اقامت یکصد ساله بر روی زمین دارد که یعنی فاتحه بشر خوانده است!

۳- یا اینکه بلیط ورودش یکسره است (یعنی اینکه به میل و اراده خود، برنامه ای برای خروج ندارد و همه چیز را به قضا و قدر سپرده تا مالک و خالق کل کائنات حضرت الله جل جلاله در موردش تصمیمی بگیرد).. والله العالم

اما پیردازیم بدین موضوع که چرا حضرت امیر(ع) اقدام به مسدود نمودن دروازه ها نمود..؟!

آیات ۱۰۱-۱۰۲ سوره بقره :

و گروهی از اهل کتاب چون پیامبری از جانب خدا بر آنان مبعوث شد که به کتابشان هم گواهی می داد ، کتاب خدا را چنان که گوئی از آن بی خبرند، پس پشت افکندند و از افسونی که دیوها و شیاطین به روزگار پادشاهی سلیمان می خواندند پیروی کردند ، و سلیمان کافر نبود ، ولی شیاطین که مردم را جادوگری می آموختند کافر بودند. و نیز آن افسون(سحروجادو) که بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت ، در بابل نازل شد، درحالیکه آن دو به هر کس که جادوگری می آموختند می گفتند :

کار ما فتنه است، مبدا کافر شوی !

و مردم از آن دو(هاروت و ماروت) جادوهائی می آموختند که می توانستند میان زن و شوهر جدائی افکنند و آنان جز به فرمان خدا به کسی زیانی نمی رسانیدند و آنچه مردم می آموختند به آنها زیان می رسانید ، نه سود. و خود می دانستند که خریداران آن جادو را در آخرت بهره ای نیست. خود را به بد چیزی فروختند ، اگر که می دانستند.

در زمان پادشاهی حضرت سلیمان نبی(ع) ، شهر بابل (استان بابل فعلی به مرکزیت شهر حله در کشور عراق) مرکز صدور ضد اخلاقیات و به قولی مصدر تهاجم فرهنگی بود(چیزی معادل جهان غرب در روزگار کنونی).. آزادی ظاهراً مشروع شیاطین و جولان قوای اهریمنی بر روی زمین و تلفیق و ترکیب آنها با جامعه انسانی (به علت از میان برداشته شدن -یا از بین رفتن- حدود و مرزهای فی مابین) معجونی از کفر و شرک و فساد را بر روی زمین بوجود آورده بود که خاستگاه آن همین شهر بابل بود که بعنوان حداکثر کفر و شیطانیت شناخته می شد.. کلکسیون از مفاسد و گناهان آنجا جمع بود که مثلاً شرب خمر و سرقت و زنا در بینشان در زمره کمترین ها بود!!!.. این شهر شیطانی -بابل- آنچنان در فسق و فجور و گناه غرقه بوده که اثر نحوست و نجاست آن مبدل به یک اثر دائمی و مادام العمر می گردد چنانکه دو هزار و چند صد سال بعد از آن، هنگامیکه حضرت امیر(ع) از آنجا عبور می کند در آنجا نماز نمی گذارد و به همراهانش می گوید که نماز در این مکان (منظور خاک نفرین شده و مورد غضب قرار گرفته سرزمین بابل است) برای انبیاء و اوصیاء حرام و برای غیر آنها مکروه است..

اما بنا بر مشیت الهی بمنظور جمع شدن این سفره کفروالحاد و منهزم شدن بساط شیاطین، ابتداء پادشاهی حضرت سلیمان(ع) تشکیل می شود(دوازده نقیب بنی اسرائیل) و سپس توسط ایشان و یارانشان اسرار و رموز جادو و سحر از دست مردم خارج می شود..

سلیمان نبی(ع) بعد از نشستن بر تخت سلطنت و به دست گرفتن زعامت و کفالت و سرپرستی مردم، پس از دربند کردن شیاطین به اذن الله تعالی، ابزار جادوگری و فنون و رموز سحر و جادو و دستورالعملهای ارتباط با موجودات فراابعدی (خاصه همان جنیان و شیاطین) را جمع آوری نموده و از دسترس مردم خارج می کند و پس از مهر و موم کردن آنها، محموله ممنوعه را در زیر تخت پادشاهی خود دفن می نمایند و از آن به بعد ارتباط با جنیان و شیاطین را ممنوع اعلام کرده و برای سرپیچی کنندگان و خاطیان از این دستور، مجازات اعدام را در نظر می گیرد..

اما مهلت اسارت شیاطین با مرگ سلیمان منقضی شده و بدین ترتیب آنها پس از مرگ سلیمان مجدداً بر روی زمین پراکنده می گردند و این قصه تراژدیک ادامه پیدا می کند تا زمان نبوت حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) ..

مقارن زمان نبوت حضرت رسول(ص)، ایشان شیوه مقابله با شیاطین و جنیان و جمع آوری بساط شیطنت و سحر را به حضرت امیر(ع) می آموزد و ایشان را به اذن الله تعالی مأمور بدین امر می نماید..

حضرت امیر(ع) نیز در طول زندگی خود این کار را به شکل جامع و کامل به انجام می رساند و متعاقب آن است که می فرماید :

"من تمامی درب ها را بر روی جنیان بسته ام مگر یک درب را..!"

و بدین ترتیب بار دیگر راههای ارتباطی فی مابین جن و انس مسدود می گردد..

این وضعیت تا زمان آغاز جنگهای صلیبی پابرجا می ماند تا اینکه در طی این جنگها، گروهی از جنگجویان مسیحی با عنوان شوالیه های معبدی به زیرزمین ها و سردابه های مسجدالاقصی - که روزگاران پایگاه حکومتی حضرت سلیمان(ع) و درواقع همان اریکه سلطنت او بوده - رخنه کرده و این رموز و فنون سحر و جادو را که به دست سلیمان مدفون گشته بود، بیرون می کشند.. شوالیه های معبدی پیش از آغاز جنگ توسط کسانی که به این راز آگاه بودند به شکل کامل توجیه شده بودند.. به آنها دستور داده شده بود هرچه را که از استخراج سردابه ها یافتند سربسته و به شکل محرمانه همراه خود به اروپا ببرند.. اما این رزمجویان(شوالیه های معبدی) از روی کنجکاوی (و یا شاید هم از سر طمع) نقض دستور نموده و مهر و موم محموله یافت شده را گشوده و اصطلاحاً آن را فک پلمپ می نمایند و پس از مشاهده آن دستور العملها و اسرار ممنوعه به یک موضوع بسیار مهم پی می برند و آن اینکه ؛

این اسرار و رموز در حکم یک خط ارتباطی آزاد است و هر کسی که در این سوی خط قرار داشته باشد - صرف نظر از اینکه چه کسی هست ؛ یک شوالیه معبدی یا یک برده سیاه یا یک اسیر یا یک وزیر یا یک پادشاه و و .. هیچ تفاوتی نمی کند- با آنسوی خط ارتباط می گیرد!!

(در واقع آنها با این گشایش مهر و موم و فک پلمپ، غول چراغ جادو را آزاد می کنند و غول چراغ نیز معمولاً به کسانی خدمت رسانی نموده و سرویس می دهد که او را آزاد نموده و یا چراغ را در اختیار دارند!!!)

این شوالیه ها از کشف این راز بسیار شادمان شده و به جای اینکه محموله را به اروپا برده و به فرمانروایانشان تسلیم کنند، آن را برداشته و همراه با خودشان به نقاط نامعلومی می گریزند و از این محموله ممنوعه برای خوشگذرانی و بهرمندی از لذات دنیوی استفاده می کنند و این در حالی بود که اربابان آنها (که سران اروپای آن روزگاران بودند) از به چنگ آوردن این محموله ممنوعه در پی اهداف بسیار والاتری بودند ؛ یعنی فرمانروائی بر کل دنیا !

علی ایحال! این گشایش مهر و موم اسرار شرارت و شیطنت، و این فک پلمپ رموز و فنون جادوگری که از زیر تخت پادشاهی سلیمان در بیت المقدس استخراج شده بود، سرآغازی می شود برای ارتباط مجدد بین شیاطین و اشرار جنیان با گروهی از انسانها :

بقره آیه ۱۴ - چون به مومنان می رسند می گویند ایمان آوردیم و چون با شیطانهای خویش خلوت می کنند می گویند ما با شما هستیم...

انعام آیه ۱۲۸- و روزی که همگان را گردآورد و گوید ؛ ای گروه جنیان، شما بسیاری از آدمیان را پیرو خویش ساختید. یارانشان از میان آدمیان گویند ؛ ای پروردگار ما، ما(انس و جن) از یکدیگر بهره مند می شدیم...

سباء آیه ۴۱- می گویند ؛ تو منزهی. تو ولی ما هستی ، نه آنها. اینان جنها را می پرستیدند و بیشتریشان به آنها ایمان داشتند.

(متناظر این اتفاق در طی جنگهای آمریکا و عراق رخ می دهد، جائیکه ماهواره های جاسوسی روسیه اعلام می کنند که در مناطقی که به دور از جنگ و نبرد است دسته نیروهائی از ارتش آمریکا را رصد می نمایند درحالیکه به شکل مخفیانه ای مشغول حفاری هستند.. بعدها اشخاصی که خود را از مطلعین می دانستند ادعا کردند که آمریکائی ها در طی آن حفاریها در جستجوی یافتن چاههای بابل و استخراج هاروت و ماروت بوده اند...!!!!!! والله العالم)

و سرآغاز این ارتباط (ارتباط مجدد بین شیاطین و اشرار جنیان با گروهی از انسانها) و ثمره آن، رنسانس بود که در مرحله دوم به شکل گیری انقلاب صنعتی منجر گردید و در گام سوم به تولد دنیای جدید (ایالات متحده آمریکا) و ورود به عصر تکنولوژی و مدرنیته منتهی شد.. و بدین ترتیب بود که تمدن بابل جدید با الگوبرداری و سرمشق قراردادن آمریکا بعنوان پیشوای عصر نوین این بار نه تنها در شهر بابل بلکه در تمامی دنیا و ارض زمین برپا گردید!! و اکثریت آنچیزی را که شما امروزه بعنوان دستاورد غرب در دنیای نوین مشاهده می کنید؛ از سلاح های مخرب و جنگ افزارهای مرگبار، سلاح های هسته ای و میکروبی، تکنولوژی ها و علوم ممنوعه، شبیه سازی و کلونینگ، خودرو و موتورسیکلت و سایر وسائط نقلیه شخصی و صنایع آلاینده، هواپیما، ماهواره و تکنولوژی ماهواره ای، فضاپیما و غیره گرفته تا مصرفگرائی آزادی های جنسی، سکس، همجنسگرائی مواد مخدر، قمار، مشروبات الکلی، الگوسازی های غیراخلاقی، مُد و فشن و آدامک سازی و سلبریتی و لاکچری و شبکه های اجتماعی و غیره و غیره، در نتیجه ارتباط و همکاری بین برخی انسانها و شیاطین و ماحصل بکارگیری همان فنون و رموز جادوگری و معادل همان جادوی بابل است .. وقتی شما در جهان امروز مشاهده می کنید که برای همجنسگرائی و دگرباشان جنسی درخواست به رسمیت شناخته شدن دارند و به دنبال تاییدات بین المللی هستند و حقوق همجنسگرایان را یک حق طبیعی می دانند، یقین بدانید که ما چندگامی نیز از تمدن بابل جلو زده ایم!

دیگر برای هر خردمند صاحب اندیشه و تعقلی بدیهی و مسلم است که همجنسگرائی صرفنظر از مسائل مذهبی، دینی و اخلاقی، یک نوع بیماریست که باید برای علاج آن اقدامی نمود نه اینکه در جهت اشاعه و ترویج آن کمپین جهانی به راه انداخت!!!

دیگر بنابر یک آزمون فیزیکی ساده، همه می دانند که هیچ دو قطب همسانی یکدیگر را جذب نمی کنند که هیچ بلکه از یکدیگر گریزانند و همدیگر را دفع می نمایند و این قانونیست که در همه جای کائنات پابرجاست.. به هر جهت بازهم عرض می نمایم که برای این حقیر جای هیچ تردید و شکی نیست که به سبب استیلای شیاطین، نجات زمین به دست ساکنان آن امری محال و ناممکن است، چرا که اگر چنین عزم و همتی وجود می داشت لااقل برای دگرباشان جنسی در جستجوی حقوق مدنی نبودند و عمل قبیح همجنسگرائی را که حتی حیوانات از آن پرهیز می نمایند، آشکار و علنی نمی کردند!

در خاتمه این مقدمه و بعنوان حسن ختام، مجدداً فرازهایی از مقالات پیشین را آورده و پس از آن به مبحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) می پردازیم.



در موخره کتاب "پروژه نجات و سایر مقالات" (صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۶) گفتیم که؛ ابلیس پس از اخراج از بارگاه الهی و مهلت گرفتن از او همواره سعی داشت تا با تکیه بر دانش، اطلاعات و دانسته های ازلی اش، عامل اصلی نابودی خودش را از میان بردارد! (این موضوع سنایوری اصلی خیلی از فیلمهای آخرالزمانی هالیوود علی الخصوص سری فیلمهای نابودگر یا همان TERMINATOR است)

آن ملعون از آنجا که می دانست در آخرالزمان منجی و مصلح (مهدی و مسیح) با کمک و مساعدت خداوند متعال حکومت باطل او را سرنگون کرده و سبب ساز مرگ او خواهند گردید، به کمک بنی اسرائیل در طول تاریخ ۲ بار سعی بر نابودی منجی و مصلح آخرالزمان داشت.. (همانگونه که نمرود و فرعون در صدد جلوگیری از تولد ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله علیهما السلام بودند)

مرتبه نخست که به قصد کشتن مصلح آخرالزمان (حضرت مسیح علیه السلام) توطئه ای چیده و فتنه ای برپا نمود که در نتیجه آن به اشتباه شخص دیگری بنام یهودا را به صلیب کشیدند و مسیح علیه السلام نیز بمنظور ایمنی از شر فتنه های آنها، به آسمانها برده شد.

و مرتبه دوم به قصد کشتن منجی آخرالزمان (حضرت مهدی علیه السلام) با ایجاد واقعه کربلا و همچنین سبب ساز شدن سایر فتن و توطئه های دیگر در طول زندگانی ائمه اطهار علیهما السلام - به ویژه امام عسگری - سعی در قطع شجره امامت داشتند تا از تولد آن مولود الهی نابودگر باطل، جلوگیری بعمل آورند، که این حرکت تاریخی و مذموم آنها نیز نتیجه ای در پی نداشت و حضرت مهدی علیه السلام در پوشش غیبت الهی نه تنها متولد گردید بلکه از گزند آنها نیز مصون ماند. الحمد لله رب العالمین.

اما وقتی کار به اینجا رسید و ابلیس لعنت الله علیه دید که مسیح علیه السلام به آسمانها رفته و شجره امامت نیز متوقف نشده است، رو به یهود فاسق کرده و گفت:

" ای دوستان من! حال که این شجره امتداد یافته و نقشه ما نقش بر آب شده و آرزوهای ما برباد رفته و منجی و مصلح آخرالزمان از دست ما گریخته اند، پس بیاید تا کاری کنیم که لااقل ظهور و حضورشان در آخرالزمان بیهوده و بی فایده باشد!!!"

اما یهودیان فاسق رو به ابلیس لعنت الله علیه کرده و به او گفتند:

" ای ارباب خبیث ما و ای فرمانروای پلید! ما دیگر چه کاری میتوانیم انجام دهیم و چه کاری از ما ساخته است!؟"

ابلیس لعنت الله علیه پاسخ داد:

" بروید و مدرسه را خراب کنید و شاگردانش را قتل عام نمائید تا وقتی معلمانش آمدند، نه مدرسه ای باقیمانده باشد

و نه کلاس درسی و نه حتی شاگردانی که بخواهند به آنها درس بدهند!!! "

(یعنی زمین را نابود کنید و ساکنانش را نیز معدوم و سر به نیست نمائید تا وقتی منجی و مصلح آخرالزمان _ مهدی و مسیح علیهماالسلام _ به میدان آمدند چیزی برای نجات دادن و کسی برای اصلاح شدن موجود نباشد. و بدین ترتیب منجی و مصلح آخرالزمان را نامید کنید!)

پس بنابراین سفارش ابلیس لعنت الله علیه، یهود کمر همت بسته و رفتند تا به فکر مفسده و گردنکشی آخرالزمان باشند! به اعتقاد اینجانب دو جنگ جهانی اول و دوم در حکم دو مفسده آخرالزمانی قوم یهود بوده است تا بواسطه آن به گردنکشی و طغیانی سربردارند که نتیجه آن نابودی زمین و ساکنانش باشد!

اما سوال اینجاست که: این طغیان و گردنکشی آخرالزمانی یهود چه بود؟!

پاسخ: نابودی زمین به شکل تدریجی و نامحسوس با صدمه زدن به فاکتورهای چهارگانه تعادلی آن (قطب شمال- جنگلهای آمازون- قطب جنوب- لایه ازن)

اما در توضیح این مهم کتاب " پروژه نجات " را نوشتیم و در مقدمه آن گفتیم که؛ یکی از سوالاتی که معارضین و معاندین بحث مهدویت همواره مطرح نموده و بواسطه آن فلسفه منجی گرایی و انتظار را زیر سوال می برند، این پرسش است که " چرا در طی اینهمه فجایعی که در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله آخرالزمان رخ داده و مصائب زیادی که بر سر بشریت فرود آمده است، خداوند برای ظهور مهدی نجات بخش هیچ اقدامی ننمود و او را به یاری و کمک اهل زمین نفرستاد؟! "

براستی که این سوال، محل تفکر و تامل است:

در نگاه اول و گذرا ما می بینیم که جنایات بازماندگان بنی امیه و بنی عباس و سپس حملات ویرانگر مغول و تاتار و سپس جنگهای صلیبی و نهایتاً دو جنگ جهانی اول و دوم در قرن اخیر از اهم مواردی بودند که علی الظاهر می بایست به ظهور یک منجی و نجات بخش منتهی می گردیدند!

اما درنگاه دوم که نگاهی موشکافانه و عمیق تر بدین مسئله است ما پی می بریم که، این رویدادهای ظاهراً فاجعه آمیز اگرچه تراژدی بزرگی برای جامعه بشری محسوب می شده اند اما در بحث کلان، آنها آن اندازه هم که تصور می گردید خطرناک و فاجعه آمیز نبوده اند تا پای نجات بخش موعود را به میدان معرکه باز نمایند!

به هر حال آن جنگ و گریزها همگی متأثر از فتنه ها و آشوب هائی بودند که درمقاطع خاصی از زمان و در منطقه جغرافیائی خاصی رخ داده اند و اکثراً نیز نقش خود بشریت در فروزان تر نمودن آتش این فتنه های عظیم بی تاثیر نبوده است.

شما قطعاً در کتب تاریخی خوانده اید که در پایان هر کدام از این تراژدی ها و جنگهای مصیب بار، ویرانه ها مجدداً آباد شده و پس از جنگ، نفوس جمعیت بیش تر از تمامی کشته های این جنگها فزونی یافته است! (بعنوان مثال دو جنگ اول و دوم جهانی و سایر بلاهای نیمه اول قرن بیستم در حدود ۳۰۰ میلیون قربانی از جامعه بشری گرفت اما در نیمه دوم همین قرن ما شاهد رشد فزاینده و انفجاری جمعیت زمین بودیم آنچنانکه جمعیت ۲,۵ میلیارد نفری زمین در سال ۱۹۵۰ میلادی به ۶ میلیارد نفر در سال ۲۰۰۰ میلادی افزایش یافت، ضمن اینکه تمامی ویرانه ها و خرابی های ناشی از این دو جنگ ویرانگر به بهترین شکل ممکن بازسازی گردید).

پس ما به وضوح می بینیم که در تمامی این تراژدیها یادشده بشر خود منجی خویش بوده است و آفتی را که به سبب اعمال خودش دامن گیرش شده بود از میان برداشته و راه صلاح و آبادانی را درپیش گرفته است!

اما امروز و در این هزارتوی پیچیده آخرالزمان، بشریت با نوعی از فتنه برخورد نموده که متعلق به منطقه جغرافیایی خاص و گروه خاصی از مردم نیست بلکه کل جامعه جهانی را در بر گرفته و جهان شمول است، و اولاد آدم با تراژدی مواجه گردیده است که اگر مهدی نجات بخش و قوای الهی مداخله ننمایند نابودی سیاره زمین و انقراض نسل بشر حتمی خواهد بود!

شاید ابوالفتنه ابلیس ملعون در هنگام طراحی و اجرای فتنه های گذشته تمایل چندانی به انقراض نسل بشر و نابودی زمین نداشته است چراکه در آن زمان مهلت وی منقضی نشده و عمر او باقی بود بنابراین در صورت از میان رفتن بشریت و زمین دیگر محملی برای عرض اندام و میدانی برای بازیچه او باقی نمی ماند!!!...

اما امروز برای ابلیس وقت رفتن است و متاثر از اراده و مشیت الهی و به پشتیبانی حضرت الله جل جلاله، مهلت برای او به سرآمده و آن ملعون به پایان کار خویش رسیده است و مسلماً او خود بهتر از هر کسی این مهم را می داند و به این امر واقف و آگاه است، و متاثر از همین مسئله یقین بدانید فتنه نهائی را که طراحی نموده و درصدد اجرای آن است قطعاً به منظور ویرانی کامل زمین و انقطاع نسل بشر و شجره آدم علیه السلام است!...

همانطور که سابقاً نیز عرض کرده ام، زبان حال آن ملعون در یوم وقت معلوم و پایان عمرش چنین است:

" وقتی من نباشم، خواهم دنیا نباشد!!! "

یا به بیانی دیگر:

"دیگی که برای من نجوشد، خواهم سرسگ در آن بجوشد!"

پس از همین نکته ما پی میبریم که این گردنه حساس آخرالزمان همان محدوده خطرناکی است که ظهور نجات بخش موعود _متاثر از اراده و مشیت الهی_ برای نجات زمین و اصلاح امور اهل آن یک التزام است، چرا که این فتنه مرگبار آخرالزمانی از جنس فتنه های قبل نیست که بشریت بتواند از میان آن به سلامت عبور نموده و یکبار دیگر خود نجات بخش خویش باشد. بنی بشر باید بداند که این مرتبه ابلیس، تیغ تیز و برنده فتنه را به قصد نابودی زمین و انقراض اهلش برداشته است!

اما شاید پرسیم که جنس این فتنه مرگبار آخرالزمانی چیست که مهار آن خارج از عهده و توان بشر است؟! پاسخ بسیار ساده است:

" نابودی خانه به جای اهل خانه! "

ابلیس به همراه جمیع مشاوران و کارگزارانش، در هنگام طراحی و اجرای فتنه نهائی تصمیم گرفتند تا خانه را به دست اهل خانه نابود نمایند چه اینکه وقتی خانه ای در کار نباشد سکنه ای هم در کار نخواهد بود، بنابراین نابودی زمین به دست اهلش در دستور کار آنها قرار گرفت چه اینکه وقتی زمین قابلیت زیستی خود را از دست بدهد سکنه اش نیز نابود خواهند شد!

هشدار یک مرد آگاه -

دانشمند "جیمز هانسن" اگرچه اولین شخصی نبود که به تغییرات نامتعارف آب و هوایی زمین پی برد، اما دستکم اولین کسی بود که زنگ خطر را به صدا در آورده به شکل صریح و بسیار بسیار جدی این موضوع را به گوش همگان رسانید که؛

"ای مردم هشیار باشید!...زمین در شرف نابودیست"



متن سخنرانی جیمز هانسن در سال ۲۰۱۲ میلادی (TED):

من بعنوان یک دانشمند محتاط و کم گو از وسط آمریکا چه چیزی را میدانم که باعث دستگیر شدن من در حالیکه در مقابل کاخ سفید اعتراض میکردم میشود؟
و شما چه میکردید اگر آنچه را که من میدانم میدانستید؟

اجازه دهید با اینکه من چگونه به این نقطه رسیدم شروع کنیم؛

من به قدر کافی خوش شناس بودم که در زمانی بزرگ شوم، که برای فرزند یک کشاورز مستاجر مشکل نبود که راه خودش را به دانشگاه باز کند. و من واقعا خوش شناس بودم که به دانشگاه آیوا جایی که من توانستم تحت نظر پروفیسور جیمز ون آلن، کسی که تجهیزاتی برای اولین ماهواره ایالات متحده ساخت، تحصیل کنم. پروفیسور ون آلن در مورد مشاهدات زهره به من گفت که در آنجا تشعشع مایکروویو شدیدی وجود دارد...

آیا این بدین معناست که در کره زهره یونیسفر وجود دارد؟

یا اینکه سیاره زهر بسیار داغ است؟

جواب صحیح این بود که ونوس (سیاره زهره) بسیار داغ است و این توسط فضاپیماهای "ونرا" کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق تأیید شد -۹۰۰- درجه فارنهایت. و این گرما توسط یک لایه ضخیم دی اکسید کربن داغ نگه داشته شده است. من خوش شناس بودم که به ناسا پیوندم و با موفقیت بتوانم پیشنهاد یک آزمایش پرواز به زهره را بدهم. تجهیزات ما تصویری از پوشش روی زهره گرفتند که معلوم شد که این مه دود (دخان)، ابری از اسید سولفوریک است. اما در حالی که تجهیزات ما در حال ساخت بود، من درگیر نتایج ناشی از گازهای گلخانه ای بر روی زمین شدم:

" زیرا ما متوجه شدیم که ترکیب اتمسفر ما تغییر کرده است!..."

سرانجام، من به عنوان یک محقق اصلی آزمایش ونوس استعفاء دادم. زیرا یک سیاره در حال تغییر، در مقابل چشمان ما جالب تر و مهم تر است. آنهم تغییراتی که بر همه بشریت تاثیر میگذارد. برای بیش از یک قرن اثرات گازهای گلخانه ای به خوبی درک شده است. فیزیکدان بریتانیایی، جان تینبال، در سال ۱۸۵۰ یک آزمایشگاه برای اندازه گیری پرتو مادون قرمز، که همان گرما است ایجاد کرد. او نشان داد که گازهایی مثل دی اکسید کربن گرما را جذب میکنند، اینها مثل یک پتو که سطح زمین را گرم میکند، عمل میکنند.

من با دانشمندان دیگری کار کردم تا مشاهدات آب و هوایی کره زمین را تجزیه و تحلیل کنیم. در سال ۱۹۸۱، ما یک مقاله در مجله ساینس منتشر کردیم و نتیجه گیری کردیم که ۰٫۴ درجه گرمتر شدن زمین در قرن گذشته با اثر پدیده گلخانه ای که در نتیجه افزایش گاز دی اکسید کربن پیش می آید، همخوانی دارد. و این در اثرافزایش گاز گلخانه ای دی اکسید کربن بوده است. زمین به احتمال زیاد در دهه هشتاد گرم شده و گرم شدن باعث ایجاد اختلالات آب و هوایی بصورت تصادفی (رندم) تا پایان قرن ادامه خواهد یافت.

ما همچنین گفتیم که در قرن بیست و یکم ما شاهد تغییر مناطق آب و هوایی خواهیم بود، که مناطقی از آمریکای شمالی و آسیا را مستعد خشکسالی میکند، لایه های یخ ها را فرسایش میدهد و سطح آب دریاها بالا می آید و مسیر دریای شمال غربی «نورت وست» را به قطب شمال باز خواهد کرد. تمامی این تغییرات یا اتفاق افتاده اند و یا در راه هستند.. این مقاله در صفحه اول نیویورک تایمز گزارش شده بود و منجر به شهادت من در کنگره در دهه ۱۹۸۰ میلادی شد. در این شهادت من بر اینکه گرم شدن زمین هر دو چرخه جریان آب زمین را شدیداً بالا میبرد، تاکید کرده بودم. از یک طرف موج گرما و خشکسالی، (که مستقیماً از اثر گرمایشی زمین هست)، و از طرف دیگر چونکه یک اتمسفر گرم بخار آب بیشتری را با انرژی نهفته خود نگه میدارد، بارش باران پدیده ای بسیار گسترده و شدیدتر خواهد شد و طوفان های قوی تر و سیل های عظیم تری خواهد آمد.

غوغا و جنجال گرمایش زمین به امری وقت گیر تبدیل شد و مرا از انجام کار علمی بازداشت تا حدودی به دلیل آنکه من شکایت کردم، که کاخ سفید شهادت مرا تغییر داده است. بنابراین من تصمیم گرفتم که به عقب برگردم و کار صرفاً علمی را انجام دهم و این گفتگو را ترک کرده و برای دیگران باقی بگذارم.

۱۵ سال بعد، شواهد گرمایش زمین بسیار قوی تر شد و بیشتر آن وقایع (تغییرات آب و هوایی ناشی از پدیده گرمایش زمین) که ما در آن مقاله در سال ۱۹۸۱ پیش بینی کرده بودیم، به حقیقت پیوست. من این افتخار را داشتم که دو مرتبه با رئیس سازمان تغییرات آب و هوایی صحبت کنم.

"اما سیاست های انرژی همچنان بر روی پیدا کردن انرژیهای فسیلی متمرکز بودند!..."

و سپس ما دارای دو نوه شدیم، سوفی و کانر. من تصمیم گرفتم که در آینده آنها نگویند، که "پدر بزرگمان فهمید که چه اتفاقی در حال وقوع بود اما او این را روشن نکرد." بنابراین من تصمیم گرفتم، یک بحث عمومی در انتقاد از فقدان یک سیاست انرژی مناسب، داشته باشم. در دانشگاه آیوا در سال ۲۰۰۴ و در نشست سالیانه اتحادیه ژئوفیزیک آمریکا در سال ۲۰۰۵ سخنرانی داشتم.

"این منجر به تماس هایی از طرف کاخ سفید و مقر ناسا به من شد و به من گفته شد که من نمی توانم هر نوع بحث و یا صحبتی با رسانه ها بدون تایید صریح ناسا داشته باشم!..."

بعد از آن من درباره محدودیت قائل شده برایم (توسط ناسا) را به نیویورک تایمز اطلاع دادم، و ناسا مجبور شد که سانسور را پایان دهد. اما این پی آمدهایی را در بر داشت. من برای توجیه سخنرانی هایم از اولین جمله بیانیه ماموریت ناسا، "برای درک و محافظت از سیاره زمین"، استفاده می کردم.

خیلی زود این جمله از بیانیه ماموریت حذف شد و دیگر هیچوقت دوباره پدیدار نشد. در طی چند سال بعد، من بیشتر و بیشتر تلاش کردم تا در باره ضرورت تغییر سیاستهای انرژی گفتگو کنم، در حالی که هنوز روی فیزیک و تغییرات آب و هوایی تحقیق میکردم. اجازه دهید مهمترین نتیجه از فیزیک را برایتان توضیح دهم؛ اول، از تعادل انرژی زمین، و دوم، از تاریخ آب و هوایی زمین.

اضافه کردن دی اکسید کربن به هوا مثل انداختن یک پتو روی پتوی دیگر بروی تخت خواب است. این پدیده بازتاب گرمای زمین به فضا را کاهش میدهد، پس تعادل انرژی موقتا به هم میخورد و مقدار انرژی که به داخل می آید، از انرژی خارج شده بیشتر است. خب برای اینکه این تعادل مجدداً برقرار گردد زمین می بایست آنقدر گرم شود تا دوباره بتواند گرمایی به اندازه گرمایی که از خورشید دریافت میکند را به فضا بتاباند(که این امر به زمین و متعلقاتش فشاری بسیار زیاد و بیش از حد متعارف وارد می نماید).

خب مقدار کلیدی، انرژی نامتعادل زمین است. آیا انرژی بیشتری از انرژی که خارج میشود در حال وارد شدن است؟ اگر اینطور، گرمای بیشتر در راه است. این اتفاق بدون اضافه کردن گازهای گلخانه‌ای بیشتری خواهد افتاد. و در نهایت، ما میتوانیم نامتعادلی انرژی زمین را خیلی دقیق و در نهایت با اندازه گیری مقدار گرمای منابع حرارتی زمین، اندازه گیری کنیم.

عظیم ترین منبع زمین، یعنی اقیانوس، جایی بود که کمترین اندازه گیری‌ها در آنجا انجام شده بود، تا اینکه بیشتر از ۳۰۰۰ آرگو شناور (سیستم مشاهده و اندازه گیری تغییرات آب و هوایی اقیانوسها) در سراسر اقیانوسهای جهان توزیع شدند. این شناورها نشان میدهند که نیمه بالای اقیانوسها به میزان قابل توجهی در حال جذب گرما هستند. اعماق اقیانوسها نیز در حال جذب گرما با میزان کمتری هستند و انرژی (گرما) باعث ذوب شدن شبکه یخ های اطراف سیاره [زمین] میشوند. و خشکی ها، نیز در اعماق ده ها متری، در حال گرم شدن هستند.

در حال حاضر، عدم تعادل کل انرژی حدود شش دهم وات در هر متر مربع است. شاید این به نظر خیلی زیاد نیاد، اما هنگامی که آنرا برای کل زمین محاسبه کنیم، مقدار خیلی زیادی است، حدود بیست برابر بیشتر از کل انرژی است که توسط انسانها استفاده میشود. چیزی معادل با انفجار ۴۰۰،۰۰۰ بمب اتمی هیروشیما در هر روز است...

و این مقدار بیست که هر روز زمین انرژی اضافی دریافت میکند. با این عدم تعادل، اگر بخواهیم آب و هوا را تثبیت کنیم، بدین معنی است که باید گاز دی اکسید کربن را از ۳۹۱ عدد در هر میلیون، به ۳۵۰ عدد در هر میلیون کاهش دهیم. این تغییری است که برای جایگزین کردن تعادل انرژی و جلوگیری کردن از گرم شدن بیشتر، لازم است.

منکران تغییرات آب و هوا بر این باورند که خورشید علت اصلی تغییرات آب و هوایی است. اما 'عدم تعادل انرژی' در پایین ترین سطح تابش خورشیدی اندازه گیری شده است (یعنی زمانیکه انرژی خورشیدی دریافتی توسط زمین، در کمترین مقدار خود بوده). در عین حال، انرژی وارده، از انرژی خارج شده (از زمین) بیشتر بوده است.

و این نشان میدهد که تاثیر گازهای گلخانه ای که عمدتاً از سوزاندن سوخت های فسیلی بوجود می آیند از اثر خورشید بر آب و هوا (بسیار بسیار) بیشتر است!...

حالا به تاریخ آب و هوای زمین توجه کنید. این منحنی دمای کره زمین ودی اکسید کربن اتمسفر و سطح آب دریاها هستند که از اعماق اقیانوسها و یخ های قطب جنوب بدست آمده است، از رسوبات اقیانوسها و دانه های برفی که بیش از ۸۰۰،۰۰۰ سال ، سال به سال بر روی هم انباشته و ضخامتی به طول دو مایل از لایه یخ را تشکیل داده است. همانطور که می بینید، همبستگی و رابطه ای بین دی اکسید کربن و سطح آب دریاها وجود دارد. بررسیهای دقیق نشان میدهد که تغییرات دما به میزان بسیار اندکی منجر به تغییرات دی اکسید کربن در طول چند قرن میشود. منکران تغییرات آب و هوا علاقمند به استفاده از این حقیقت برای فریب و حقه زدن به مردم هستند با گفتن اینکه " نگاه کنید، دما عامل تغییر دی اکسید کربن است، نه بالعکس آن." اما این وقفه دقیقاً همان چیزیست که انتظار میرود.

تغییرات کوچک در مدار زمین که بیش از ده ها تا صدها هزاران سال رخ می دهد ، توزیع نور خورشید بر روی زمین را دگرگون میکند. هنگامی که نور خورشید در بلندیهای عرضهای جغرافیایی در تابستان بیشتر است، لایه های یخ آب میشوند. کوچک شدن لایه یخ ، سیاره ما را تاریکتر میکند، بنابراین (زمین) نور خورشید بیشتری را جذب کرده و گرمتر میشود. یک اقیانوس گرم دی اکسید کربن آزاد میکند، دقیقاً مثل کاری که یک کوکاکولای گرم میکند. و دی اکسید کربن بیشتر عامل گرمای بیشتر میشود. بنابراین دی اکسید کربن، متان و لایه های یخ بازخوردهایی بودند که تغییرات دمای جهانی را تقویت میکنند و باعث میشوند که این نوسانات آب و هوایی قدیمی، عظیم شوند، حتی اگر این تغییرات آب و هوایی با نیرویی بسیار ضعیف، آغاز شوند. مهمترین نکته این است که این بازخورد های تقویت کننده مشابه امروز رخ میدهند. فیزیک تغییر نمیکند. همانطور که زمین گرم میشود به دلیل دی اکسید کربن اضافی که ما به اتمسفر وارد میکنیم، و یخها ذوب خواهند شد، و دی اکسید کربن و متان توسط گرم شدن اقیانوسها آزاد خواهد شد و زمینهای منجمد ذوب خواهند شد. در حالی که ما دقیقاً نمیتوانیم بگوییم با چه سرعتی بازخورد این تقویت کنندگان رخ خواهد داد، این قطعیت است که این اتفاق رخ خواهد داد، مگر اینکه ما گرم شدن زمین را متوقف کنیم. شواهدی وجود دارد که نشان میدهد بازخوردها از قبل شروع شده اند.

اندازه‌گیری‌های دقیقی که توسط ماهواره گرانشی GRACE انجام شده، نشان می‌دهند که گرینلند و قطب جنوب در حال از دست دادن چندصد متر مربع از توده‌های یخ در هر سال هستند. و از ۹ سال پیش که اندازه‌گیری شروع شده سرعت آن شتاب گرفته است. همچنین متان شروع به فرار از پرفراست (لایه یخی روی زمین) کرده...

ما تا چه اندازه می‌توانیم انتظار بالا آمدن سطح آب دریاها را داشته باشیم؟

در آخرین مرتبه که میزان دی‌اکسید کربن ۳۹۰ واحد در میلیون بود، و با توجه به سایر مقادیر امروزی سطح آب دریاها لااقل ۱۵ متر یا ۵۰ فیت بالاتر خواهد آمد. جایی که شما نشسته اید زیر آب فرو خواهد رفت. بیشتر تخمین‌ها می‌گویند که در این قرن، ما حداقل یک متر (بالا آمدن سطح آب) را خواهیم داشت. و گمان کنم که اگر ما به سوزاندن سوخت فسیلی ادامه دهیم، این مقدار در این قرن یا زمان کمی بعد از آن بیشتر خواهد بود، حتی شاید پنج متر که ۱۸ فیت است.

نکته مهم این است که ما فرایندی را شروع کرده ایم که خارج از کنترل انسان است.

لایه‌های یخ برای قرن‌ها متلاشی شدن را ادامه می‌دهند. ساحل دریا ناپایدار خواهد بود. حتی نمیتوان به پی‌آمدهای اقتصادی آن فکر کرد. صدها مورد مانند خسارت‌های نیوآرلند (اشاره به طوفان مهیب سال ۲۰۱۲ در نیوآرلند آمریکا) در سراسر جهان به وقوع خواهد پیوست. اگر انکار کردن تغییرات آب و هوایی ادامه پیدا کند، چیزی که قابل سرزنش میشود نابودی موجودات است. پروانه‌های مونارک میتوانند جزو ۲۰ تا ۵۰ درصد از همه موجوداتی باشند که هیات تخمین تغییرات آب و هوایی پیش‌بینی کرده که تا آخر این قرن منقرض خواهند شد اگر ما به روش قدیمی استفاده از سوخت فسیلی ادامه دهیم.

گرم شدن زمین همین الان نیز به شکلی کاملاً محسوس بر [زندگی] مردم اثر گذاشته است:

(کافی است شما انسانی باشید با میانگین سنی بین ۵۰ تا ۷۰ سال، به شکل کاملاً واضح اثر تغییرات آب و هوایی در زمین را مشاهده نموده‌اید و این روند نامتعارف را با گوشت و خون و پوست و سایر حواس پنج‌گانه خود احساس نموده‌اید. درحالی‌که اگر بررسی کنید خواهید دید که در هیچ دوره‌ای از دوران حیات بشرچنین روند پرشتایی از تغییرات وجود نداشته و هیچ نسلی از انسانها چنین تراژدی را شاهد نبوده‌اند. تغییراتی که می‌بایست در شرایط طبیعی و متعارف در طی ۱۰۰۰ و تدریجاً رخ دهند در طی حداکثر ۲ قرن بوقوع پیوسته است!!!)

سال گذشته موج گرما و خشکسالی در تگزاس، اوکلاهما و مکزیک بود. یک سال قبل تر در مسکو و سال ۲۰۰۳ در اروپا، همه آن اتفاقات استثنایی بودند. بیش از سه برابر انحراف از استاندارد، خارج از حد نرمال و هنجار بود.

پنجاه سال پیش، این نوع ناهنجاری ها تنها دو تا سه دهم درصد از سطح زمین را در بر میگرفت. در سالهای اخیر، به دلیل گرم شدن زمین، این ناهنجاریها حدود ده درصد را پوشش میدهند یعنی یک افزایش معادل ۲۵ تا ۵۰ برابر. خُب ما میتوانیم با درجه بالایی از اطمینان بگویم که موج گرما در تگزاس و مسکو طبیعی نبود؛ گرم شدن زمین باعث اینها بود. اگر گرم شدن زمین ادامه پیدا کند، یکی از تاثیرهای مهم آن، بر روی زمین های کاشت غله که محل تامین نان کشور ما و جهان هستند، در میانه غربی و گریت پلین (سرزمینی مسطح و محل کشت غله در آمریکا) خواهد بود، جایی که انتظار می رود در طول تنها چند دهه در معرض خشکسالی شدیدی بدتر از داستبول (خشکسالی شدید در دهه ۱۹۳۰ کانادا و آمریکا) قرار بگیرند، چنانچه ما اجازه دهیم که گرم شدن زمین ادامه یابد. چگونه من برای تلاش به برقراری ارتباط عمیق تر و عمیق تر کشیده شدم، در ۱۰ کشور سخنرانی کردم، دستگیر شدم، زمان تعطیلاتی را که طی سی سال روی هم جمع کرده بودم را صرف کردم و نونه های بیشتری در این مسیر به من کمک کردند. جک پسر بسیار مثبت و علاقمندی است. در سن دو سال و نیمگی او فکر میکند که میتواند از خواهر دو روز و نیمه خود محافظت کند.

این غیر اخلاقی خواهد بود که این افراد جوان را با سیستم آب و هوایی به هم ریخته خارج از کنترل ترک کنیم (یعنی بمیرم و به زیر خاک برویم درحالیکه نسل بعد را با یک برهوت و ویرانه وهمچنین انبوهی از مشکلات متعدد بر روی زمین تنها گذاشته ایم).

اکنون تراژدی تغییرات آب و هوایی چیز است که ما میتوانیم آن را با روش ساده و صادقانه حل کنیم، با افزایش تدریجی هزینه کربن از شرکتهای سوخت فسیلی و توزیع صد در صد الکتریسیته در هر ماه برای همه شهروندان قانونی بر اساس سرانه بدون اینکه دولت یک سنت آن را بردارد. بیشتر مردم نسبت به افزایش قیمتی که میپردازند سود ماهیانه بیشتری دریافت خواهند کرد. این هزینه و سود اقتصاد و نوآوری را بر خواهد انگیخت و میلونها شغل ایجاد خواهد کرد. این شرط اصلی برای حرکت سریع ما به سوی یک انرژی پاک در آینده است. چند تن از اقتصاد دانان ارشد برای نوشتن این پیشنهاد همکاری کردند. جیم دی پسون از جمهوریخواهان برای حفاظت از محیط زیست آن را بدین ترتیب توصیف میکند: " شفاف، مبتنی بر بازار. دولت را بزرگ نمیکند. تصمیم انرژی را به انتخاب شخصی واگذار می کند. به نظر طرح محتاطانه ای برای آب و هواست."

اما دولت ما به جای اینکه هزینه صعودی ای رو برای منتشر کردن کربن قرار بده که از این راه سوخت فسیلی هزینه واقعی ای رو که داره برای جامعه بوجود میاره پرداخت کنه، به جای آن با کمک هزینه ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلاری در سرتاسر جهان، به جامعه فشار می آورد (فی الواقع جامعه رو تشویق میکنه) که از سوخت فسیلی استفاده کنند، بنابراین با تشویق استخراج همه سوخت های فسیلی قله کوه ها برداشته می شوند، چاه های عمیق حفر می شوند، روی سطح زمین شکاف بوجود می آید، شن های نفتی، لایه های نفتی، و حفاری عمیق در اقیانوسها می شود. واگر روند کار، به همین شکل ادامه پیدا کند، مطمئناً باعث میشود که ما از حد نهایی فراتر رویم که منجر به از بین رفتن لایه های یخی خواهد شد و از کنترل خارج شدن شرایط برای نسل های آینده را شتاب خواهد داد. بخش زیادی از موجودات زنده منقرض خواهند شد. افزایش شدت خشکسالی و سیل به شدت بر روی مناطق تولید غله در جهان تاثیر خواهند گذاشت، که عامل قحطی گسترده و زوال اقتصاد خواهند شد... فرض کنید که یک جرم فضایی در مسیر برخورد با زمین قرار گرفته است. این دقیقاً معادل همان چیز است که ما اینک با آن مواجه هستیم. با این حال، ما دودل هستیم و هیچ کاری نمیکنیم و هنوز تردید داریم که آیا اون جرم فضایی رو منحرف کنیم یا نه؟

و هرچند که بیشتر صبر کنیم (یا فی الواقع تاخیر و تعلل به خرج دهیم)، منحرف کردن اون سخت تر و پر هزینه تر میشه. اگر ما کار رو از سال ۲۰۰۵ شروع کرده بودیم، برای بازگرداندن تعادل انرژی سیاره زمین در قرن حاضر، لازم بود که میزان انتشار رو سالی سه درصد کاهش بدیم. اگر سال آینده شروع کنیم این شش درصد در سال است. اگر ما تا ده سال صبر کنیم، این ۱۵ درصد در سال است و به شدت مشکل و پر هزینه خواهد بود، و شاید غیر ممکن باشد. اما ما حتی هنوز شروع هم نکردیم.

خُب حالا شما نیز آنچه را که من میدانم (چیزی که مرا وادار کرد تا زنگ خطر را به صدا در آورم) را، میدانید. واضحه که من این پیام رو در سرتاسر جهان پخش نکردم. این موضوع علمی روشنی است. من به کمک شما برای هرچه موثرتر کردن ارتباط (با مردم) و فوریت و اهمیت شرایط حاضر و راه حل های آن، نیاز دارم.

ما به فرزندان مان و فرزندان فرزندانمان مدیون وبدهکار خواهیم بود.

سپاسگزارم.

نگاه تحلیلی به سخنرانی جیمز هانسن در سال ۲۰۱۲ -

در این فراز از بحث، ما بخشهایی از سخنرانی "جیمز هانسن" را تحلیل و آنالیز می نمایم.

الف - (...ما متوجه شدیم که ترکیب اتمسفر ما تغییر کرده است!...)

"تغییر ترکیب اتمسفر" یکی از پدیده های بسیار هشداردهنده در خصوص ورود شرایط اقلیمی زمین به فاز خطرناک است. اگرچه این تغییرات ممکن است درابتداء قابل رویت نباشد، اما مسلماً آزمایشات، این تغییرات را به وضوح نشان داده اند. برای درک بهتر این مطلب میتوانیم این مثال را در نظر بگیریم؛

فرض کنیم که منبع آب آشامیدنی یک منطقه در معرض آلودگی تدریجی قرار گرفته است... این آلودگی ممکن است که با چشم قابل تشخیص نباشد اما تغییرات کیفیتی آب - نظیر مزه و بو - در اولین مراحل بعنوان یک عامل هشداردهنده ظاهر می شود و سپس در مراحل حادثر رنگ آب نیز ممکن است تغییر نماید. بدیهیست در آن هنگام چنانچه منبع آب منطقه مذکور مورد آزمایش قرار بگیرد، H_2O تنها قسمتی از ترکیبات متعدد شیمیایی موجود در جواب آزمایش است!

خوب در خاطر هست که تابستان سال ۱۳۹۰، منزل یکی از آشنایان که در منطقه ای بسیار خوش آب و هوا واقع است، میهمان بودم... ظهر یکی از روزها بود که رفیق پنجره را باز کرد و اندکی به آسمان خیره شد و سپس دقیقاً همین جمله را بر زبان آورد: "هوا بیمار است!..."

حال نکته جالب اینجاست که این رفیق شفیق ما، شخصی ساده و روستایی است که نه دانش و آگاهی از جو زمین و تغییر شرایط اقلیمی دارد و نه اطلاعاتی از مسائل آخرالزمانی و وقایع و رویدادهای مرتبط با آن!!!... اما چرا او چنین حرفی را می زند!؟

جواب کاملاً واضح است: چون این تغییرات جوی به حدیست که متأسفانه هم اینک به مرتبه شهود رسیده اند! شاید مشغله و گرفتاریهای زیاد، به عموم مردم این اجازه را نداده است که به تغییرات محیط و اطراف خود به دقت نظاره کنند، اما شخصاً در طی ۷ سال گذشته بارها و بارها آسمان را در مناطق مختلفی از زمین به گونه ای مشاهده نمودم که در طول عمر پنجاه و چندساله خود هرگز این چنین ندیده بودم و در یاد ندارم.. (یکی از این وضعیت ها شکل آسمان خاکستری رنگی است که متمایل به دودی است آنچنان که رنگ سفید ابرها در پیش زمینه آن محو و ناپیداست!!!)

زمانیکه حادثه ای در یک منطقه جغرافیایی خاص رخ می دهد(مثل سیل تخریش، زلزله بم، انفجار چرنوبیل و...)، نخستین کسانی که از وقوع این رویداد فاجعه بار آگاه می شوند کسانی هستند که در نزدیک ترین فاصله ها قرار دارند، و سپس در مرحله بعد خبرگزاریها و نهایتاً عموم مردم... در اینجا(و در مبحث پدیده گرمایش زمین و تغییر شرایط اقلیمی) افرادی همانند دانشمند هانسن مثال همان کسانی هستند که در نزدیک ترین فواصل منطقه وقوع حادثه قرار دارند، بنابراین آنها سالیان سال قبل زودتر از هرکسی متوجه بروز حادثه شده اند و ضمن اعلان هشدار، آنرا به اطلاع عموم رسانیده اند.

ب - (...این منجر به تماس هایی از طرف کاخ سفید و مقر ناسا به من شد و به من گفته شد که من نمی توانم هر نوع بحث و یا صحبتی با رسانه ها بدون تایید صریح ناسا داشته باشم!...)

این دقیقاً همتر از همان جمله معروف است که می گوید؛ "هرکاری می کنی بکن ولی سعی کن مردم نفهمند!"
خب جیمز هانسن زمانیکه اقدام به اطلاع رسانی و افشاگری می نماید(در مورد حقیقتی بسیار سترگ و تکان دهنده که با سرنوشت انسانها مرتبط است اما از دید عموم خارج است) از جانب مقامات بالا مورد مواخذه قرار می گیرد!
اما چرا!؟

چرا مردم نباید حقیقتی بزرگ را که سرنوشت بشر و سیاره اش به آن بستگی دارد، بفهمند!؟
چرا همواره مغز عموم مردم باید با اباطیلی مثل شبکه های اجتماعی - تلگرام - اینستاگرام - سینما - تلویزیون - موسیقی - المپیک ها - جامهای جهانی و سایر تورنمنت های قهرمانی - زندگی سوپرستارها - دعواها و جنجالهای سیاسی و و... هدف قرار گرفته و درگیر و مشغول باشد تا از اصل آنچه که بر سر خودشان و سیاره شان می آید بی خبر باشند!؟

پاسخ واضح و روشن است همانگونه که قبلاً هم اشاره نمودم :

به این دلیل که سناریوی واقعی، نابودی زمین و مردمانش است، اما به شکل تدریجی و نامحسوس!...
سناریوی که شیطان آنرا نوشته و به دست دو بال قدرت و ثروت یهود آنرا اجرا می کند. پس بنابراین زمانیکه اشخاصی نظیر دانشمند هانسن از اوضاع بحرانی سیاره آگاه می شوند و اقدام به اطلاع رسانی می نمایند مورد مواخذه قرار می گیرند.

وگرنه چرا باید یک هشدار معقول و منطقی نسبت به سرنوشت بشریت به این شدت سانسور شود و در حاشیه اخبار قرار بگیرد و هشدار دهنده اش بارها و بارها دستگیر و بازداشت شود و مورد بی مهری و آزار و اذیت قرار بگیرد!؟

شما همواره چنین مثالی را در نظر بگیرید:

طفل کوچکی در حالیکه مشغول بازی در یک چمنزار است ناگهان بسمت یک چاه عمیق که در میان سبزه زار پنهان است، میدود...

شما فریاد می کشید که ؛ " بچه مراقب باش، مراقب باش! "...

بچه از سقوط به درون چاه نجات میابد اما ناگهان شخصی از پشت چمن ها بیرون می آید و سیلی محکمی به شما می زند و می گوید؛ " به تو چه ربطی دارد، بگذار بازی اش را انجام دهد...مگر مریضی که هشدار می دهی!!؟ " خب بدیهیست چنین فردی که هشداردهنده را مورد سرزنش قرار می دهند یا یک جانی روانی و دیوانه است و یا کسی است که از نابودی آن بچه منفعتی برده و خوشحال می گردد!!!

و اما داستان هشدارهای دانشمند هانسن و سایر هشداردهندگان و برخورد ناجوانمردانه ای که از سوی سیاستمداران و رهبران و سران دولتها با آنها می شود چیزی کمتر از این مثال نیست!

ج- (...اضافه کردن دی اکسید کربن به هوا مثل انداختن یک پتو روی پتوی دیگر بروی تخت خواب است. این پدیده بازتاب گرمای زمین به فضا را کاهش میدهد، پس تعادل انرژی موقتا به هم میخورد و مقدار انرژی که به داخل می آید، از انرژی خارج شده بیشتر است. خب برای اینکه این تعادل مجدداً برقرار گردد زمین می بایست آنقدر گرم شود تا دوباره بتواند گرمایی به اندازه گرمایی که از خورشید دریافت میکند را به فضا بتاباند. و این امر به زمین و متعلقاتش فشاری بسیار زیاد و بیش از حد متعارف وارد می نماید...)

نکته کلیدی این فراز فی الواقع همان رسیدن به حد تعادل است. یعنی زمین در یک شرایط متعارف ورودی و خروجی اش برابر است اما وقتی که گازهای گلخانه ای جلوی مقادیر خروجی را مسدود می کنند زمین باید آنقدر به خودش فشار بیاورد (یعنی آنچنان گرم شود) که بازتابش مجدداً به حد تعادل برسد، که این مساله سبب پدیده گرمایش درونی (زیراتسفر و سطح زمین) خواهد شد که فوق العاده خطرناک و فاجعه آفرین است چراکه موجب تغییر شرایط اقلیمی به شکل گسترده شده و همچنان خواهد شد.

خب برای توضیح ساده تر این موضوع (تحت فشار قرار گرفتن زمین) بهتر است به مثالی اشاره کنیم:

شما پدری را در نظر بگیرید که با روزی ۸ ساعت کار روزمره خرج و مخارج خانواده خود را تامین می نماید.

اما یکی - یا تعدادی - از فرزندان و عائله این مرد نگویند بخت به مرض زیاده خواهی مبتلا می گردند.

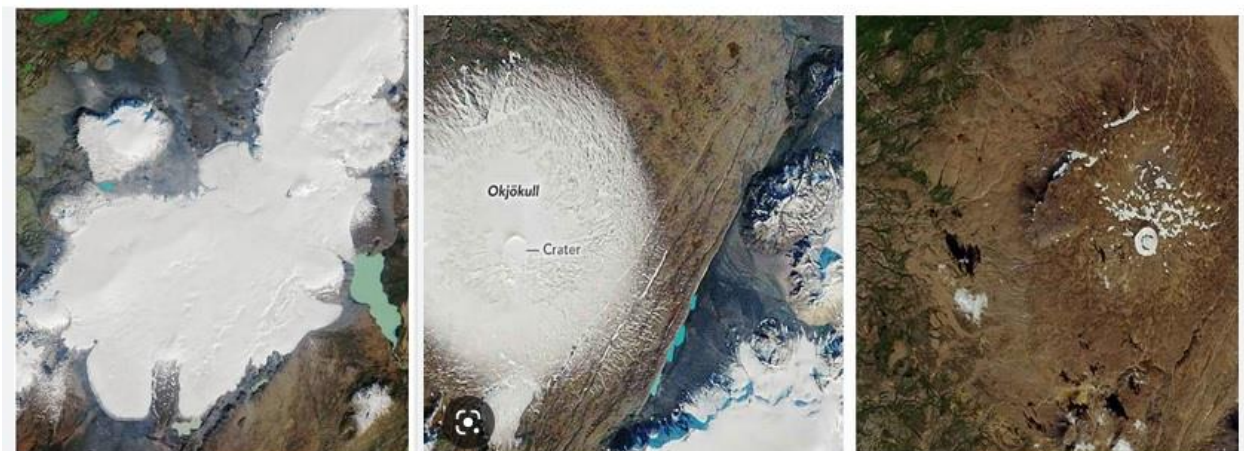
خب بدیهیست که آن مرد بیچاره برای اینکه از عهده شرایط جدید برآید، ناگزیر است که به جای روزی ۸ ساعت کار روزی ۱۶ ساعت کار کند که مسلماً این امر او را با مشکلات عدیده جسمی - فیزیکی - روحی - روانی - اجتماعی و سایر مسائل مواجه خواهد نمود، و او را فرسوده کرده و از عمر وی خواهد کاست!

شرایط حال حاضر زمین نیز چیزی خارج از چارچوب این مثال نیست. زیاده خواهی گروهی از انسانها زمین زبان بسته را به شرایطی دچار نموده که ناگزیر است برای حفظ تعادل، تاوان سهمگینی بپردازد که این امر مسلماً به همه خسارت خواهد زد؛ هم به خود سیاره زمین و هم به ساکنانش چه زیاده خواه و چه غیر زیاده خواه!

د- (...و این نشان میدهد که تاثیر گازهای گلخانه ای که عمدتاً از سوزاندن سوخت های فسیلی بوجود می آیند از اثر خورشید بر آب و هوا بسیار بسیار بیشتر است!...)

سوختهای فسیلی عامل اصلی پدیده گرمایش زمین هستند اما گروهی نمی خواهند که این واقعیت را بپذیرند چراکه منافعتشان اینگونه ایجاب می نماید!.. اما تنها یک مقایسه بسیار بسیار ساده بین زمین امروز (پس از صنعتی شدن) و زمین دیروز (قبل از صنعتی شدن) به ما نشان می دهد که عامل گرمایش زمین هیچ چیز به جز سوختهای فسیلی و استخراج ذغال سنگ و نفت و گاز نبوده است!.. به اعتقاد برخی، چیزی که در این ۴۰۰ سال اتفاق افتاد (گرمایش زمین)، در شرایط متعارف می بایست تدریجاً و در طی ده هزار سال اتفاق می افتاد اما پدید آمدن شرایط نامتعارف و جهش (دستیابی به سوخت فسیلی و تولید دی اکسید کربن و سایر گازهای مضر) به آن سرعت بخشیده و زمان وقوع آنرا به جلو انداخت.

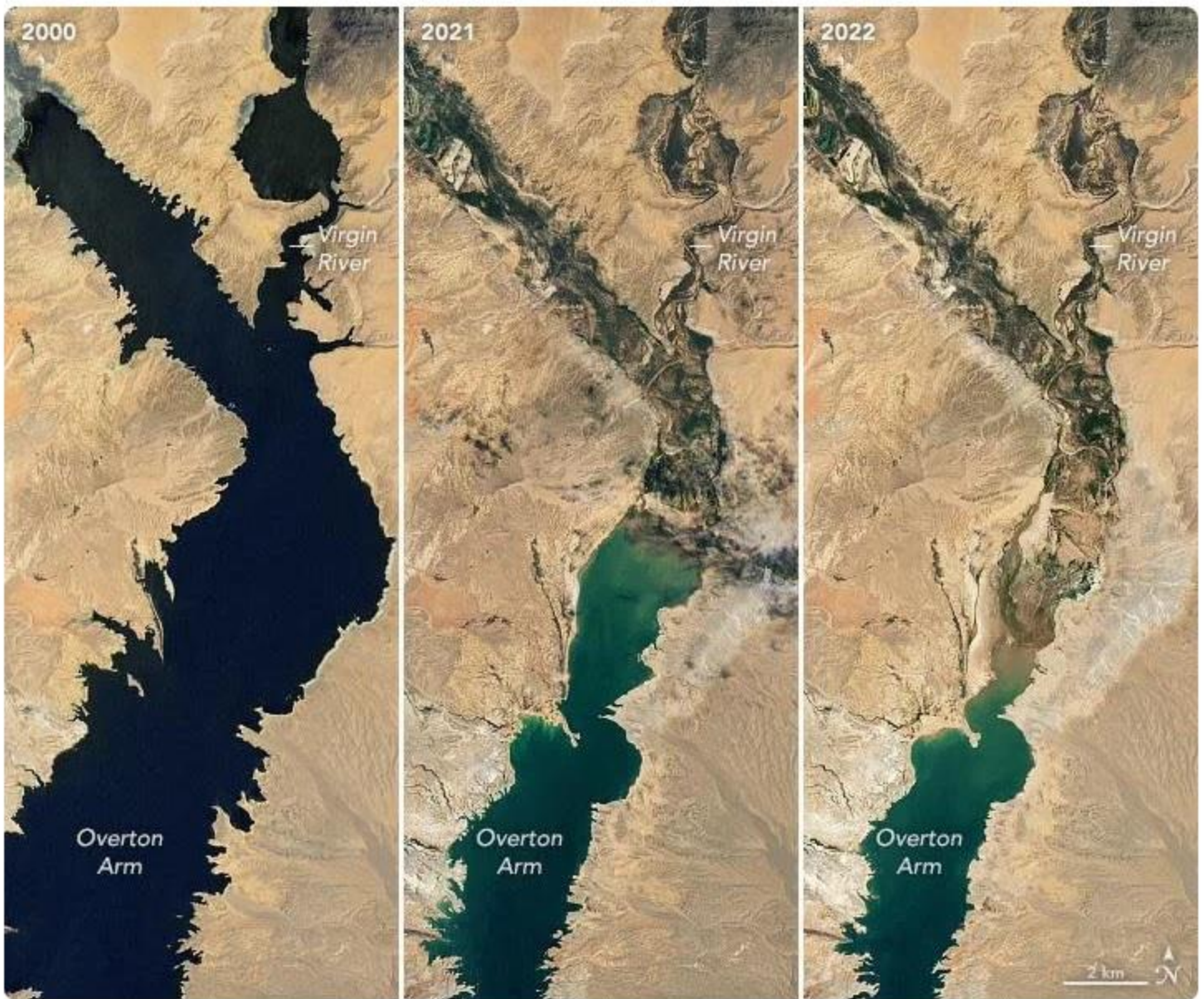
شواهدی بر این مدعا :



۳ مرحله فرآیند نابودی یخچال طبیعی اکودزل بر اثر فاجعه گرمایشی زمین از آغاز، در سه تصویر ثبت شده از فضا

عقب نشینی و کاهش شدید آب دریاچه مید در کلرادوی آمریکا

Nasa images show extreme withering of Lake Mead over 22 years



عقب نشینی و کاهش شدید آب دریاچه مید در کلرادوی آمریکا

منبع سایت یاهو - YAHOO:

تصاویر واضح از "حلقه وان حمام" در اطراف دریاچه مید به نمادی از اثرات مخرب خشکسالی در بزرگترین مخزن آب آمریکا تبدیل شده است. اکنون، تصاویر ماهواره‌ای تازه منتشر شده از ناسا دیدگاه جدیدی از کاهش چشمگیر سطح آب دریاچه در طی ۲۲ سال گذشته ارائه می‌کند. بر اثر کاهش آب این دریاچه، میلیون‌ها نفر در کلرادو با بحران برق مواجه می‌شوند. در این تصاویر ماهواره‌ای که دریاچه را در سال‌های ۲۰۰۰ - ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲ نشان می‌دهد، به وضوح شاخه‌هایی را مشاهده می‌کنیم که سابقاً پر آب بوده‌اند اما هم‌اینک به شکاف‌هایی خشک تبدیل شده‌اند.

این دریاچه که آب تقریباً ۲۵ میلیون نفر در غرب آمریکا را تامین می‌کند، در حال حاضر در پایین‌ترین سطح خود از زمان پر شدن آن در سال ۱۹۳۷ قرار دارد.

مایکل کارلوویچ، سردبیر رصدخانه زمین ناسا، در پستی در سایت آژانس، آن را "نمونه‌ای واضح از تغییرات آب و هوایی و خشکسالی طولانی مدت که ممکن است بدترین خشکسالی غرب ایالات متحده در ۱۲ قرن اخیر باشد" توصیف کرد.

عقب نشینی آب‌های دریاچه رمپ‌های قایق‌های تفریحی را بسته و تولید برق آبی را تهدید کرده است. این پدیده همچنین سبب شد رازهایی که چندین دهه در اعماق پنهان شده بودند، فاش گردد؛ جسدی در یک بشکه - که گمان می‌رود قربانی شلیک گلوله اوباش باشد - و همچنین آثار باستانی و زباله‌هایی که گویا سالهای زیادی تعطیلات را پشت سر گذاشته بودند، پیدا شدند، در حالی که یک قایق دوران جنگ جهانی دوم در اوایل ماه ژوئیه از مناطق کم عمق دریاچه بیرون کشیده شد.

اما آنچه که گل در حال خشک شدن به وضوح آشکار کرده است، تلفات ویرانگر ناشی از بحران آب و هوایی و پیشرفت سریع آن است. دریاچه مید تنها بخشی از حوضه آبریز در معرض خطر رودخانه کلرادو است که برای حدود ۴۰ میلیون نفر، (و به ازاء هر نفر پنج متر زمین کشاورزی)، و همچنین گیاهان، ماهی‌ها، حیوانات و پرندگان که اکوسیستم‌های ساحلی را مانند خانه خود می‌دانند، آب تامین می‌کند.

ظرفیت کل سیستم اکنون به ۳۵ درصد (از صد در صد) تقلیل یافته است. استخراج بیش از حد، فرآیند زوال دریاچه را - که همچنین از کاهش ذوب برف و دمای بالا رنج می برد - تسریع کرده است، که این سبب می گردد که رطوبت بیشتری از منطقه خارج شود. بیش از یک سوم غرب آمریکا در حال حاضر توسط "مراجع و سازمانهای نظارت بر خشکسالی ایالات متحده"، به عنوان مناطقی بسیار پرخطر در مواجهه با تهدید روزهای گرم و خشک در فصول آینده (مناطق ریسک خشکسالی شدید) طبقه بندی شده اند.

از آنجایی که مخازن اصلی در امتداد رودخانه کلرادو به سطوح بسیار پایینی از جمله دریاچه مید می رسند، دولت فدرال از ایالت هایی که به حوضه متکی هستند می خواهد کاهش شدیدی در مصرف آب خود اعمال کنند. اما دانشمندان آب و هوا بر این باورند که بروز یک چنین فجایع زیست محیطی یک وضعیت موقتی و گذرا نیست که بتوان آنرا با صرفه جویی و اعمال الگوهای مشابه کنترل نمود، بلکه این یک تغییر سیستمی است که باید برای آن آماده شده و با آن سازگار شویم.

رت لارسون، استاد حقوق آب در دانشگاه ایالتی آریزونا، با انعکاس مطلب کاهش آب رودخانه کلرادو به دنور پست گفت: «این خشکسالی نیست، این خشکی (از ریشه خشک شدن) است. این چیزی نیست که بتوانیم منتظر آن باشیم. این وضعیتی نیست که بتوانیم از آن زنده بیرون برویم. این واقعیت دنیای جدیدی است که ما در آن زندگی می کنیم.»

ه - (...نکته مهم این است که ما فرایندی را شروع کرده ایم که خارج از کنترل انسان است ...)

یک لطیفه قدیمی بود که به نظرم بد نیست تا برای بهتر بیان نمودن مقصود این فراز آنرا برای شما تعریف کنم؛ در دوران جنگ سرد (جنگ بین دو ابرقدرت آمریکا و شوروی) رونالد ریگان به شوروی سفر می کند تا مقدمات صلح بین دو ابرقدرت را فراهم نماید. روسها برای اینکه قدرت خودشان را به نمایش بگذارند رئیس جمهور آمریکا را به بازدید مراکز نظامیشان می برند و تجهیزات نظامی خوشان را به او نشان می دهند و ضمن بازدیدها از یک دستگاه عجیب رونمایی می کنند و به رئیس جمهور آمریکا می گویند که این ماشین جهان آخرت است! ریگان می پرسد؛ کار آن چیست؟! ..

روسها پاسخ می دهند؛ این یک سوپر کامپیوتر نظامی است که دنیا را با خاک یکسان می کند!

ریگان می گوید؛ ممکن است طرز کار آن را به من هم نشان دهید؟!
ژنرال نظامی روسها نیز بلافاصله ماشین جهان آخرت را روشن می کند...
پس از چند دقیقه ماشین با سروو صدای زیادی شروع به کار می کند اما ریگان و گورباچف که از صداهای عجیب و غریب ماشین ترسیده بودند رو به ژنرال روس کرده و می گویند که ؛
خب کافیست دیگرم، خاموشش کن!
اما ژنرال روس در جواب - با ترس و لرز- می گوید ؛

بیخشید رفیق پرزیدنت!... ما فقط می توانیم روشنش کنیم، خاموش کردنش را بلد نیستیم!!!!
اگرچه این یک لطیفه قدیمی بود اما فی الواقع تفسیر همین جمله جیمز هانسن نیز هست که می گوید؛
"ما فرآیندی را شروع کردیم که خارج از کنترل انسان است"

انسان حقیقتاً دست به ریسک بسیار بزرگی زده و با دستیابی به انرژی ناپاک (فسیلی - هسته ای) و استفاده بی رویه و بسیار بسیار بیشتر از حد مجاز آنها، زمین را در مسیر سقوط و سراسیمگی غیرقابل بازگشتی قرار داده است!!!
پاکسازی جامع زمین و اتمسفر آن از سموم و آلودگیها و همچنین متوقف نمودن روند گرمایش آن، خارج از توان و قدرت انسان و ماشین اختراعی اوست. تنها گزینه ای که شاید راهکار مناسبی به نظر برسد متوقف کردن روند آلوده سازیست. اگر فرآیند آلوده سازی به شکل جامع و کامل متوقف شود (Full Shut down & Freezing) در آن صورت شاید زمین فرصت کند تا ظرف مدت یک قرن به تدریج خودش را احیاء و بازسازی نماید.

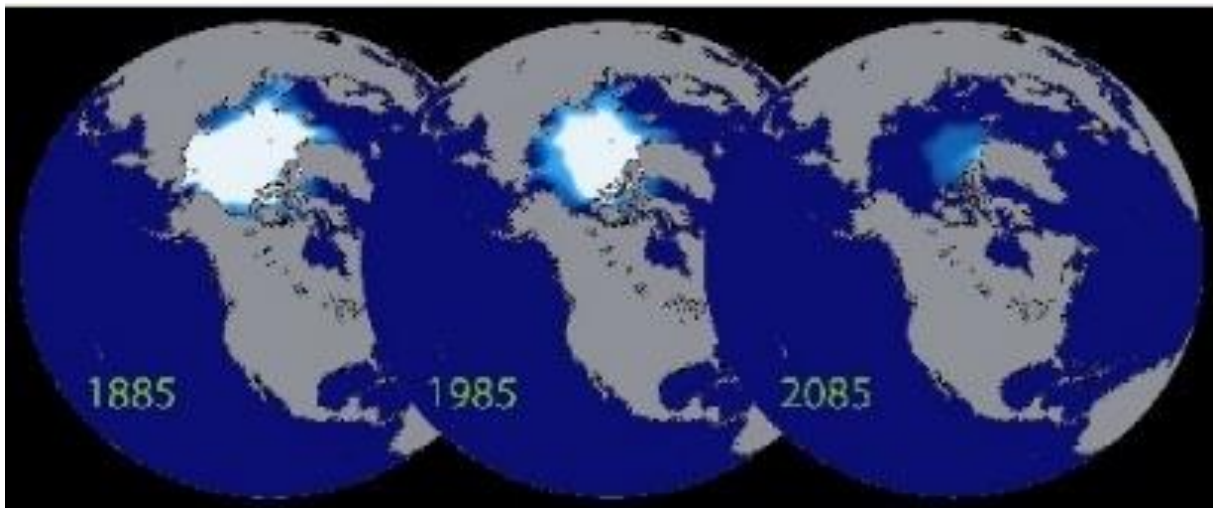
و- (... این غیر اخلاقی خواهد بود که این افراد جوان را با سیستم آب و هوایی به هم ریخته خارج از کنترل ترک کنیم...)

در کتاب پروژه نجات به این موضوع نیز اشاره شد که چنانچه زمین با همین وضعیت کنونی ادامه دهد تا سال ۲۰۶۵ تقریباً ۷۵ درصد لایه ازون از بین خواهد رفت و تا سال ۲۰۸۵ نیز کلاهک یخی قطب شمال کاملاً محو و ناپدید خواهد شد : خب بنابراین جوانان امروز (بین ۲۰ تا ۳۰ سال) و فرزندانی که امروز متولد می شوند (یعنی متولدین سال ۲۰۲۰ - ۲۰۱۹ میلادی) و همچنین متولدین بعد از امروز، در حالی که سنین ۵۰ الی ۷۰ سالگی پامی گذارند (حدفاصل سالهای ۲۰۶۰ تا ۲۰۷۰ میلادی) که با چنین شرایط بغرنجی مواجه اند :

لایه ازون تکه تکه شده و دوسوم آن از بین رفته و بخش اعظم زمین در معرض تشعشعات مرگبار خورشیدی و UV قرار گرفته است... قطب شمال نابود شده است...

جمعیت ۹ میلیارد نفری زمین با کمبود جا مواجه است چرا که به دلیل بالا آمدن آب دریاها و اقیانوسها سرزمینهای زیادی زیر آب رفته و همچنین پدیده خشکسالی یک سوم از اراضی کنونی را به بیابان و برهوت مبدل نموده است... وقوع سیلاب ها و طوفان ها که هر لحظه جان هزاران بلکه میلیونها انسان را تهدید می کند... کمبود اراضی کشاورزی بر اثر پدیده خشکسالی و همچنین نابودی جنگلها بر اثر حریق گرمایشی و و... خیلی از مسائل و گرفتاری های دیگر که شرایط آن روز را به یک تراژدی آخرالزمانی جامع و کامل مبدل خواهد نمود!

پیش بینی نابودی قطب شمال در طی سه قرن!



" در حالیکه عنوان می شود محدودیت های سخت گیرانه برای تولید سی اف سی ها باعث شده است که سازمان جهانی هواشناسی به این نتیجه برسد که حفره اوزون تا سال ۲۰۴۵ بهبود خواهد یافت، اما سازمان ملی هوا فضای ایالات متحده آمریکا (ناسا) نه تنها به این موضوع اعتقادی ندارد بلکه می گوید که دو سوم لایه اوزون تا سال ۲۰۶۵ نه تنها بر فراز قطب جنوب، بلکه در همه جای زمین نابود خواهد شد."

حالا شاید بتوانیم مفهوم سخن دانشمند هانسن را درک نماییم که چرا ترک کردن زمین با این شرایط و به ارث گذاشتن یک ویرانه برای نسل های بعدی کاری غیر اخلاقی، ناپسند و دور از مرام انسانیست!

حال اگر ما حقیقتاً معتقد به حیات پس از مرگ نیز باشیم شرایط بسیار برایمان پیچیده تر خواهد شد چرا که ارواح ما در برزخ در آرامش نخواهند بود!!!

درخاطرم هست که روزی همین قصه (نابودی زمین و باقیماندن یک ویرانه برای آیندگان) را برای جمعی از رفقا تعریف می کردم... و آنها نیز باخنده می گفتند :
خدا را شکر که ما آن زمان نیستیم!!!...

وقتی این پاسخ را از آنها شنیدم بی اختیار به یاد فیلم "شب نشینی در جهنم افتادم!"
(شب نشینی در جهنم نام فیلمی است به کارگردانی "ساموئل خاچیکیان" و نقش آفرینی شادروان "رضا ارحام صدر"، ساخته شده به سال ۱۳۳۵ که داستان آن روایتگر زندگی یک شخصیت نزول خوار بنام حاج جبار است. جبار نزول خوار تصور می کند که با مرگش همه چیز پایان خواهد یافت، اما شبی در خواب می بیند که فوت شده و از دنیا رفته و ماموران عذاب الهی مرتباً با نشان دادن وضعیت پریشان فرزندانش - که بر اثر اهمال کاری و بی مبالاتی او به آن روز سخت دچار شده اند- او را شکنجه کرده و آزار می دهند!)

ز- (...اما سیاست های انرژی همچنان بر روی پیدا کردن انرژیهای فسیلی متمرکز بودند!...)
(...دولت ما به جای اینکه هزینه صعودی ای رو برای منتشر کردن کربن قرار بده - که از این راه سوخت فسیلی هزینه واقعی ای رو که داره برای جامعه بوجود میاره پرداخت کنه- به جای آن با سوپسید ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلاری در سرتاسر جهان، به جامعه فشار می آورد- فی الواقع جامعه رو تشویق میکنه- که از سوخت فسیلی استفاده کنند ...)

هانسن در اینجا اشاره می کند که علی رغم تمامی هشدارهای جدی جمیع دانشمندان، کارشناسان ذی ربط، مقامات و سازمانهای ذی صلاح، اداره کنندگان جامعه جهانی هیچ واکنش مناسبی که هیچ حتی تمایلی نیز به اصلاح این وضعیت نشان نمی دهند!

[اما پاسخ اساسی به این پرسش در فراز بعدی در مقاله ای از خبرگزاری "ایسنا" و به قلم "محمد جوانمرد" آمده است]

شاید استفاده از انرژی پاک (خورشید - آب - باد - صاعقه و...) به همان میزان انرژی ناپاک (فسیلی - هسته ای) نیازهای بشر را جوابگو باشد اما مسئله اینست که انرژی پاک در دسترس عموم است و برای بهره برداری از آن به تکنولوژی آنچنان پیچیده ای نیاز نیست، ولی درمقابل استفاده از انرژی ناپاک احتیاج به تکنولوژی خاصی دارد که تنها در انحصار بخش خاصی از جامعه جهانیست که تنها ۲٪ جمعیت زمین را تشکیل می دهند.

همان جمعیتی که زیاده خواهان زمین محسوب می گردند و هرگز حاضر نیستند که با جایگزینی انرژی پاک به جای انرژی ناپاک منافع شان مورد تهدید قرار گرفته و سودسرها را از دست رفته ببینند!

این اقلیت خاص و زیاده خواه سیاره زمین، ثروت - قدرت - قانون - سیاستمداران - وکلا - قانون نویسان و و بسیاری از موارد لازم دیگر برای کنترل و اداره ملتها و دولتها را در اختیار خود دارند!!

دانشمند هانس متذکر می شود که دولتها مردم را تشویق به استفاده از سوخت فسیلی می نمایند... اما نکته شگفت انگیز اینجاست که آنها نه تنها شما را تشویق بلکه وادار به استفاده از سوختهای فسیلی می نمایند!!

در کتاب پیش از رستاخیز جلد دوم صفحه ۲۵۹ اشاره شد که در روشهای بهینه سازی مدیریتی یکی از راهکارهای پیشنهادی، اجرای برنامه حذف حرکات و فعالیتهای زائد است. متدی که به الگوی "کارسنجی و روش سنجی" معروف است. بر مبنای این متد، در یک واحد تولیدی ابتدا حرکات و فعالیتهای اضافی را شناسایی نموده و سپس اقدام به حذف آنها می نمایند!...

ما در کشور خودمان امروزه می بینیم که دقیقاً عکس این الگو عمل می شود، یعنی تدارکی ویژه برای استفاده و اجرای انبوهی از حرکات زائد و اضافه در نظر گرفته می شود که در نهایت به تولید و مصرف سوخت بیشتر و به موازات آن تولید آلودگی بیشتر منجر خواهد شد؛

یک سوم جمعیت کشور (حدود ۲۵ الی ۳۰ میلیون نفر) را به استانهای تهران و البرز کشانیده اند...! تولید فراوان خودروی فاقد کیفیت و نایمن با مصرف سوخت بالا و انواع و اقسام تسهیلات برای خرید آن و ارائه گواهینامه رانندگی به سان آب خوردن!...

و همچنین سیلاب خروشان از موتورسیکلت ها که تعدادشان از جماعت موشها و سوسکهای شهر بیشتر است...! و از همه بدتر تدارک نقل و انتقالات با مسافتهای بعید و جایگذاری پاداشها و اهداف در فواصل بسیار بسیار دورتر. فرضاً شما می بینید که کارمند بانک منزلش منتهی الیه شرق تهران است اما محل کارش در جاده لواسان است!!!!...

(خب بدبهیست که چنین فردی سوای زیان های فراوان دیگری که متقبل می شود سوخت بیشتری نیز مصرف می نماید!...)

نقل است که چندی قبل اربابان ثروت و زیاده خواهان زمین به نزد ابلیس ملعون رفته بودند و گله می کردند که؛ ای ارباب خبیث و پلید ما! با این جهان آگاهی که پدید آمده (بواسطه هشدارهای دانشمندان و افراد آگاهی نظیر جیمز هانسن) بیم آن داریم که بزودی درب دکان ما تخته شود و مردم از انرژی ناپاک (فسیلی - هسته ای) دست شسته و به استفاده از انرژی پاک (خورشید - آب - باد - صاعقه) روی آورند!...

اما ابونجاست ابلیس کثیف در پاسخشان گفت؛

نگران نباشید عزیزانم!... تا وقتی که شیشه عمر این جماعت دردستان شماست هیچ غم و اندوهی نداشته باشید.. جماعتی که اگر یک شب تلگرام - اینستاگرام و ماهواره‌هایشان را قطع کنید به غلط کردن می افتند هرگز هوای و هوس اصلاحات و انقلاب آخرالزمانی به سرشان نخواهد افتاد...!!!!



آیا راه حل ها و راه کارها اجرایی خواهند بود!؟

خب در قسمت قبل به پدیده گرمایش زمین و تغییرات شرایط اقلیمی ناشی از آن اشاره شد و همچنین به موضوع هشدارهای متعدد دانشمند برجسته ناسا "جیمز هانسن" طی سالیان متمادی درخصوص پیامدهای فاجه بار این پدیده. اما اشاره کردیم که دانشمند هانسن راهکارهایی را برای جلوگیری از بحرانی تر شدن شرایط اقلیمی زمین پیشنهاد می کند که از جمله آن کاهش تدریجی و سالانه گاز دی اکسید کربن در سراسر جهان است.

راهکار پیشنهادی جیمز هانسن از سوی اکثر دانشمندان و حتی اقتصاددانان و سیاستمداران عقلایی، مناسب و قابل اجرا تشخیص داده می شود اما در کمال تعجب مشاهده می شود که این سناریو نه تنها اجرا نمی گردد بلکه ظرف ۳-۴ سال گذشته میزان انتشار گازهای گلخانه ای علی الخصوص دی اکسید کربن، افزایش هم میابد!!! حال در این قسمت می خواهیم بدین موضوع پردازیم که؛

چرا هشدارهای افراد آگاهی نظیر دانشمند هانسن نادیده گرفته می شود و به راه علاج پیشنهادی ایشان برای درمان این معضل بزرگ و جهانی، اعتنائی نمی گردد؟! برای پاسخ به این سوال ابتدا توجه شما خواننده عزیز را به مقاله ذیل جلب می نمایم:

آیا زمین خواهد سوخت؟! -

خبرگزاری دانشجویان ایران - ایسنا
Iranian Students' News Agency

یکشنبه / ۲۹ مهر ۱۳۹۷ / ۰۹:۴۵ - دسته بندی: ایسنا+ کد خبر: 97072915879 خبرنگار: 71618

همچنان که زمین ها می سوزند، دریا بالا می آید. حتی با خوش بینانه ترین محاسبه، هشتاد درصد یخ های قطب شمال آب می شوند، نیویورک زیر آب فرو می رود و دریای شمالی نقشه ی هلند را تکه پاره می کند. در سرتاسر دنیا، قحطی زدگان در حال حرکت خواهند بود؛

از آمریکای مرکزی به درون مکزیک و ایالات متحده و از آفریقا به درون اروپا جایی که حزب های فاشیستی مجدداً ظهور کرده اند و با وعده بیرون راندن مهاجران و قحطی زدگان و بازگرداندن ثبات اقتصادی به اروپا، در انتخابات پیروز خواهند شد...

در نگاه نخست، این توصیف بیشتر به توصیف‌های آخرالزمان می‌ماند اما این تصویری است که وبگاه «گرمایش جهانی» از دنیایی ۳ درجه گرم‌تر از امروز، می‌نگارد؛

این اتفاقی است که با روند کنونی تا سال ۲۰۵۰ میلادی - یعنی فقط ۳۲ سال دیگر- رخ خواهد داد!

بنابراین دنیایی که حتی ۵ درجه گرم‌تر از امروز خواهد بود - یعنی جهان در سال ۲۱۰۰ میلادی- چنان درپیش چشمان بشر بدیهی مینماید که تصور آن هرگز به یک تخیل نیرومند نیاز ندارد!!!

دانستن آنکه امروزه همه‌ی پیامدهای کنونی گرمایش جهانی در اثر افزایش یک درجه‌ای (به عبارت دقیق‌تر ۰٫۸ درجه‌ای) به نسبت میانگین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ است، در تصور کردن دنیای ۲۱۰۰، یاری‌کننده خواهد بود.

سال ۱۹۵۷ بود که «راجر رویل» و «هنس سوز»، استادانی از دانشگاه کالیفرنیا با انتشار مقاله‌ی خود، نخستین چراغ را در بحث «گرمایش جهانی»، برافروختند. آنها در مقاله‌ی خود با رد یک باور نادرست، توجه‌ها را به نقش فعالیت‌های انسانی در افزایش دمای کره‌ی زمین جلب کردند. آن باور غلط این بود که هر قدر که کارخانه‌ها دی‌اکسید کربن تولید کنند، اقیانوس‌ها جذبش خواهند کرد؛ باوری که برای سال‌ها در مجامع علمی حکم‌فرما بود. از آنجا که مهم‌ترین تولیدکننده‌ی دی‌اکسید کربن، کارخانه‌هایی بودند (وهستند) که سوخت‌های فسیلی مصرف می‌کردند (ومی‌کنند)، این باور سال‌ها مهم‌ترین خدمت را به این کارخانه‌ها می‌کرد. در آن زمان، میزان دی‌اکسید کربن موجود در هوا، به نسبت پیش از انقلاب صنعتی ۱۲ درصد افزایش یافته بود، مقداری که امروز تقریباً ۱٫۵ برابر شده است. اما «رویل» و «سوز» با اثبات آنکه اقیانوس‌ها ظرفیتی محدود برای این کار (جذب دی‌اکسید کربن) دارند، خط بطلانی بر این باور کشیدند. به همین خاطر است که امروزه این مقاله به عنوان نقطه‌ی آغاز بحث «گرمایش جهانی» در نظر گرفته می‌شود. پس از ۱۹۵۷، اصطلاح «گرمایش جهانی» جسته و گریخته به کار می‌رفت تا آنکه در سال ۱۹۷۵، مقاله‌ی «تغییر آب و هوایی: آیا ما در مرز گرمایش جهانی هستیم؟» از «والاس بروکر» مرحله‌ای نوینی از بحث‌ها درباره‌ی گرمایش جهانی را آغاز کرد. به دنبال مقاله‌ی بروکر، بحث‌ها در این باره، همچنان ادامه یافت اما سیاستمداران هنوز هم چندان آن را جدی نمی‌گرفتند یا بهتر بگوییم، هنوز حتی در ظاهر هم لازم نمی‌دیدند که خود را مصمم به مقابله با افزایش گازهای گل‌خانه‌ای نشان دهند... سال ۱۹۸۸، تابستان گرم و خشکی داشت. به دنبال همین موج گرما بود که سناتورهای از «جیمز هانسن»، دانشمند هواشناسی ناسا خواستند تا در مجلس سنا شهادت بدهد که «گرم شدن هوا و گازهای گل‌خانه‌ای با یکدیگر ارتباط دارند.»

در آن زمان، ایالات متحده بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی دی‌اکسید کربن جهان بود و به تنهایی نزدیک به یک چهارم کل دی‌اکسید کربن جهان را تولید می‌کرد؛ ایالات متحده آمریکا این مقام نخست را در سال ۲۰۰۵ و پس از دهه‌ها تکیه زدن بر این جایگاه، به چین واگذاشت و خود در جایگاه دوم نشست.

سرانجام سال ۱۹۹۲ در نشست سران سازمان ملل در «ریو دو ژانیرو» برزیل، از پیمان‌نامه‌ای با هدف کاهش انتشار گازهای گل‌خانه‌ای رونمایی شد؛

پیمان‌نامه‌ای که البته نه حد مشخصی برای میزان انتشار دی‌اکسید کربن هر کشور تعیین کرده بود و نه هیچ ساز و کاری برای ضمانت اجرایی آن در نظر گرفته بود. به همین علت در سال ۱۹۹۷ پیمان‌نامه «کیوتو»، با هدف گسترش و اصلاح پیمان‌نامه‌ی پیشین شکل گرفت. در این پیمان‌نامه، اغلب کشورهای توسعه‌یافته (۳۷ کشور)، به جز ایالات متحده خود را متعهد کردند که از تولید گازهای گل‌خانه‌ای خود بکاهند؛

البته هدفگذاری‌ها برای هر کشور متفاوت بود. برخی می‌توانستند تا حدی معین تولید خود را بیفزایند و برخی دیگر باید از تولید خود به طور جدی می‌کاهیدند. به طور میانگین، هدف این پیمان‌نامه کاهش ۵ درصدی تولید گازهای گل‌خانه‌ای بود. اما این پیمان‌نامه هم، ضمانت اجرایی نداشت فلذا حتی بدون استناد به میزان انتشار گازهای گل‌خانه‌ای طی این سال‌ها، می‌توان میزان موفقیت آن را حدس زد!

نگاهی به روند کلی افزایش انتشار دی‌اکسید کربن، نشان می‌دهد که توافق‌نامه‌ی «کیوتو» کارساز نبوده است. یکی از مهم‌ترین علت‌ها هم آن است که هیچ‌کدام از دو تولیدکننده‌ی بزرگ گازهای گل‌خانه‌ای جهان یعنی ایالات متحده و چین، به این توافق‌نامه پای بند نبوده‌اند. این مسئله به آن خاطر اهمیت بیشتری می‌یابد که بخش بزرگی از تولید گازهای گل‌خانه‌ای کشوری مانند چین، به علت افزایش میزان صادرات کالاها به کشورهای متعهد به این توافق‌نامه بوده است؛

یعنی در واقع این کشورها بار اصلی تولید گازهای گل‌خانه‌ای خود را به کشورهای دیگری که عضو توافق‌نامه نبوده‌اند، منتقل کرده‌اند. و بالاخره نوبت به توافق‌نامه‌ی پاریس در سال ۲۰۱۵ می‌رسد؛

توافق‌نامه‌ای که بنا دارد با اجرایی شدنش از سال ۲۰۲۰، افزایش دمای کره‌ی زمین را به نسبت دوره‌ی پیش از صنعتی شدن، کم‌تر از ۱٫۵ درجه نگه‌دارد (همان توافقی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ اعلام نمود که به آن پای‌بند نخواهد ماند)

اما سوالات اساسی اینست که ؛

به راستی چرا اقدام‌ها برای کاهش تولید گازهای گل‌خانه‌ای این قدر با مشکل روبه‌رو می‌شود؟

چرا مجلس سنای کشوری همچون ایالات متحده، توافق‌نامه‌ی «کیوتو» را رد کرد؟

و چرا دونالد ترامپ می‌گوید: «توافق‌نامه‌ی پاریس اقتصاد ایالات متحده را تضعیف خواهد کرد»!

بہتر است تمامی این پرسش‌ها را در یک پرسش خلاصه کنیم :

آن چیزی که به رغم توافق‌نامه‌ها و نشست‌ها و بیانیه‌های گوناگون، نمی‌گذارد انتشار گازهای گل‌خانه‌ای کاهش یابد چیست؟

پاسخ چنین است ؛

«تنها ۱۰۰ شرکت بین‌المللی، منشأ بیش از هفتاد درصد کل گازهای گل‌خانه‌ای تولیدی جهان از سال ۱۹۸۸ به این سو بوده‌اند.»

این جمله از نشریه گاردین، نه تنها یک آغاز خوب برای پاسخ به این پرسش است، بلکه به تنهایی پاسخ اساسی به این سوال را نیز در خود دارد؛ فقط ۱۰۰ شرکت!

فقط ۱۰۰ شرکتند که با روند کنونی تا سال ۲۰۵۰ زمین را به وضعی شبیه به آنچه می‌پنداشتیم فقط ممکن است در فیلم‌های علمی تخیلی ببینیم، می‌رسانند؛

شرکت‌هایی همچون "اکسون موبایل"، "شل"، "بی‌پی" و "چروئن" و...

بد نیست برای آنکه به ابعادی از بزرگی سرمایه این شرکت‌ها و پیرو آن، میزان نفوذ سیاسی آن‌ها برسیم، نگاهی به درآمدشان بیندازیم :

درآمد «شل» به تنهایی چیزی حدود درآمد کشور دانمارک و از ۱۵۰ کشور جهان بیشتر است (۳۰۵ میلیارد دلار در سال)!

درآمد «بی‌پی» هم چندان کم‌تر از «شل» نیست (۲۴۱ میلیارد دلار در سال) یعنی برابر با درآمد سالانه کشور فنلاند.

درآمد ناخالص این چهار شرکت روی هم، بیش از دو برابر کل درآمد ناخالص داخلی ایران در سال گذشته است (۹۳۳ میلیارد دلار).

به نظر شما آیا منافع چنین شرکت‌هایی که اغلب قدمت طولانی‌ای هم دارند، اجازه‌ی به بار نشستن تلاش‌ها (اگر واقعا تلاشی در کار باشد) برای کاهش تولید گازهای گل‌خانه‌ای را می‌دهد؟

چه نیرویی می‌خواهد پنجه در پنجه‌ی منافع این شرکت‌ها بیندازد؟

تجربه‌ی ۲۶ ساله‌ای که از نخستین توافق‌نامه‌ی مربوط به گرمایش جهانی کسب شده، ۲۶ سال آینده‌ی سختی را به ما وعده می‌دهد؛

تجربه‌ی ۲۶ ساله‌ای پر از سخنرانی‌های پرطمطراق درباره‌ی نگهداری محیط‌زیست، کاهش گازهای گل‌خانه‌ای و پیش‌گیری از سقوط زمین به ورطه‌ای بی‌بازگشت؛

اما آیا دولت‌مردان به راستی به سخنانی که گفته‌اند و می‌گویند، باور دارند؟

دست‌کم دمای زمین و میزان گازهای گل‌خانه‌ای آن، چنین فکر نمی‌کنند!!!!

منابع:

۱- وبگاه ناسا

۲- روزنامه‌ی گاردین

۳- وبگاه "گرمایش جهانی"

۴- مقاله "انتقال دی‌اکسید کربن بین هوا و اقیانوس و سوال افزایش میزان این گاز طی چند دهه‌ی اخیر" از "راجر ریول" و "هنس سوز"

۵- مقاله‌ی «تغییر آب‌وهوایی: آیا ما در مرز گرمایش جهانی هستیم؟» از "والاس بروکر"

ایسنا - محمد جوانمرد

بیان یک دیدگاه شخصی -

به اعتقاد اینجانب اگرچه مقاله فوق بخشی از سوال ما را پاسخ داده است اما به علل ریشه ای آن اشاره ای نکرده است! لذا اینجانب سعی دارم تا در اینجا اندکی موشکافانه و عمیق تر به این موضوع (بی اعتنائی و اغماض رهبران جهان به پدیده گرمایش زمین و عدم مقابله جدی با آن) بپردازم.

از مرحوم پرفسور سید محمود حسابی (یا دکتر محمد حسین پاپلی یزدی) نقل است که :

روزی در آخر ساعت کلاس درس، یک دانشجوی دوره دکترای نروژی سوالی را بدین ترتیب مطرح کرد که :

"استاد، شما که از جهان سوم می آید، جهان سوم کجاست؟! "

فقط چند دقیقه به آخر کلاس مانده بود... من در جواب مطلبی را فی البداهه گفتم که روز به روز بیشتر به آن اعتقاد پیدا می کنم.

من به آن دانشجو گفتم که :

"جهان سوم جایی است که هر کس بخواهد مملکتش را آباد کند، خانه اش خراب می شود و هر کس که بخواهد خانه اش آباد باشد باید در تخریب مملکتش بکوشد."

اما اینجانب با اذن و اجازه از آن عالیجنابان (دکتر پاپلی یزدی - شادروان پرفسور محمود حسابی) می خواهم این جمله را بدین شکل تعمیم به عموم دهم ؛

"انسان قرن ۲۱ موجودیست گرفتار آمده در برزخی از شرایط؛ آنچنانکه اگر بخواهد زندگی خود را آباد کند، باید سیاره اش را ویران کند، و اگر بخواهد سیاره اش را آباد نماید باید زندگی را ویران کند!!! "

مثالی می زنم :

بیائیم یک کودک را در نظر بگیریم که عاشق شکلات و آبنبات است...خب اگر این متاع دوست داشتنی او را وسط گل ولای رها کنیم می رود و برمی دارد و اگر میان باغچه و گلزار هم بگذاریم باز هم می رود و آنرا برمی دارد!... اشتیاق نوع انسان و علاقه او به تحصیل سود و کسب منفعت نیز مشابه همین مثال است!

در کتاب "پیش از رستاخیز جلد سوم" در صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۱ به موضوعی اشاره نمودیم با عنوان :

"شیوه شیطان - شیوه یزدان!"

آنجا اشاره کردیم، به دلیل اینکه نوع انسان به شکل ذاتی در پی کسب سود و منفعت است، بنابراین سود را در هر کجا قراردعی برای به دست آوردن آن به آب و آتش خواهد زد؛ چه در سبزه زار باشد و چه در لجنزار!

اما شیطان آن بزرگترین دشمن انسان که برای نابودی زمین و انتقام گرفتن از بشریت کمرهمت بسته بود، سود را در لجنزار قرارداد!... و بنا بر همین علت، نباید بهت زده شویم اگر بدانیم که بیش از ۷۰ درصد از فعالیتهای سودآور اقتصادی در جهان به شکل مستقیم یا غیر مستقیم با تخریب و نابودی زمین و آلودن یا لطمه زدن به محیط زیست آن مرتبط است!!!

خب اکنون با دانستن این واقعیت، کاملاً بدیهیست هر زمان که شما بخواهید اقدام به اصلاح شرایط اقلیمی نماید، در حقیقت به طور اتوماتیکمان به یک عامل تهدید کننده برای فعالیتهای سودآور اقتصادی تبدیل شده اید، و درجهانی که شما و ایده هایتان بعنوان یک تهدید بالقوه برای سود و منفعت شناخته می شوید جای هیچ تعجیبی هم نخواهد بود اگر که سیستم جهانی، الگوهای اصلاحی شما را نادیده انگاشته و به راهکارهای نجات بخش شما اعتنایی ننماید!!! در جلسه پایانی نقد و بررسی فیلم "مد مکس - MAD MAX" (کتاب هالیوود و آخرالزمان صفحات ۱۸۴-۱۸۱) به سه موضع اساسی اشاره نمودیم که بعنوان عوامل بازدارنده اصلاح و نجات زمین شناخته می شوند؛

الف) پیچیدگی ساختار -

حتی اگر ما بخواهیم تصور کنیم که سران و رهبران جامعه جهانی هشیار شده و تصمیم به اصلاحات گرفته اند، باید قبول کنیم که کار اصلاحات برای آنها ناممکن است، چرا که شیطان این عنصر مکار و فریبکار، آنچنان سیستم های پیچیده دولتی، سیاسی و اجتماعی را در طی قرن بیستم برای جوامع بشری الگوسازی و طراحی نموده است که برای انجام اصلاحات قطعاً و ضرورتاً گذر از این ساختار پیچیده و هزارتو لازم است، و عبور از این موانع (ساختار پیچیده سیاسی - دولتی - اجتماعی) نیز دستکم مستلزم یک قرن زمان است!

بدیهیست الگو و سیستمی که جهان بشری به آن خو گرفته و عادت کرده است، اجازه اصلاحات را به شما نمی دهند: مجالس متعدد قانون گذاری، نهادهای متعدد دولتی (نظیر قوای سه گانه)، مجامع مختلف تصمیم گیری، احزاب مختلف سیاسی و غیره و غیره از کمترین دلایل و شواهد موجود بر پیچیدگی ساختار و نظام کنونی جهان است! مسلم است که در این هزارتوی پرپیچ و خم ملت - دولت - سیاست، آنقدر تنوع عقاید و ایده ها وجود دارد که تا رهبران بخواهند یک رویه واحد و جامع برای نجات زمین تدوین نمایند، زمین نابود شده است!

ب) بالا بودن سرعت تخریب-

در حالت اندکی خوشبینانه تر حتی اگر فرض کنیم که رهبران بتوانند اختلافات را کنار گذاشته و یک رویه جامع را برای نجات زمین تدوین نمایند، باید گفت که این رویه هرگز اجرائی نخواهد شد، چراکه سرعت تخریب بسیار بالاست!... شما فرض کنید که بخواهید یک اتومبیل را استارت زده و به رقابت با اتومبیلی مشابه آن پردازید که به اصطلاح در دور سرعت افتاده و حرکت آن شتاب گرفته است!!!

فرآیند تخریب زمین و فاکتور نابودی در طی قرن بیستم آنچنان شتاب گرفته است که ماشین اصلاحات هرگز به گرد آنها نخواهد رسید و به هیچ وجه قدرت مقابله و برابری با آن را نخواهد داشت!

نقل است که: در داخل یک انبار بزرگ آتش سوزی شده بود و لحظه به لحظه نیز برشعله های آتش افزوده می شد، از سوی دیگر نگهبان انبار که پیرمردی افلیح بود، لنگان لنگان با یک استکان کوچک، آب بر سرشعله های آتش می ریخت به امید اینکه آن را خاموش نماید...!!!

و این حداقل مثالی است برای تشریح وضعیت کنونی زمین و نیات خیرخواهانه ای که برای اصلاح و نجات آن وجود دارد!

ج) کارشکنی صاحبان ثروت-

و اما مهمترین مسئله همان موضوع کارشکنی و اخلال صاحبان ثروت و سرمایه است!

اما علت آن چیست؟!

علت چنین است:

شیطان ملعون همزمان با انقلاب صنعتی، ماشین را اختراع کرد و سیستمی را بنیاد نهاد که سبب جهش نوع انسان بود اما مساله این بود که این ماشین عوارضش با فوایدش قابل قیاس نبود... این ماشین و این سیستم کذائی با آلودگی کار می کرد و با تخریب مام طبیعت سبب جهش و پیشرفت نوع انسان می شد... این مولود و فرزند اختراع شده توسط ابلیس، نیروی محرکه و سوخت مصرفی اش را از منابع و ذخایری تامین می کرد که در شمار آلوده کننده ترین فاکتور های زیست محیطی محسوب می شدند و از طرفی خروجی این ماشین عظیم نیز غالباً محصولاتی بودند که قاتل طبیعت و محیط زیست به شمار می رفتند...!



تصویر بسیار گویا و صاحب مفهوم از سکانس پایانی فیلم ANTI-SOCIAL

این سیستم منحوس و این ماشین شوم شیطانی، در قبال گردش چرخ خود، حیات خود، بقاء خود، ثروت عظیمی را به پاسدارندگان و محافظینش پاداش می داد... بنابراین شخص ابلیس، آن روباه مکار و کثیف و بنیانگذار این سیستم شیطانی، رسالت حفظ و نگهداری از این سیستم را به حریص ترین، طمعکارترین، و ثروت پرست ترین کلونی متحد روی زمین - یعنی همان قوم یهود - سپرد!

چرخ این ماشین مخرب (ماشین تکنولوژی - صنعت - تجارت و ...) از آغاز حیاتش تا به امروز به ازاء هر دور گردش، مقادیر عظیمی از منابع و ذخایر طبیعی را بلعیده و در مقابل آن حجم عظیمی از آلودگی را وارد چرخه طبیعت کرده و بدین ترتیب با هر نفس، زمین را یک گام به نابودی نزدیک تر ساخته است، اما از آن سو خادمین، محافظین و گردانندگانش را روز به روز ثروتمندتر نموده است!

پس کاملاً بدیهی و مسلم است که متولیان این سیستم و گردانندگان چرخ این ماشین (یعنی همان صاحبان ثروت و قدرت یهود) که به ازاء هر لحظه حیات این سیستم و هر دور گردش چرخ این ماشین، میلیاردها میلیارد واحد پول بر ثروت غیرقابل شمارشان افزوده می گردد، هرگز به شما این اجازه را ندهند که به مقابله با این سیستم شیطانی برخاسته و چرخ حرکت این ماشین سودآور و مخرب را متوقف کنید ولو برای حتی یک لحظه!!!

(تراژدی دیپ واتر هورایزن - Deepwater Horizon - که بزرگترین فاجعه نفتی تاریخ ایالات متحده آمریکا است خود در حکم کمترین گواه و همچنین مهر تایید است بر این ادعای بنده :

در بهار سال ۲۰۱۰ میلادی شرکت نفتی "بی بی پی" که در منطقه آبهای شمالی خلیج مکزیک و سواحل ایالت لوئیزیانا از طریق یک سکوی شناور مشغول بهره برداری از یک یا چند چاه عمیق نفت بود، مسبب بوجود آمدن یک رخ داد تراژدیک می گردد که خسارات فراوانی به محیط زیست وارد می نماید..

جریان از این قرار بود که مسئولان سکوی نفتی و همچنین کارشناسان و مهندسان شرکت "شلامبرژه" که بعنوان ناظر در روی سکو حضور داشتند به مسئولان شرکت "بی بی پی" هشدار می دهند که بمنظور ایمن سازی بتون محافظ سرچاه حتماً لازم است که چاه را بسته و استخراج نفت را به مدت ۴۵ روز متوقف نمایند...

اما مسئولان "بی بی پی" این موضوع را نمی پذیرند چرا که معتقدند ۴۵ روز توقف استخراج نفت آنها را به مدت ۴۵ سال از غافله کسب سود و درآمد و ثروت اندوزی عقب می اندازد...!!!

و نتیجه این می شود که در اثر حرص و طمع لایتوقف این جماعت حریص، تراژدی انفجار چاههای نفتی منطقه دیپ واتر هورایزن به وقوع می پیوندد. فاجعه ای که بر اثر آن نه تنها جان ۱۱ انسان از دست رفت و معادل ۲۱۰ میلیون بشکه نفت وارد خلیج مکزیک شد بلکه خسارات سنگینی نیز به خود شرکت نفتی "بی بی پی" وارد گردید..

حال چنین جماعتی که حتی حاضر نیستند به خاطر حفظ سلامت و سرمایه خودشان، لحظه ای چرخ ماشین را متوقف کنند، آیا تصور می کنید به شما اجازه خواهند داد که برای نجات دیگران آنها را وادار به چنین کاری نمائید...؟!)

بنابراین با استناد به موارد فوق الذکر -البته از دیدگاه شخصی- تصور می کنم که فعلاً نجات زمین توسط مردمانش، شبیه به موضوعی بسیار مضحک و لطیفه ای خنده دار می ماند و یا لاقلاً در حد یک رویای شیرین و به دور از دسترس!

پایان مقدمه

۵. تمرکززدائی - فایل صوتی شماره پنج (متروپل و گشایش یک گره کور)

خب فایل صوتی که ما امروز ارائه می کنیم در ادامه سلسله مباحث تمرکزگرائی و تمرکززدائی هست که البته از این قسمت به بعد ما می پردازیم به بحث تمرکززدائی :

ببینید عزیزان! همانگونه که ما سابقاً در طی مقالات اشاره کرده بودیم (مقاله جنگ آتش و بنزین) متروپلها رو به مثابه یک گره کور معرفی کرده بودیم..

شما یه رشته پارچه یا نخ رو گره می زنید به شکل ساده و معمول که قابل گشودنه مثل گره پاپیونی و یا گره ضربدری و یا گره معمولی که با یک اشاره از هم باز میشه.. اما یوقتی هست که شما همین رشته نخ رو جوری گره میزنی که پدر جد خودت هم نمیتونه اون رو باز کنه و اصطلاحاً گره کور میگن بهش و خیلی اوقات از خیر باز کردنش میگذری و اونو پاره میکنی و یا قیچی می کنی..

حالا متروپلها مشابه همون گره کور هستن که برای رفع معضلات و مشکلاتشون اعصاب فولادین لازمه و صبر ایوب.. هر قسمتش رو که دست بذاری برای حل مشکل، مشکلات از جای دیگه میزنه بیرون و از نقطه ای دیگه سردرمیاره..

یه مثال ساده همین بحث مترو یا اتوبانها و پلهای طبقاتی هستش که هزینه هنگفتی باید صرف بشه تا این تسهیلات رو احداث کنن و دولت چه هزینه هنگفتی بایست پردازه و چه فشاری بر قشر مالیات دهنده باید وارد بشه تا این خدمات به یک ابرشهر (متروپل) تعلق بگیره... چرا!!!؟

برای اینکه گره کوری رو باز کنن به اسم ترافیک که می تونسته از اول وجود نداشته باشه که حالا برای گشودنش این همه دردسر تولید بشه و کلی رنج و مشقت به جامعه تحمیل بشه..

می شده با این معضل از همون ابتداء مقابله بشه.. فرضاً محدودیت هائی اعمال می شد و اساس نامه ها و سوگند نامه هائی ایجاد می شد که اجازه نده یه شهر به نامحدوده گسترش پیدا کنه و از یه محدوده جمعیتی فراتر بره که بعدها به این همه هزینه و خدمات جنبی نیاز پیدا کنه..

پس شما می بینی که با یک سری مشکلات و معضلاتی در متروپل روبرو هستی که می تونسته از ازل وجود نداشته باشه.. پس درواقع می بینیم که این یک گره کوری بوده که مرتباً به حجم گره های ناگشودنی اون اضافه می شده!

و هنگامیکه ما به این به این مهم پی بردیم می بایست بعنوان اولین قدم برای تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکز گرائی) ابتداء به ساکن دیگه به گره های این توده ناگشودنی اضافه نمی کردیم.. و این می شد اولین رویکرد اصلاحی ما و کار اصلاحات هم باید از همین نقطه شروع می شد.. بدین مفهوم که جلوی رشد و توسعه و گسترش متروپلها گرفته می شد.

یه نکته مهمی که لازمه اینجا بهش اشاره بشه اینه که ما بطور خیلی کلی باید اساس و بنیاد تمرکز گرائی و اونچه که منجر به متروپلیزم شده رو یک به یک شناسائی می کردیم و بعدش در مقام تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکز گرائی) به از میان برداشتن یا اصلاح تک تک اون عوامل اقدام می کردیم..

اما یکی از عوامل جذب متروپلها، یک ناآگاهی و بی خبری و جهل عمومی بنیادین و ریشه ای هست..

فی الواقع اون از مواردی هستش که باعث جذب مردم به متروپلیزم و تمرکز گرائی میشه..

حالا بنده شخصاً خودم رو مثال میزنم ؛

شاید بنده تا یک دهه قبل به شکل فعلی از مخاطرات متروپلیزم آگاهی نداشتم.. حدود ۳۰ سال قبل که اصلاً وانفسا بود، ما می رفتیم با برویجه ها و رفقا برفراز کوههای تهران و عظمت تهران رو که از شرق تا غرب کشیده شده بود می دیدیم و به به و چه چه می کردیم و تبارک الله می گفتیم و در حیرت و شوکتش می موندیم که آقا جان واقعاً عجب متروپلیست این دیگه!!!.. حالا بعدها تا اندازه ای نسبت به متروپل و تجمع و مخاطراتش اطلاعاتی پیدا کردیم و اینکه فرضاً متروپل و تجمع و ابرشهر چیز معقول و مناسبی نیست اما اینکه به این شکل ریشه ای و گسترده از این معضل (متروپل) و نکبت موجود در اون اطلاع داشته باشم، خیر.. و این آگاهی کنونی برای بنده بتدریج پیدا شد..
خب حالا این موضوع می تونه در خصوص خیلی از افراد جامعه - حتی افراد تحصیل کرده و باسواد- مصداق داشته باشه!!

پس یکی دیگه از قدمهای تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکز گرائی) دادن آگاهی و اطلاعات مفید و لازم در خصوص مخاطرات اون به کل آحاد جامعه بود، با حملات مکرر اطلاعاتی و تبلیغاتی مثلاً در غالب نشر کتاب - برگزاری همایش - ساختن فیلم و سریال و طنز - انیمیشن - موسیقی و غیره و غیره ..

که این خودش (یعنی آگاهاندن جامعه از خطر بالقوه ای که با اون درگیر هستن ولی متوجهش نیستن) می تونست در راستای یکی دیگه از گامهای تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکز گرائی) باشه.

در حاشیه - بیان یک مثال !

مورد ۱) آگه گلوله ای از فاصله ۴۰۰-۳۰۰ متری به فردی اصابت کنه ممکنه اون فرد رو از پا دربیاره و یا اینکه صدمه و آسیب بهش وارد کنه اما چیزی که بدیهی هست اینکه فرد مضروب، ضرب و درد گلوله رو در لحظه اصابت احساس میکنه..

مورد ۲) اما آگه فردی از همون فاصله در معرض تابش پلوتونیم یا سایر تشعشعات مرگبار پرتوهای گاما قرار بگیره با احتمال بسیار زیادی پس از مدت کوتاهی می میره بدون اینکه حتی کوچکترین دردی رو در لحظه آلودگی و اصابت ذرات رادیواکتیو احساس بکنه ..

خطرات جدی و بالقوه ای که عموم مردم با اون درگیر هستن اما متوجهش نیستن مشابه مورد دوم این مثال هست! اما گفتیم از دیگر مواردی که در ایجاد تمرکزگرائی و متروپلیزم دارای نقش بود بها دادن به کمیت های فاقد ارزش و بی بها کردن کمیت های صاحب ارزش بود که سبب بوجود آمدن نو پدیده های نظیر مُد و لاکچری و سلبریتی شد.. این پروسه توسط اربابان طاغوت و بوسيله سوبسید پنهان انجام می شد؛

بدین مفهوم که وقتی اونها مدیریت پول و کنترل منابع اقتصادی رو در اختیار گرفتن، حمایت و پشتیبانی مالی فوق العاده زیادی رو از شکل گیری پدیده های مثل لاکچری - مد - سلبریتی و هرچیز به قولی اخلاق فاسدکن و آدم خراب کن و انسان نابود کن دیگه، انجام دادن که درواقع تعریف دیگه ای از همون بها دادن به کمیت های فاقد ارزش بود..!

با عنایت به اون چه که عرض شد حالا میشه گفت که از دیگر مواردی که در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) میتونسته مؤثر واقع بشه مبارزه با نوپدیده هائی مثل لاکچری و سلبریتی بود که به نوعی سمبل و ثمره طاغوت و تبعیض هم هستند..

در حاشیه؛ فیلم سازدهنی - امیرنادر

امیر نادرى چهل و چند سال پیش فیلمی را کارگردانی کرد بنام: "سازدهنی"

موضوع فیلم مربوط به تعدادی پسر بچه هست که در سواحل جنوبی کشور زندگی می کنند.. در میان این گروه نوجوانان یک پسر بچه عزیز کرده و لوس و نُتر بنام عبدالله (که نمادی هست از نورچشمی های شیطان و اربابان ثروت و مقام) بوسيله هدیه ای که از طرف خانواده اش می گیرد و آن یک سازدهنی هست (که نمادی از طاغوت یا همان ابزارهائی هست که طاغوت بواسطه آن استیلا می یابد) سایر بچه های هم محله را اسیر و برده خودش نموده..

اما یکی از همین بچه ها با همه کودکیش پی به این راز استعمار و استثمار می برد و در فرصتی مناسب، سازدهنی را از عبدالله ربوده و آن را به میان آبهای دریا می اندازد!

پیام رسا و فراگیر این فیلم با تمام سادگیش به ما می گوید:

تا ابزار و وسایل طاغوت و طاغوت پروری را از دست جماعت استعمارگر و استثمارگر خارج نکنی، نوع انسان به حقیقت آزادی دست نخواهد یافت!!!

تا مواد مخدر باشد، قاچاقچی هم هست معتاد هم هست، پس لاجرم می بایست وجود نداشته باشد تا این هرسه (مواد-معتاد-قاچاقچی) نباشد!..

اعتیاد از فساد می آید و فساد از طاغوت.. تا هستند، داستان بردگی نوع انسان نیز هست.. باید نباشند تا این قصه پرغصه خاتمه یابد!

و دیگر مورد مهمی که در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) باید به اون توجه می شد، بازگرداندن ارزشهای حقیقی بود؛

بدین مفهوم که می بایست آنچه که به غلط و با فتنه شیطان صاحب ارزش شده بود، خلع لباس و خلع ارزش می شد و آنچه که به غلط و با فتنه شیطان مهجور و غریب افتاده بود و ظاهراً بی ارزش یا کم ارزش قلمداد می گردید، به جایگاه حقیقی و اصالت خویش باز می گشت.

یه مورد مثال که به ذهنم رسید، عرض می کنم؛

شما ببینید! طرف میره و یه ساختمون می سازه با گرونترین مصالح و تقبل بالاترین هزینه ها، به قولی یه ابنیه سوپرلاکچری، که با یه زلزله-سونامی ۹ ریشتری ارزشش صفر میشه.. خب این ساختمون رو ساختی که چی بشه!؟

طرف برای شوآف و نمایش خودش که آهای ملت من از همه بالاترم و در ردیف فرعون زمانم، اینهمه امکانات رو در خدمت خودش می گیره و اینهمه منابع رو می بلعه که سهم عموم مردم جهان هست..

کلی هزینه بی دلیل صرف میکنه که میشه با اون گرفتاری و درد جماعتی رو علاج کرد..

تمام اینها درحالیکه انسان داخل یه کانکس هم میتونه زندگی کنه، بلکه بسیار هم ایمن تره..

ژاپنی ها و مردم کشورهای اسکاندیناوی سالهاست پی به این موهبت بردن..

فضاهای کوچکتر، ایمن تر و گرمایش و سرمایش راحت تر و هزینه های کمتر و صرفه جوئی بیشتر و الی آخر...

در حاشیه - داستان کانکس حضرت نوح !!!

می گویند که حضرت نوح علیه السلام در حدود دوهزارسال عمر کرد که فقط ۹۵۰ سال از آن به نبوت و دعوت مردم به یکتاپرستی گذشت.. اما نکته جالب این بود که جناب حضرتش به غیر از مدتی که در کشتی و بر روی آب شناور بود، مابقی عمر خودش را در مکانی شبیه به یک کانکس زندگی می کرد!

هنگامیکه مرگ حضرت نوح فرامی رسد، خواجه قابض ارواح جناب عزرائیل علیه السلام برای قبض روح حضرت ایشان به نزد وی رفته و می گوید: یا نوح آماده شوید که برویم!

حضرت نوح (ع) می گوید: به کجا؟!

حضرت عزرائیل (ع) می گوید: به سرای باقی!

حضرت نوح (ع) می گوید: ای بابا!.. یعنی تمام شد؟! .. چه زود گذشت!

حضرت عزرائیل (ع) با تعجب می گوید: زود گذشت؟!.. بابا ماشاءالله!.. دوهزارسال شد دیگه!

حضرت نوح (ع) می گوید: اگه می دونستم که اینقدر سریع می گذره، دیگه کانکس تهیه نمی کردم!

حضرت عزرائیل (ع) می گوید: پس می خواستی کجا زندگی کنی؟!

حضرت نوح (ع) می گوید: چادر می زدم!

"میانگین عمر مفید انسان آخرالزمان ۵۰ سال است که در مقابل عمرنوح همچون یک کمپینگ یک شبه بر روی زمین است... و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل..!"

از دیگر مواردی که در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) به شکل خاص می بایست مورد توجه قرار می گرفت، مسئله "مبارزه با زمین بعنوان یک کالای لوکس" بود..!

فرضاً هرگز نباید اجازه داده می شد که کاربری زمین کشاورزی -صنعتی-تجاری-مسکونی تغییر و تبدیل پیدا کنه.. بلندمرتبه سازی و اعطای تراکم هم باید به شدت باهاش مقابله می شد (یعنی بازسازی و نوسازی مجاز می بود و بلندمرتبه سازی و تراکم غیرمجاز و حتی در حکم حرام..!)

و زمین مسکونی هم باید از طرف دولت به تعداد جمعیت کشور تخصیص داده می شد..

به قول یکی از رفقا که انگلیس رو مثال میزد و می گفت اونجا کسی مالک زمین نیست و مالکیت کل زمین ها و اراضی کشور متعلق به ملکه هست و حق مالکیت مردم مشابه سرقفلی..

زمین در یک کشور باید جزو منابع ملی باشه تا به کالای لوکس تبدیل نشه..

مثلاً در کشور خود ما همونطوریکه نفت رو ملی اعلام کردن، می بایست زمین رو هم ملی اعلام می کردن.. سابقاً که ما بچه بودیم و به سفر می رفتیم، این انبوه زمینهای بایر طرفین جاده رو که مشاهده می کردیم برامون سؤال پیش میومد که این عظمت زمینهای خالی و برهوت برای چه کسی هست؟!.. در جواب به ما می گفتن که زمین های موات متعلق به امام زمان (عج) هست.. و این باعث می شد یه حرمتی اونجا وجود داشته باشه و کسی تعدی و تعرض نکنه و مردم خودشون رعایت کنن که درواقع این حق امام هست و غیره.. و این بسیار خوب بود چرا که لااقل سبب حفظ محیط زیست می شد و همچنین حفظ حریم و محدوده شهری.. اما شما خودتون دید که بسیاری از همین زمینهای موات که حتی منابع طبیعی حریم خودش اعلام کرده بود و پلاکارد و علامت میذاشتن و سابقاً احدی جرات نداشت بهش نزدیک بشه، خرد کردن و قطعه بندی کردن و ساخت و سازهای بسیار زیادی داخل اونها انجام دادن.. والی آخر.

اما همونطور که گفتیم اگه زمین هم ملی اعلام می شد و توسط دولت قیمت گذاری مشخص و معین در تمامی ایران به شکل یکسان انجام می شد؛ (یعنی در هر نقطه ای از خاک ایران قیمت برای زمین مسکونی یکسان - برای زمین صنعتی یکسان - برای زمین تجاری و اداری یکسان - و برای زمین کشاورزی و دامپروری هم یکسان) امروز با این معضل کشوری روبرو نبودیم تا مجبور باشیم برای حل اون دنبال راه چاره بگردیم و راهکار ارائه کنیم و غیره.. شما مطمئن باش تا زمانیکه نابرابری قیمتی درخصوص زمین وجود داشته باشه، درخصوص سایر موارد مرتبط با زندگی انسان هم نابرابری وجود داره.. فرضاً وقتی که زمین در شمالشهر از هر کجای دیگه ارزش و بهای بیشتری داره، خواه و ناخواه امکانات رو جذب میکنه بسمت خودش.. چه اینکه هیچ سرمایه گذاری حاضر نیست برای بهره برداری (حالا فرضاً در زمینه تجارت - امور تفریحی - فرهنگی - ورزشی و غیره) مثلاً به جای نیاوران در جوادیه سرمایه گذاری کنه!..

اما هنگامیکه ملت می دید قیمت زمین از انواع و اقسامش - اداری، تجاری، مسکونی، کشاورزی، صنعتی و غیره - در کل ایران یکسانه (و بالفرض در روستای فلان از غربی ترین نقطه کشور با شمالی ترین نقطه در تهران تفاوتی نداره)، نه احدی براحتی تن به مهاجرت و جلای وطن می داد و هم اینکه هوای و هوس این موضوع به سر کسی نمی افتاد که از زمین بعنوان یک عامل سودآور و پولساز استفاده کنه و اون رو شبیه به یک کالای لوکس و تجاری و لاکچری ببینه!.. به همین علت اجرای سیاست "برابری زمین درهر کجا" فرصت خوبی بود که می تونست در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) ازش استفاده بشه.

(نظارت و کنترل شدید و دقیق روی منابع حیاتی مرتبط با زندگی انسان)

میگن نظام مالیاتی در آمریکا بقدری دقیق هست و کنترل و نظارت بر محاسبه امور مالیاتی آنچنان شدید هست که وقتی در دهه ۱۹۳۰ پلیس آمریکا نتونست کانگستری مثل آل کاپون رو برای اعمال مجرمانه و تبهکارانه ای که مرتکب می شد، دستگیر و محکوم کنه (بدین علت که هر مدرک جرمی رو از بین می برد یا پلیس وقضات رو می خرید) به سراغ پرونده مالیاتی و تخلفات او رفت و از این طریق اونو به دام انداختن!!

حالا منظور از بیان چنین مثالی این هست که بگیم چنین رویکرد دقیق و شدید کنترلی و نظارتی، در بحث زمین و سایر موارد مرتبط با زندگی انسان - علی الخصوص پدیده هائی که پتانسیل لاکچری شدن رو داشتن - می بایست اعمال می شد!!..

مثال و مشابه همون چیزی که سابقاً دریک نظام سوسیالیستی - کمونیستی اجرا می شد!

حالا قدیما میگفتن که سوسیالیسم - کمونیسم آخه چخه و همه چیزش از الف آغاز تا نون پایان بده!!

اما باید اعتراف کرد که اینطور نیست.. لاقلاً بعضی رویکردهای نظامهای سوسیالیستی - کمونیستی برای اداره جوامع خوب و کاربردی و بلکه بسیار مفید بود:

مثالش همین کشور کره شمالی هست که تنها نظام ظاهراً باقی مانده سوسیالیستی - کمونیستی در جهان هست.. فقر و ناداری و گرسنگی هم هست و این کاملاً بدیهی که جزو موارد بسیار قابل سرزنش و انتقاده و علتش رو هم میگن که زیاده خواهی رهبرانش برای الحاق بخش جنوبی هست که اونها رو منزوی کرده و در شرایط تحریم قرارداده و غیره.. اما هرگز از موارد مثبت بسیار چشمگیر که اونجا وجود داره بحثی نمیشه..

یه خبرنگار آمریکائی چند سال قبل در بازدید از اون کشور به این موارد اشاره کرده بود و پررنگ ترین و چشمگیرترین حُسن اونجا رو به دور بودن از هیاهو و قیل و قال دنیای امروز ذکر کرده بود و اینکه اون نقطه (کره شمالی) یکی از بکرترین مناطق دنیاست.. اونجا آلودگی هوا، آلودگی آبها و آلودگی زیست محیطی و منابع طبیعی چیزی در حد صفر هست.. و همینطور خیلی دیگه از موارد آلودگیهای که ما به شکل روزمره باهاش مواجهیم نظیر آلودگیهای صوتی، نویزها و پارازیت ها، امواج مضر و غیره و غیره.. ضمن اینکه محیط زیستشون هم یکی از سالم ترین و تمیزترین محیط زیستهاست.. اما چرا!؟

برای اینکه تکنولوژی و عوامل تخریب اونجا رسوخ و نفوذ نکرده.

همین کشور (کره شمالی) علی رغم تمام بدیهائی که ازش می‌گن یه حُسن بزرگ داره و اونم اینکه به میراث آیندگانش تعرض نکرده.. و اون اصالت و بکارت ملی خودش رو حفظ کرده..

شخصاً معتقدم که اگه در اون کشور مشکلات معیشتی مردم حل و فصل بشه و ملت تامین معیشتی باشن، کم و کاستی که بابتش بخوان دغدغه ای داشته باشن ندارن که هیچ بلکه از خیلی جهات از سایر کشورها عاقبت بخیرتر هستن..

حالا اینکه آدم یه ماشین (اتومبیل یا همون خودرو) نداشته باشه یا یه موتورسیکلت نداشته باشه، به قولی هیچ ضرری نکرده و چیز خاصی رو از دست نداده.. وسیله نقلیه ای که در ازای یه قدری سواری که می خواد به آدمیزاد بده و زودتر اینطرف و اونطرف برسوندش، هم محیط زیستش رو آلوده میکنه و هم هزار جور دردسر دیگه براش فراهم میکنه و صدمه و لطمه به خودش و محیط اطرافش وارد میکنه..

حالا اگه کسی اونجا مک دونالد و کی.اف.سی نوشجان نکنه، اونقدری از جامعه جهانی عقب نیفته..! یا اگه کسی برنامه ماهواره نبینه و اینترنت نداشته باشه، مایل نداشته باشه و از دنیا بی خبر باشه از غافله زندگی جانمونده..

شما مطمئن باشید که عقب مونده و جامونده و وامونده و متضرر اون کسانی هستن که میراث آیندگان رو به فنا میدن و محیط زیست رو نابود میکنن و بی مهابا به منابع طبیعی حمله می کنن و شرعاً قبت رو برای خودشون میخرن..! بله عزیزان! خوبی یک نظام سوسیالیستی - کمونیستی علیرغم تمام بدیهاش اینکه اجازه نمیده خوی سرکش و مرام زیاده خواهانه امپریال - کاپیتالی گروهی انسان نما و همچنین فوران حرص و آز عده ای ناانسان کثیف سبب بشه که اکثریتی از افراد جامعه زیر پا له شده و زیر فشار نابود بشن..!

پس باید اضافه کنیم ؛

از دیگر مواردی که می تونست در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) مورد توجه قرار بگیره و باعث گشوده شدن گره متروپلیزم بشه این بود که قوانینی وضع می شدن و به تصویب می رسیدن که "نظارت و کنترل شدید و دقیق روی منابع حیاتی مرتبط با زندگی انسان" میداشتن نه اینکه در این مهم سهل انگاری صورت می گرفت و به دست قضا و قدر سپرده می شد..!

اما از دیگر مواردی که می تونست در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) مورد عنایت و توجه قرار بگیره "مسدود سازی درآمد زائی کاذب در متروپلها" بود..!

البته اشاره میکنن که این مورد رو به شکل ریز و جزئی وارد نشیم چراکه ممکنه بعدها اتهام بزنن که فلانی جلوی نون خوردن جماعتی رو گرفت یا مثلاً توی مسیر کسب رزق و روزی ملت سنگ اندازی کرد و خورده شیشه پاشید.. و غیره!

البته همگی خودتون دیگه استاد هستید ماشالله .. و ملت خودشون همه استاد هستن، و دیگه وقتیکه صحبت از درآمدزائی کاذب میشه نیازی نیست به ریز و جزئیات اون پرداخته بشه..!

خب از دیگر مواردی که در بحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) می تونست به اون پرداخته بشه اجرای دقیق، صحیح و منطقی "طرح بستر سازی زندگی روستائی" بود.. بدین مفهوم که می بایست مناطق روستائی ما بهینه سازی و ساماندهی می شدن تا لاقفل مشکلات زندگی و معیشتی قشر روستائی سبب مهاجرت اونها نمی شد. فرضاً در اواخر دوره سلطنت محمدرضا شاه پهلوی به طرح به قول امروزی جهادی پایه گذاری شد بنام سپاه دانش - سپاه بهداشت.. در طی اون طرح دولت میومد و برای رفع نیازهای پایه ای روستانشینان به معلم-یه پزشکی (یا تکنسین امور پزشکی و بهداشتی یا به قول امروزی پزشکیار)- یک روحانی به روستاها اعزام می کرد تا یک سری نیازهای پایه ای اونها رو پاسخگو باشه و در کنار اون به کار آموزشی - فرهنگی - مذهبی هم انجام شده باشه.. حالا این مثال رو از این جهت عرض کردم تا بدونیم که برای بسترسازی و بهینه سازی (و آماده سازی) زندگی روستائی مطابق نیاز امروز، می بایست از طرحهائی بسیار پیشرفته تر و نیرومندتر استفاده می شد.

پایان فایل صوتی شماره پنج

۶. تمرکززدائی - فایل صوتی شماره شش (متروپلیزم؛ شخصگیری و مالکیت فردی)

خب، به سؤال اساسی هست که اینجا باید به اون پاسخ بدیم:

می پرسن که چرا ما متوجه این موضوع نشدیم که کالاها - یا اساساً کمیت های - فی الذات صاحب ارزش که تامین نیازهای اساسی و حیاتی انسان رو برعهده دارن به ظاهر بی ارزش قلمداد شدن و کالاها و کمیت های فی الذات فاقد ارزش که هیچ ارتباطی با نیازهای حیاتی و اساسی انسان ندارن (نظیر همون لاکچریها و زینتی و زیور آلات و سایر اسباب و آلات قرطی بازیها و غیره) صاحب ارزش و بها شدن!؟

پاسخ به این سوال ۲ بخش هست؛

دلیل اول (برای اینکه اکثریت جامعه امروز ما در زندانی متولد شد و رشد و نمو پیدا کرد بنام متروپل (و همچنین عصر و دنیائی جدید)، که این معضل در اونجا یک قانون بوده...!!!)

فرضاً ما از زمانیکه چشم باز کردیم، دیدیم که آب و نون و خورد و خوراک و غیره ارزون هست (نسبت به سایر اقلام) ولی زمین گرون هست، جواهرات گرون هست، لوازم خونگی گرون هست، و غیره و غیره..

دلیل دوم (و دلیل دوم اینست که ما با بحران مواجه نشدیم (منظور بحران فراگیر نظیر جنگهای جهانی هست) و در شرایط امن و امان بسر می بردیم.. و همونطور هم که در قسمتهای ابتدائی همین سری فایلهای صوتی اشاره کردیم یکی از معدود ویژگیها و نتایج مثبت بحران و شرایط حادثه اینست که به بیداری و آگاهی نوع انسان منجر میشه و انسان رو متوجه ارزشهای حقیقی میکنه..

اما پردازیم به ادامه مبحث تمرکززدائی؛

یکی دیگه از مواردی که می تونست در بحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) کمک حال ما باشه "مبارزه با شخصگیری و مالکیت فردی" بود..

البته این پدیده شخصگیری و مالکیت فردی یک مبحث بسیار گسترده ای هست که ما سعی می کنیم در اینجا به شکل خلاصه و کوتاه اشاره ای مفید به اون داشته باشیم که کفایت کار مارو بکنه..

بینید دوستان!.. ما در توضیح "مقابله با شخصگیری" می تونیم خدمت نظام وظیفه رو مثال بزنین؛

شما وقتی به خدمت نظام میرید همون روز اول به شما خیلی قاطعانه میگن که اینجا شخصگیری وجود نداره..

مرام شخصگیری رو بگذارید پشت در پادگان و باید داخل!..

خب اینطور مسائل اوایلش سرباز جماعت رو خیلی اذیت میکنه و عذاب میده، به این دلیل که یک سری آزادیهای نامشروع و یک سری آزادیهای ناشایسته و نابایسته که اصلاً اسمش رو آزادی همیشه گذاشت، نوع انسان تربیت شده و ثمره متروپل رو گستاخ بار آورده.. خب ما در معضل متروپلزم با بحث شخصگیری و مالکیت فردی به شکل بسیار گسترده ای مواجه هستیم.. جسارتاً فرد یا افراد هر غلطی که دلش بخواد میکنه، هر خلافی رو انجام میده و اسمش رو میذاره آزادی! درحالیکه زیاده خواهی هاش محیط زیست و حیات و بقاء زمین و سایر موجودات رو با مخاطرات جدی مواجه کرده.. اعتراض هم که بهش میکنی یا با مشت و لگد جوابتو میده و یا میگه انسان آزاد آفریده شده!! یکی از معضلات و مضرات بزرگ مبحث شخصگیری و سایر آزادیهای فردی همین هست.. کافیه که یه مقدار هم انسان فاقد جنبه باشه و فاقد تربیت و آموزش صحیح باشه اونوقت راه میفته و محیط زیست رو به لجن میکشه، جنگلها رو آتیش میزنه، دریا و آبها رو آلوده می کنه و میگه مال خودمه و حق استفاده از سهم خودم رو که دیگه دارم! طرف چون تصور میکنه که مالک هست و مال خودش هست، میتونه اونو نابود کنه و از بین ببره.. شما بچه ات هم مال خودت هست، آیا میتونی بکشیش!!؟ نه..

خب شما مسلماً شاهد بودی که افراد فرهنگ آپارتمان نشینی نداشته بعدش از اونطرف رفتن ۴۰-۳۰ واحد آپارتمان قوطی کبریت ساختن و یه اُمت رو چپوندن توش!! بعدش نتیجه چی میشه؟!.. اینکه دائماً در جنگ و دعوا و ستیزه هستند.. چرا؟! چون ریشه اصلی اون همین بحث شخصگیری و مالکیت فردی هست..

طرف نمیتونه این رو درک کنه که نگهداری و حفاظت از یک ملک مشاعی، بحث شخصگیری و مالکیت فردی رو برنمی تابه.. طرف قادر نیست بپذیره در جائیکه پای منافع عام و مالکیت عام درمیون هست باید پا روی خودش بذاره و شخصگیری و مالکیت فردی رو رها کنه و بگذاره کنار..و غیره.

البته ناگفته نمونه که یه بخشی از جاذبه های متروپل، همین بحث گستردگی اون و هرکی به هرکی بودنشه که وقتی بحث شخصگیری و مالکیت فردی هم به اون اضافه میشه و روی اون سوار میشه، یه معجون عجیبی و یه ترکیب عجیبی رو بوجود میاره و افراد هم خواسته و ناخواسته درگیر معضلات این گردباد میشن!.

به هرجهت ما خیلی پیش از این می بایست مالکیت فردی و این به ظاهر آزادیهای فردی رو محدود می کردیم و با شخصگیری و روحیه سرکش شیطانی نهان شده در درون انسان عصر جدید، به مقابله برمی خواستیم اگر که واقعاً مصمم بودیم که گره متروپلزم رو باز کنیم و با تمرکزگرائی مبارزه کنیم.

(بکوییم و بسازیم.!!!)

یکی دیگه از راهکارهای تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) که در اینجا باید بهش اشاره کنیم "جلوگیری از سرازیر شدن سرمایه ها به داخل متروپل" بود!

یه مثال میزنم ؛

خب یه سری افرادی بودن از میان بچه های قشر تحصیلکرده و فرهنگی که بنده شخصاً مشاهده می کردم که بمحض اینکه از دانشگاه فارغ التحصیل می شدن میگفتن که ؛ خب! حالا دیگه بریم بکوییم و بسازیم!!
این بچه های فرهیخته رویکردشون، دیدگاهشون، و ذهنیتشون شده بود همین "بکوییم بسازیم!"
(منظور اینکه سرمایه ای دست و پا کنن و برن کار ساخت و ساز ملک انجام بدن .. حالا یا ملک و زمین پدری داشتن یا اینکه میرفتن مشارکت می کردن و یا اینکه ملک کلنگی و زمین می خریدن و خودشون دست به کار می شدن!)

این "بکوییم بسازیم" یه مقطع زمانی تکیه کلام خیلی ها بود و ورد زبون جماعت کثیری شده بود ... تبدیل به یک شعار شده بود ... و راهی بسوی آمال و آرزوها بود!!

و این شدت علاقه و اشتیاق بدین علت بود که "بکوییم بسازیم" پول توی جیب اینها وارد می کرد.. و سرمایه هاشون رو به شکل عجیب و غریبی افزایش می داد.

"بکوییم بسازیم" کار رو به جائی رسوند که پزشک مملکت به جای اینکه دغدغه اش علاج و درمان بیمارانش باشه، رفته بود سرمایه گذاری کرده بود در پروژه های ساخت و ساز که از غافله سرمایه داری عقب نمونه..

این هیولای ساخت و ساز تبدیل به بیزینس ارشد کشور شده بود..

همون سالها که این فتنه بکوییم بسازیم پا گرفته بود و سالهای آغازینش بود، بنده در کارخانه ای کار می کردم که بسیار معظم بود و درآمدش هم عالی بود و سودآوری خوبی داشت.. اما شخصاً می دیدم که صاحب کارخونه اونظوری که باید و شاید برای مجموعه دل نمی سوزونه و زیاد به اونجا توجهی نمی کنه و گویا اونجا رو به حال خودش رها کرده..

گهگاهی هم به کنایه می گفت ؛

این کارخونه خودش خودش رو سرپا نگه می داره و نون خودش رو در میاره چه من بالاسرش باشم و چه نباشم..!!!

ما به ایشون متناوباً عرض می کردیم که آقای فلانی؛ اینجا پتانسیل خیلی بالایی داره و میتونه خیلی خیلی بیشتر از این صحبتها برای شما و خانواده محترم درآمدهائی داشته باشه و بهتون سود و منفعت برسونه.. چرا یه بازنگری و تغییر و تحول اساسی در کارخونه انجام نمی دید؟!

صاحب کارخونه یه روز بنده رو کناری کشید و گفت :

آقای مهندس زیاد خودتو درگیر این موضوع نکن چراکه من و کل خانواده، درآمد اصلیمون جای دیگه ای هست و حواس ما کلاً جای دیگه ای (از جهت کاری و درآمدهائی) متمرکز هست نه اینجا!!

به ایشون عرض کردم که؛ جسارتاً می تونم بپرسم که محل کسب درآمد اصلی شما کجا هست؟!

اون بزرگوار پاسخ داد: من درآمد اصلیم از محل ساخت و ساز تامین میشه و اخیراً یه شرکت ساختمانی هم تأسیس کردم و این کارخونه دیگه محل امرار معاش و مرکز اصلی فعالیت من نیست و اینجا رو گذاشتم باشه که مُشتی کارگر نون بخورن و از کار بیکار نشن.. و ادامه داد : من زمانیکه پی بردم درآمدم از بساز و بفروش دهها برابر درآمد سالیانم از این کارخونه هست، جمع کردم و رفتم توی کار ساخت و ساز و سرمایه اصلی خودم رو اونجا متمرکز کردم و الی آخر...

حالا این مورد و مثال خیلی جزء بود، اما شما در یه مقطعی از زمان خودت به عینه می دیدی که هرکس در هر پوزیشنی (موقعیتی) صاحب سرمایه بود، لاقل یه بخشی از اون رو برده بود در کار ساخت و ساز.. چرا؟! برای اینکه سودآوری اعجاب آوری داشت...!

طرف یه میلیارد میذاشت وسط و دو-سه سال بعد ده میلیارد برمی داشت...!!!

(منظور سرمایه گذاری در کار ساخت و ساز هست)

خب حالا سؤال اینجا بود که؛ آقا جان شما اگه می خواستید که جلوی سرمایه داری رو نگیرید .. اگه دوست نداشتید که با امپریالیسم و کاپیتالیسم مبارزه کنید و جلوی زیاده خواهی بایستید.. و اگه اراده کردید که برای خوشایند ملت بهشون اجازه بدید که سرمایه هاشون رو افزایش بدن و کیف کنن، چرا این جریان رو هدایت نکردید بسمت کشاورزی-دامپروری-مرغداری-باغداری-پرورش طیور و ماکیان و ماهی و زنبور و غیره و غیره!!؟

چرا اینکارو نکردید تا در ازاء افزایش ثروت صاحبان سرمایه لاقل تولید معیشت هم رونقی بگیره!!؟

چرا پایه و اساس نظام سرمایه داریتون رو براین مبنا قرار ندادین تا در قبال افزایش ثروت صاحبان سرمایه ، آب و نون و رزق و روزی ارزون تری هم لاقل گیر ملت بیاد!!؟

چرا سرمایه ها رو به اون مسیر هدایت نکردید تا جریان سرمایه داری سبب تولید رزق بشه و سبب آبادانی و سلامت محیط زیست باشه؟!

چرا اومدید و جریان سرمایه داری رو به سمتی هدایت کردید که به جز بلعیدن منابع و آلودن محیط زیست با غبار مرگبار سیمان و بتون و سایر مصالح ساختمانی و افزایش جمعیت و تراکم متروپل ثرواثر دیگری نداشته باشه مگر برای صاحبان ساخت و سازها؟!

همان کسانی که در ازای یک سرمایه گذاری اولیه و چندتا ساخت و ساز از راه فروش و اجاره ملک به ثروت انبوه میلیاردی می رسند و یک درآمد لاینقطع و لایتوقف به جیب اونها سرازیر میشه..!!
پاسخ این هست :

ما باید بدونیم که پانداز این مجلس یعنی ابلیس-یهود ، این آزادی افزایش سرمایه رو در جهتی که خودشون میخوان تعیین می کنن و این سوبسید پنهان رو در جایی خرج می کنن که اهدافشون تعیین بشه، یعنی گسترده تر شدن متروپلها - تراکم جمعیت - تخریب محیط زیست!

(بفرض مثال ، نظام اقتصاد جهانی - که ۹۵ درصد آن در اختیار یهود هست- به سران کشور ایران میگه که ما نفت و سایر محصولات شما رو به شرطی خریداری می کنیم که سهم خودتون رو بردارید و الباقی پول حاصل از این معامله رو در جایی که ما میگم خرج کنید و کاری که ما میگم با اون پول انجام بدیددر غیر اینصورت معامله با شما فسخ خواهد شد..!!!!!!)

پس یکی دیگه از راه کارهای تمرکززدائی(مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) این بود که با چنین جاذبه های شیطانی و سود آوری های اهریمنی به شدت مقابله می شد.

فرضاً دولت مرکزی می تونست ساخت و ساز داخل متروپل رو مستقیماً تحت اختیار و کنترل خودش گرفته و نظارت بلاواسطه و مستقیم داشته باشه.. و مالکیت افراد داخل متروپل یا متروپلنشینان حالت استیجاری و سرقفلی داشته باشه .

ما موظف بودیم که بدونیم ساخت و ساز برپایه نیاز صورت میگیره اونم در یک اِشل و الگوی متعارف و با سودآوری متعارف، نه اینکه ابزار افزایش سرمایه جماعتی بشه به قیمت هرج و مرج اقتصادی و بدبختی جماعت عظیم دیگری!.

مالکیت زمین همواره باید متعلق به کسانی باشد که از داخل اون زمین روزی و معیشت و یه چیز به درد بخور برای تامین زندگی آدمیزاد تولید بکنن (به تولید معیشت کمک کنن)..

در خاطر هست که یه زمانی به ما می گفتن که در هلند اگه گل‌های جلوی باغچه یا گل‌دانه‌های درب منزل و آپارتمان ملت خشک شده باشه یا خوب محصول نداده باشه، مشمول جریمه میشن! (در کشور هلند پرورش گل - خصوصاً گل لاله - و صادرات اون در ردیف تجارت های ارشد و کسب درآمد های ملی رده اول هست)

این موضوع بدین مفهومه که هر خانه و آپارتمانی در هلند محل تولید و درآمدزایی ملی بوده و همچنان هست.. پس می بایست اون یک تکه زمین کشاورزی تحت تملک افراد باشه و سند مالکیت براش صادر بشه چراکه همون زمین بود که از درونش تولید رزق و معیشت صورت میگرفت و همچنین سایر اراضی با اهداف فعالیت‌های دامپروری و باغداری و مرغداری و سایر فعالیت‌های مشابه قابل ارزش و صاحب ارزش، اونم بدون اینکه اجازه تغییر و تبدیل کاربری می دادن تحت هیچ شرایطی..

قطعاً می بایست که داخل متروپل دولت موجر و متروپل نشین مستاجر می شد تا فاکتور شخص‌گیری و مالکیت فردی فرصت و اجازه برپائی چنین آشوبی رو پیدا نمی کرد...

و مالکیت فردی و تاخت و تاز در عرصه شخص‌گیری هم فقط باید به بحث تولیدی اونم تولید رزق و معیشت اختصاص پیدا می کرد!

۷. تمرکززدائی - فایل صوتی شماره هفت (اعتنا و اعتبار به مشاغل صاحب ارزش)

خب یکی از مواردی که به شکل اتوماتیکمان با بحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) مترادف و هماهنگ بود، بحث اعتبار بخشیدن، ارزش گذاشتن، ارج نهادن و اولویت دادن به یک سری از مشاغل صاحب ارزش (ارزش واقعی) بود..

همونطوریکه قبلاً هم اشاره شد، ما سه دسته از مشاغل ارزشمند رو داشته و داریم که بعنوان رکن شناخته میشن :

مشاغلی که با " معیشت - سلامت - تربیت " نوع انسان سروکار دارن..

مشاغلی که با معیشت سروکار دارن نظیر دامداری/باغداری /کشاورزی/زنبورداری/پرورش ماهی و مرغ و سایر ماکیان و غیره ..

مشاغلی که بحث تربیتی رو شامل میشن نظیر اساتید / معلمان/آموزگاران/مدرسان/روحانیون/استادیاران و جمیع کسانی که در فاز تربیت نوع انسان از کودکی تا کهنسال مشغول تلاش و فعالیت هستن..

و مشاغلی که با سلامت انسان سروکار دارن نظیر پزشکان/پزشکیاران/پرستاران/بهبوداران/داروسازان/ و سایر متخصصان در امور سلامت و بهداشت جامعه و تمامی کسانی که در زمینه سلامتی نوع انسان و ارتقاء آن خدمات رسانی میکنند و فعال هستن..

اینها عمدتاً همان ۳ دسته مشاغلی هستن که بعنوان مشاغل -فی الذات- صاحب ارزش شناخته میشن و مکرراً نیز از سوی اینجانب در سلسله مقالات به آنها اشاره شده.

خب وقتی که به مشاغل این ۳ گروه و صاحبان آنها، از سوی متولیان اداره امور مملکتی اعتنا می شد و اعتبار ویژه ای بخشیده می شد به گونه ای که اونها بالاترین دستمزدها رو می گرفتن و مورد توجه خاص و عام قرار می گرفتن، می تونستن در بحث تمرکززدائی -ولو به شکل غیرمستقیم- تاثیر داشته باشن..

در بحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) ما می بایست میومدیم و مشاغل فاقد ارزش رو از مشاغل صاحب ارزش جدایی کردیم و بعد مشاغل صاحب ارزش رو می بردیم در اولویت..

بعنوان مثال وقتیکه کشاورزی و زراعت و باغداری و دامپروری و مرغداری و زنبورداری و سایر فعالیتهای تولیدی مرتبط با معیشت در اولویت قرار می گرفتند و صاحبان این دست مشاغل از پرداخت مالیات معاف می شدند و بعنوان صاحبان درآمدها و مزایای بالا در جامعه شناخته می شدند، به دنبال اون خیلی از افراد به مهاجرت معکوس تشویق شده و به روستاها بازمی گشتند..

فرضاً میتونستن طرحهای تشویقی در نظر بگیرن که مسافرتهاى خارج از کشور - زیارتی و سیاحتی - و صدور ویزا به همین منظور در اولویت صاحبان این ۳ رسته و دسته از مشاغل است و غیره و غیره..!

یا مثلاً هنگامیکه پزشک مملکت ما می دید که در ازای ارائه خدمات و انجام وظیفه در مناطق روستائی و یا مناطق محروم، چندین و چند برابر دستمزد و خدمات جانبی و مزایای بیشتری دریافت میکنه نسبت به کار و فعالیت داخل متروپل، دیگه لزومی نمی دید که خودش رو به آب و آتش بزنه تا در فلان محله لاکچری و اشرافی نشین تهران مطب دایر کنه..

و چنین رویکردهائی به خودی خود سبب مهاجرت معکوس می شدن چراکه نه تنها اون گروه آموزگار-دانشمند-پزشک و غیره و همچنین وابستگان اونها از متروپل خارج میشدن بلکه افرادی رو هم که علاقمند به استفاده از اونها و خدمات اونها بودن رو همراه خودشون به بیرون می کشیدن ولو برای همون بازه زمانی کوتاه مدت که به خدمات اونها نیاز داشتن.. و این تاکتیک خودش به تنهائی در پراکندگی و تمرکززدائی بسیار مؤثر می بود..!

پایان فایل صوتی شماره هفت

۸. تمرکززدائی - فایل صوتی شماره هشت (اثر بومی سازی)

خب از دیگر موارد که بعنوان گزینه تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) می تونست بهش توجه بشه، "ارائه راهکارها و سیاستهای حمایتی از پدیده بومی نشینی" بود..!

بفرض اولویت سکونت و همچنین استفاده از امکانات رفاهی و معیشتی و سایر خدمات هر منطقه، متعلق به سکنه بومی همون منطقه می بود.

البته بومی سازی می بایست در همه زمینه ها انجام می شد و نه تنها در یک مورد خاص..

بعنوان مثال در قدیم مقاطع تحصیلی در خیلی از روستاها تا پایان دبستان بود و برای تحصیل در مقاطع بالاتر، دانش آموزان و خانواده آنها ناگزیر می شدن که به دهستان ها و یا شهرها که مقاطع بالاتر تحصیلی رو داشتن مهاجرت کنن و این یک مورد مثال بسیار ساده بود. و مشابه این مثال در خیلی از موارد دیگه هم وجود داشت :

از خدمات پزشکی-درمانی گرفته تا سایر موارد مرتبط با رفاه و ایمنی و ارتباطات و سایر تسهیلات و خدمات و غیره و غیره که افراد روستانشین رو مجبور می کرد برای استفاده از چنین امکاناتی که در روستا نبود به مراکز مهاجرت (یا مراجعه) کنن که اون خدمات رو ارائه میدادن..

پس فقدان امکانات به صورت اتوماتیک تبدیل میشه به عامل (یا عواملی) برای مهاجرت به شهرها و مناطق دارای امکانات..

خب حالا شما بیا و تصور کن که خیلی از همین مناطق فاقد امکانات روز، به شکل طبیعی دارای یک سری داده ها و جاذبه ها و امکانات الهی هستن نظیر دریاها-دریاچه ها- کوهها-رودها- مراتع سرسبز-جنگلها و بسیاری از جاذبه های دیگر...

یکی از راهکارها این بود که از جاذبه های خدادادی هر ناحیه ای استفاده می شد در مسیر جذب امکانات روز همانند امکانات تحصیلی، ارتباطی، رفاهی، درمانی و غیره و غیره برای همان منطقه (یا ناحیه)... یا از دیگر موارد مشابه این رویکرد که میشه بهش اشاره کرد، استفاده از منابع بومی (مثال نفت و گاز و معادن و سایر) و استعدادهای بومی (ریسندگی/بافندگی/نقاشی/سفالگری/ و سایر) هر منطقه ای در جهت توسعه و بهبود کیفیت زندگی اهالی و ساکنان همون منطقه بود.. به بیان ساده تر درآمد هر منطقه ای خرج خودش می شد و همچنین امکانات هر منطقه ای تنها متعلق به سکنه بومی همون مناطق می بود..!

حالا شما علاقمند بودید که از دریا استفاده کنید، پس می باید عوارض سنگین سالیانه به مناطق ساحلی می پرداختید تا بتونید از چیزی که متعلق به شما نیست استفاده کنید، و اون عوارض پرداختی از سوی شما نیز می بایست صرف پاکسازی، بهسازی محیطی و بهبود شرایط زندگی ساحل نشینان می شد..

درواقع شما مالیات استفاده از دریا رو به جیب ساحل نشینان واریز می نمودید! شما میخواستی ساکن یه منطقه کوهستانی / کویری / جنگلی / مراتع / رودخانه ای / دریاچه ای و و غیره باشی و در اون مناطق خوش نشین ویلا و ساختمان مسکونی داشته باشی، پس می بایست عوارض و مالیاتش رو می پرداختی تا صرف بهبود کیفیت زندگی ساکنان بومی همون مناطق می شد.. و غیره و غیره!

بعنوان مثال در ایالات متحده در سطح کلان و ایالتی، قسمتی از منابع و ثروتهای خدادادی هر ایالتی رو خرج امور همون ایالت و مردمانش میکنن.. حالا یه جایی مثل تگزاس و آلاسکا نفت و گاز داره.. یه جایی معادن داره.. یه جایی دیگه منابع معدنی داره.. مناطق دیگه ای خوش آب و هواست و جاذبه های توریستی فراوان داره.. و غیره و غیره!

در یه مقطع زمانی ایالات نوادا به این موضوع اعتراض کرد و گفت که ۹۰ درصد از اراضی ما بیابان برهوته، پس تکلیف ما چی میشه!؟

برای همین اومدن و اجازه دادن که ایالت نوادا معاف از مالیات ملی و پایتخت اون (یعنی شهر لاس وگاس) تنها مرکز مجاز به انجام بازیهای قمار در آمریکا باشه تا بدین ترتیب شرایطی رو در جهت ایجاد درآمد برای ایالت نوادا فراهم کرده باشن!

ولی در کشور ما ۹۰ درصد امکانات از هر حیث در تهران متمرکز در حالیکه ۹۰ درصد منابع نفت و گاز ما در جنوب کشور واقع شده.. حالا شما خودت شخصاً برو و شرایط زندگی مردم آبادان و اهواز و خرمشهر و سایر مناطق جنوبی کشور رو با چشم خودت ببین..!!!

پس از همین موضوع ما می تونیم نتیجه گیری کنیم که از "فرآیند بومی سازی" بعنوان فاکتور بسیار مهمی در تمرکززدایی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) می تونست استفاده و بهره برداری بشه.

اما یکی دیگه از وظایف مهم دولت در همین راستا(در راستای بومی سازی)این بود که باید میومد و الگوئی طراحی می کرد تا هرکس ریشه و شجره در هرمنطقه ای داشت موظف می شد که برگردد به همون منطقه و ارائه خدمات بده به مردم همشهری و هم ریشه ای و هم طایفه ای خودش و امکانات روهم همراهشون می فرستاد..

و التزام به رعایت این الگو و دستورالعمل می بایست همگانی می شد و فی الواقع ملت رو مجبور به انجام چنین کاری می کردن، ولو شده برای یک مدت معین.. مثال همون طرح پزشک مناطق محروم که یک دوره ۴ ساله الی ۷ ساله هست برای پزشکان فارغ التحصیل که موظف هستن در مناطق محروم و یا غیر شهری و غیر مراکز استانی خدمت کنن..

باید اشخاصی که میومدن داخل متروپل و از امکانات و خدمات استفاده میکردن و دارای تحصیلات عالیه یا تجارت ها و بیزینس های عالیه می شدن و یا سایر مهارتها و توانائی ها، اینها رو بایست مجبور می کردن که برگردن و در منطقه خودشون مشغول به کار بشن.. برای چی!؟

برای ارائه خدمات و ارتقاء سطح زندگی همولایتی های خودشون.

دولت باید اینها رو مجبور می کرد تا یادبگیرن که نباید از اصل و ریشه خودشون فرارکنن و از اصلیت خودشون پنهون بشن..!

فرضاً شخصی اصالتاً از اهالی شریف منطقه سیستان و بلوچستان بوده که اومده تهران یا در تهران متولد شده و یه نسل هم در تهران زندگی کرده و تحصیل کرده و حالا پزشک شده اما می بینی که میخواد از شجره خودش فرار کنه .. میخواد شجره خودش رو پاک کنه .. و اینقدر از اصالت خودش وحشت داره که حاضر نیست پذیره خاستگاهش کجا بوده..

و این موضوع(فرار از هویت) برای ملت ما بسیار بد و شرم آور بود و اصلاً درشأن مردم ما نبود...!

و این طرز تفکر و دیدگاه "بچه تهرون" بودن ، باید طی این ۴۰ سال اصلاح می شد..!

باید آموزش داده می شد (هویت بخشی می شد) تا اون فردی که اهل سیستان و بلوچستانه / اهل خراسانه / اهل آذربایجان / اهل کردستانه / اهل لرستانه / اهل خوزستانه / یا اهل هرکجای دیگه ایرانه و در مقطعی از زمان اومده داخل متروپل(تهران) و خدمات و امکانات گرفته و رشد کرده و به درجاتی رسیده، برمی گشت و منطقه خودش رو پشتیبانی می کرد..!

ملت خودش هم باید به این موضوع توجه می کرد.. و باید واقع بین می بود ؛
حالا شما رفتی و یک نسل در منطقه ای دیگه زندگی کردی یا در پایتخت بودی و امکاناتی گرفتی و استفاده کردی
و به درجات و مراتب عالی هم رسیدی، اما باید این رو در نظر می گرفتی که متعلق به اون سرزمین نیستی..
و باید میدونستی که اون سرزمین هم سکنه بومی خودش رو داره و شما با اومدن به اونجا هم برای اونجا ایجاد
مزاحمت می کنی و هم جای اونها رو تنگ می کنی و هم خودت رو به دردسر میندازی و هم مملکت رو فلج
میکنی..!

حالا فرضاً اشخاصی خیلی علاقمند بودن که در منطقه غیربومی خودشون فعالیت کنن، اشکالی نداشت مشروط به
اینکه ازشون مالیاتهای سنگین چندین برابری اخذ می شد و به سکنه بومی منطقه مزبور بعنوان حق الاجاره پرداخت
می شد یا اینکه در جهت تامین رفاه و امکانات همون منطقه استفاده می شد و تخصیص داده می شد..
یا مثلاً هموطنی که از شهر بوشهر اومده و تهران پزشکی یا مهندسی و غیره خونده و همینجا مونده ، می بایست
توسط سازمان نظام پزشکی - نظام مهندسی و سایر نهادها، مجوز فعالیتش لغو می شد و اجازه کار ازش گرفته
می شد تا ناگزیر به موطن خودش بازگشت می نمود و به هموطنان بوشهری خدمات رسانی و خدمتگذاری می کرد
و یا سایر مردم مناطق محروم جنوب کشور که در همسایگی استان بوشهر قرارداشتن.. و چنین رویکردی می بایست
در تمامی صنوف و مشاغل دیگر هم به موقع اجرا گذاشته می شد..!

ایجاد محدودیت تردد و منطقه بندی :

یکی دیگه از مواردی که می تونست در تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) بسیار مفید و مؤثر واقع بشه،
همین مورد "ایجاد محدودیت تردد و منطقه بندی" بود.. که این مورد ویژه شهر تهران و شهرهای به بزرگی اون بود
که البته در اشل کوچکتر هم می شد برای سایر شهرها نیز از اون استفاده بشه و در جاهای دیگه هم کاربرد
داشته باشه..

حالا نکته ای که اینجا بسیار جالبه اینه که ما الان دقیقاً عکس این مورد رو می بینیم که در تهران داره اتفاق میفته:
اومده و خطوط مترو رو ایجاد کرده که طرف با ۴۰ دقیقه - ۵۰ دقیقه طی مسافت خودش رو از هر گوشه شهر به
گوشه دیگه شهر می رسونه یا به هر نقطه دیگه ای که اراده کنه.. و قص علی هذا..!

شما آگه خاطر تون باشه، در زمان تحصیل به دانش آموز وقتی اول سال تحصیلی به صندلی یا نیمکت رو برای نشستن انتخاب می کرد تا آخر سال باید همون جا می نشست و تغییرش هم نمی داد، یعنی اجازه نمی دادن بهش که جاش رو تغییر بده.. مگر حالا موارد استثناء و یا اینکه دلش برای تغییر جاومکانش نزد مدیر و معلم و ناظم موجه می بود.. حالا به همچین رویکردی می بایست به شکل بسیار گسترده در جامعه اجرا می شد تا جلوی هرج و مرج و تمرکزگرایی گرفته می شد و باهاش مقابله می شد..

و مورد محدودیت تردد و منطقه بندی که بهش اشاره شد در راستای همین رویکرد هست.

حالا به سری افراد میگن : آقا مگه پادگانه ؟!!

بله پادگانه!! و باید پادگان می بود و می شد تا وضع جامعه به شکلی که امروز با اون مواجهیم، در نیاد!! ما با امثال ملت ژاپن و ملت آلمان از زمین تا آسمون فرق داریم... و برای امثال ملت ما حتماً باید از یک رویکرد نظامی-پادگانی استفاده می شد، و یک دیکتاتوری صالح و نرم اعمال می شد تا وضع به شکل امروز نشه!! چرا خود همین مردم بعد از ۸۰ سال آرزوی امثال رضاشاه ها و بازگشت رضاشاه رو دارن!! بدین علت که خودشون رو بهتر از هر کسی میشناسن.. یعنی هر کسی خودش رو بهتر از دیگران میشناسه!..

علی ایحال.. بگذریم که بحث راجع به این مسائل نیست (فعلاً البته)!!!

یکی دیگه از موارد و طرحهایی که در بحث تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرایی) می تونست ازش استفاده بشه، طرح "توقف تولید خودرو و اعمال محدودیت برای حرکت خودروها" بود.

فرضاً طرحی باید اجرا می شد که هر خانوار فقط اجازه استفاده از یک خودرو و وسیله نقلیه رو پیدا می کرد و پیموازات اون استفاده از طرح زوج و فرد دائمی و سایر طرحهای مشابه که می تونست کارگشا باشه..

از طرفی هم باید جلوی تولید خودروی بی کیفیت گرفته می شد و همچنین واردات خودروی بی کیفیت نیز متوقف می شد.. و طرح هایی تدوین و تصویب می شد که خودروهای با کیفیت / کم مصرف / ارزان و به صرفه / آنهم به تعداد محدودی (یعنی همان طرح هر خانوار فقط یک خودرو) تولید و یا وارد می شد و در کنار آن تمامی خودروهای فاقد کیفیت و پرمصرف از چرخه خارج می شد..

در حاشیه -

یه دوستی تعریف می کرد که ؛

یک شرکت موتوری-خودروساز آمریکائی حدود همان سالها که خط تولید سمند در ایران راه اندازی شد، یک شرکت خودروساز ورشکسته کره ای (یا شاید هم ژاپنی) رو با یک سوم مبلغی که ما صرف پروژه سمند کردیم، خرید و بنام خودش کرد..

و شما ببینید که طرح تولید خودروی ملی ما چه طرح شیطانی و هزینه بری بوده است که به قیمت زمین خوردن یک ملت، جیب عده اندکی رو پر از پول کرد!!!

اما در راستای طرح ایجاد محدودیتهای حرکتی و منطقه ای، فرضاً می شد با پلاک بندی منطقه ای و تخصیص پلاک اتومبیل هر منطقه برای همون منطقه، جلوی حضور اتومبیلهای متفرقه در مناطق متفرقه گرفته بشه.. و بدین ترتیب حضور اتومبیل متفرقه در هر محدوده و منطقه غیر خودی (غیر بومی) جریمه های سنگین در پی می داشت مگر اینکه علت حرکت و علت حضور در منطقه غیر بومی مشخص می گردید و توسط مامورین تایید می شد.. و سپس از اثر اجرای چنین طرحی (یا طرحهای مشابه) دیگه کسی هوس نمی کرد که از اینطرف شهر بره اونطرف شهر و دور دور کنه!!

شما اگه در همین بحث زنبورداری مطالعه بفرمائید، می بینید که هیچ زنبوری در غیر از کندوی خودش مجاز نیست که داخل بشه.. و هیچ زنبوری داخل کندوی مجاورش نمیره!!
ما اگه می خواستیم ضد تمرکز عمل کنیم و با تمرکزگرائی مقابله کنیم، باید از همین زنبور عسل الگو می گرفتیم و شیوه رفتاری اونها رو سر لوحه و سرمشق خودمون قرار می دادیم و دست به یک منطقه بندی کامل و محدودسازی جامع میزدیم...

می تونسته اونوقتی که فرصت بوده یه ناوگان حمل و نقل قدرتمند متشکل از تاکسیها - اتوبوسها - مینی بوسها ایجاد بشه تا بهانه ای هم دست ملت نمونه که وسیله نقلیه عمومی نیست و ما مجبوریم که از خودروی شخصی استفاده کنیم.. و الی آخر!

یا از دیگر طرف‌ها، سهمیه بندی کردن سوخت بود..!

فرضاً سوخت سهمیه بندی می شد و قیمت مازادش - به استثناء شبکه حمل و نقل ملی و عمومی و همچنین کارکنان دولتی - برای سایرین آنچنان افزایش پیدا می کرد که اشخاص برای موارد ضرور هم جرات استفاده از وسیله نقلیه شخصی رو پیدا نمی کردن چه برسه به اینکه بخوان راه بیفتن توی خیابون ها و دوردور کنن و یا با ماشین تک سرنشین راه بیفتن برای یه مشت کاربیخودی و خاله خانجی بازی و قرطی بازی، و غیره و گره های سنگین ترافیکی ایجاد کنن...!!!

از دیگر مواردی که میتونسته در امر تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) مفید واقع بشه، بحث اشتغال زائی توسط دولت مرکزی برای کل آحاد جامعه بود (به شیوه کشورهای کمونیستی - سوسیالیستی).. بدین ترتیب که در اون دولتها اجازه نمی دادن که کسی بیکار باشه (بیکار بشینه) و انجام کار و خدمات از سوی کل افراد جامعه برای دولت مرکزی - حالا در هر پست و مقام و جایگاهی که بودن - اجباری بود، حتی اجباری تر از خدمت نظام!

بکارگیری افراد جامعه مشابه با چنین رویکردی توسط دولت مرکزی، اونها رو موظف می کرد که در پستهای تخصیص داده شده و در مکانهای درخواست شده در وجب به وجب خاک ایران، حضور اجباری پیدا کنن.. و در نتیجه، اینگونه بکارگماری ملت سبب می شد تا از تمرکز اونها در یک ابرشهر و سایر شهرها جلوگیری بشه. اما وقتی بجای چنین رویکردی، دولت اصلاً وظیفه و تکلفی نسبت به این موضوع نداشته و ظرفیتی در نظر نگرفته و طراحیهای رو انجام نداده و همچنین شغل دولتی وجود نداشته و از طرف دیگه سود بانکی آنچنانی و همچنین راه های کسب درآمدهای آسان و ساده همگانی وجود داشته، بدیهی که بسیاری از افراد راه ساده تر رو انتخاب می کنن و مثال همون مورچه ها به دور تکه شیرینی تجمع می کنن...!

اما رویکرد دیگری که در امر تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) می تونست کارگشا باشه همانا "مقابله با طاغوت، تجمل گرائی و رقابت" بود. خب شما می بینید که عامل متروپلساز، سبکی از زندگی و رفاه رو در این ابرشهرها الگوسازی کرده که مترادف همون طاغوت و اشرافیگری و تجمل گرائی و رقابت بوده..

و این زندگی انگلی متروپلی، بقولی یه جور کلاسه.. یه جور ژسته.. همون مطلب "بچه تهرودن" که بهش اشاره کردم... بنابراین اون قشر بیچاره ای هم که ته صف بود به شکل اتوماتیکمان تلاش می نمود تا به هر ترتیبی که شده خودش رو به ته مونده این لاشه برسونه تا از غافله تمدن، تجدد و امروزی بودن عقب نمونه...!!!

و کاملاً بدیهی هست، مادام که این ساختار هرمی شکل (هرم طاغوت) وجود داشته باشه و یکسان سازی صورت نگیره و اون بحث قدیمی شمالشهری جنوب شهری و شمال کشوری و جنوب کشوری و شهرنشینی و روستانشینی محو نشه، این جریان حرکتی باطل همچنان ادامه خواهد یافت؛

روستازاده در تکاپوی شهری شدن..

شهری در تکاپوی ابرشهری (متروپلنشین) شدن..

جنوب شهری در تکاپوی شمالشهری شدن..

شمالشهری در تکاپوی مهاجرت و غیره و غیره و غیره..

و این دور باطل به خودی خود همواره یکی از عوامل ایجاد تمرکز بوده و خواهد بود.

پایان فایل صوتی شماره هشت

۹. تمرکززدائی - فایل صوتی شماره نه (جمع بندی و خلاصه بحث)

خب در پایان این مبحث که بعنوان تمرکززدائی (مقابله با متروپلیزم و تمرکزگرائی) مطرح شد، ما در یک جمع بندی کلی و به شکل خلاصه و سرفصل وار، موارد و راهکارهای که می تونستن در تمرکززدائی موثر واقع بشن رو مجدداً بهش اشاره می کنیم؛

۱. ایجاد محدودیت برای تردد افراد / منطقه بندی / بومی سازی
۲. توقف تولید خودرو / ایجاد محدودیت های حرکتی برای خودروها / محدود کردن عرضه سوخت
۳. بازگرداندن ارزش حقیقی خدمات، کالاها و محصولات صاحب ارزش / مبارزه با ارزشهای کاذب / قطع و جلوگیری از عرضه سوبسیدپنهان (سوبسیدی که برای لاکچری، زوائد و هرزه مصرفی یا مصرفگرائی عرضه می شود)
۴. یکسان سازی قیمت املاک / توقف درآمد زائی از بیزینس املاک، زمین و ساخت و ساز در کل کشور / جلوگیری از سودآوری و تجارت لاینفع (تجارتی که سودش در جهت سازندگی و آبادانی - به معنای واقعی و حقیقی آن - نبوده و عام المنفعه نیست)
۵. فراهم کردن انواع و اقسام تسهیلات کشاورزی، زراعت، باغداری، دامپروری و سایر فعالیتهای مشابه برای اقشار روستائی، بمنظور جلوگیری از مهاجرت آنها به متروپلها برای کسب درآمد
۶. جلوگیری از متروپلگرائی / محدودسازی و مسدودسازی سفر به متروپلها
۷. مقابله و مبارزه با مشاغل گم و کاذب (علی الخصوص مشاغلی که مالیات پرداخت نمی کنند) / مبارزه و مقابله با درآمدزائی کاذب
۸. مقابله و مبارزه با شخصگیری و مالکیت فردی
۹. مقابله و مبارزه با طاغوت - اشرافیگری - تجمل گرائی - مصرف گرائی - رقابت - و نمادها و سمبل های آنها
۱۰. توقف حرکت چرخ ماشین (ترکیب پیچیده و ناپیدائی که همزمان با انقلاب صنعتی متولد شد و در ازای گردش چرخهایش زمین و منابع آن بلعیده می شوند و در نتیجه آن فرزندان بنامهای صنعت، تکنولوژی و مدرنیته متولد می شوند که اثر رفتاری این فرزندان به آلودگی محیط زیست، برهم خوردن تعادل و شرایط اقلیمی و در نهایت به تخریب و نابودی زمین منجر می گردد)

موخره و حسن ختام بحث -

خب بدین ترتیب این مجموعه (که در اصل پیاده سازی یک سری فایل صوتی بوده است) نیز به پایان آمد و انشاءالله تعالی ماحصل و نتیجه آن متعاقباً همچون گذشته در قالب یک کتاب اینترنتی برای مطالعه علاقمندان عرضه خواهد گردید.

البته نوشتن این سطور از سوی این راقم در این لحظه بسیار آسان است، اما خدایتعالی خود گواه است که این مدت زمان نگارش (پنجشنبه ۳ شهریورماه ۱۴۰۱ لغایت پنجشنبه ۴ اسفندماه ۱۴۰۱) تا چه اندازه برای این بنده حقیر عذاب آور و طاقت فرسا بود.

علی ایحال خدایتعالی را شاکریم که با همه سختی ها و دشواریها، نهایتاً کار به سرانجام رسید و دهمین جلد از تالیفات نیز بدین ترتیب منتشر گردید.

اگرچه بحث ما جمع شده است و کتابت نیز به اتمام رسیده اما حیفم آمد که در خاتمه این سخن را مجدداً بر زبان نیاورم که :

سروران، عزیزان، بزرگواران، عالیمقامان، عالیجنابان!

برای نجات در جستجوی راهکار مبادید چراکه "تا شیطان نرود مشکل حل نشود...!"

الحمدلله رب العالمین

و لعنت الله علی شیطان الرجیم

یوناس الیاس خداجو - پنجشنبه ۴ اسفند ماه ۱۴۰۱ / ۲ شعبان المعظم ۱۴۴۴ / ۲۳ فوریه ۲۰۲۳ /

"سایر مقالات"

بخش دوم این کتاب، اختصاص دارد به ۳ مقاله که در ابتدای وبلاگ ؛

"apocalypsenow.blogfa.com - و اینک آخرالزمان " انتشار یافته اما تا کنون در هیچ یک از کتب

منتشره توسط اینجانب جای نداشته اند. لذا بدین ترتیب این سه مقاله را نیز در انتهای این کتاب

اضافه میکنیم تا هم فرصتی برای مطالعه آنها فراهم شده و هم به عنوان سابقه ای مکتوب باشد تا

در صورت لزوم به استناد به آنها ، این امر موجب تسهیل گردد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شوالیه سیاه - Black knight



پس (اگر می‌توانند) با نردبامهایی خود را به آسمان کشتند،
آنجا لشکری است ناچیز از چند گروه شکست خورده و به هزیمت رفته! (سوره ص - آیات ۱۰ و ۱۱)

۱- شوالیه سیاه Black Knight satellite alien (قسمت اول - شیء مرموز)

چندی قبل به شکل اتفاقی به مطلبی برخورد کردم که جالب توجه بود؛ در آنجا ادعا شده بود که یک شیء مرموز فضایی شبیه به یک ماهواره - موسوم به شوالیه سیاه - سالهاست که در مدار قطبی زمین مشغول گردش است.. و نه تنها هیچ کشوری آن را متعلق به خود نمی داند و مسئولیت آن را نمی پذیرد (چراکه عنوان می شود این شیء مرموز حتی پیش از آنکه بشر به تکنولوژی فضایی دست یابد و دربهای آسمان را بروی خود بگشاید، آنجا بوده است!) بلکه سازمانهای شناخته شده جهانی مسئول در امور هوافضا از جمله :

ESA -

NASA -

ROSCOSMOS-

نیز هیچ پاسخ روشن و توضیح قانع کننده ای درخصوص این جرم فضایی ناشناخته و کهن نمی دهند؛

<https://www.instagram.com/p/CWJ2C2rIImb/>

https://www.instagram.com/ufo10000/tv/CV5k7dgoVcO/?utm_medium=share_sheet

https://www.instagram.com/p/CXPfH_zIz61/

اما همانگونه که در مقالات مکرراً عنوان شده است؛

تا کنون اتفاقات بسیار زیادی در روی زمین و فضای اطراف آن و اعماق دریاها رخ داده و رویداد های به ظاهر شگفت و شگرفی در جریان بوده است که یا اطلاعات مربوط به آنها پنهان سازی شده و اگر هم امکان مخفی کاری درخصوص آنها وجود نداشته متولیان امور در جواب سوالات بیشمار خلق الله سکوت اختیار کرده و در اصطلاح به صحرای کربلا زده و به قولی موضوع بحث را پیچانده اند، از جمله اتفاقات و اطلاعات مربوط به اسرار مثلث برمودا و دیوار بیمنی - خطوط نازکا - پروژه آپولو ۱۸- پروژه ونرا و سیاره زهره - تاسیسات زیر دریایی منطقه گویان فرانسه (که فیلم Underwater براساس آن ساخته شده) - زیر دریایی کورسک و غیره و غیره ...

البته نویسندگانی نظیر اریک فوندنیکن (نویسنده کتاب ارا به خدایان) و چارلز بریتلز (نویسنده کتاب مثلث برمودا) در توضیح این پدیده های عجیب و غریب که از قدرت و توان بشر خارج بوده است (نظیر ترسیم خطوط نازکا و ساخت اهرام ثلاثه و سایر عجایب هفتگانه) احتمال حضور و دخالت بیگانگان و قوای غیر انسانی را در اعصار گذشته و حتی قرن حاضر ناممکن نمی دانند. اما مسئله اینجاست که آنها و سایر پیشگامان این مباحث که تریبون را در اختیار دارند، حاضر نیستند که اقرار و اعتراف نمایند که این قوای فرابشری و مافوق انسانی (یا همان بیگانگان) چه کسانی هستند و از کجا آمده اند!!!

درز اطلاعات -

هنگامیکه حدفاصل سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ میلادی (در نتیجه اختلاف درون گروهی اصحاب الشیاطین) نشت عظیم اطلاعاتی در سطح جهانی صورت گرفت (که اشخاصی نظیر جولیان آسانژ و ادوارد اسنودن از کمترین مظاهر و کوچکترین متولیان آن بودند) مشخص شد که این قوای فرابشری و این توان مافوق انسانی که مدتهای زیادی به شیطنت و شرارت در امور آدم و اولاد آدم مشغول بوده اند و همچنان هستند، کسانی نیستند به جز حضرات شیاطین لعنت الله علیه، که دستشان با اربابان مقام و ثروت (یعنی رهبران زمین در هر عصر و دوره ای از شداد و بخت النصر و نمود و فرعون بگیرد تا چنگیز و آتیلا و هیتلر و استالین.. و همچنین سایر رهبران فعلی و حال حاضر جهان) در یک کاسه است و هم پیمانان بی چون و چرای یکدیگر هستند!

۱۲۸ - انعام) ... در آن هنگام دوستان شیاطین از میان انسانها می گویند؛ ای پروردگار ما! ما (یعنی انسانها و هم پیمانانشان از گروه شیاطین) از یکدیگر بهر مند می شدیم و اینک به پایان زمان خود و اجلی که تو معین نموده ای، رسیده ایم.....

پس با نردبامهایی خود را به آسمان کشند، آنجا لشکری است ناچیز از چند گروه شکست خورده و به هزیمت رفته ... (سوره ص - آیات ۱۰ و ۱۱)

پس با توجه و عنایت به موارد فوق می توان حدس زد که این تکه آهن پاره (شوالیه سیاه) نیز، احتمالاً یکی از ابزارها و وسائل همین گروه شکست خورده و به هزیمت رفته است.



۲. شوالیه سیاه Black Knight satellite alien (قسمت دوم – ابلیس یا عزازیل!؟)



شاید مقصود و منظور از این نمادِ شیطانی
بسیار معروف (فایرفاکس) همان ماهواره
شیطانی شوالیه سیاه باشد که هزاران سال
است که به دور زمین می گردد و به
جاسوسی انسانها مشغول است

در روایاتی اشاره شده است که ابلیس لعنت الله علیه پیش از نافرمانی و رانده شدن از محضر درگاه الهی دارای مقامات و درجات عالی بود.

در آن زمان او "عزازیل" نام داشت (به برخی تعبیر عزازیل متشکل از ۲ واژه "عزاز + ایل" است که شاید معنی آن در زبان عبری "عزیز ایل" یا "عزیز خدا" باشد که احتمالاً معرب آن همان "عزیزالله" است!) عزازیل دارای سابقه عبادی بسیار زیادی بوده و همواره یکی از متعبدین بنام درگاه ایزدی به شمار می رفته است.

از حضرت امیرعلیه السلام روایت شده است که ؛

"ابلیس، شش هزارسال به عبادت حضرت حقتعالی پرداخت که مدت دوهزارسال از آن یک سجده پیوسته بوده است!"

می شود گفت که، توان و نیروی ابلیس و همچنین حوزه اختیارات او - باذن الله تعالی - از ناحیه همین کثرت عبادت وی متأثر می گردد. در روایات تصریح شده است که دامنه اختیارات و این قدرتی که ابلیس از آن بهرمنند می گردد در واقع همان مزد عبادات اوست...

آقای "ستار پور ابراهیم گلرودباری" در کتاب "دنیای مرموز جن" در صفحات ۲۹ - ۳۱ و از آنجا به نقل از تاریخ روضه الصفا، جلد یک صفحات ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ آورده است؛

از ابن عباس روایت شده که اسم ابوالجن (ابوجان یا پدرجنیان)، "سوما" است و "جان" لقب اوست. در کتاب اسفار حضرت آدم علیه السلام آمده است که اسم پدر جن، "طارنوش" بود و روزگاری که نسل او بر روی زمین زیاد شدند، خدای تعالی دینی را برای آنان قرارداد و همه آنها را به پیروی از آن مکلف کرد. طارنوش و فرزندانش، احکام شریعت را قبول کردند و به آسودگی و خوشی روزگار می گذراندند. اما پس از مدتی بنای عصیان و نافرمانی خدا را گذاشته و گناهکاری و خودبینی درپیش گرفتند... خدای تعالی نیز پس از اتمام حجت بر آنان، همه را به عذاب دردناک گرفتار نموده و هلاک گردانید به جز مؤمنان، ضعیفان و آنان که هنوز بر صراط راست و درست بودند. سپس خداوند از میان آن گروه باقی مانده شخصی به نام "حلیایش" را والی و فرمانروا گردانید و شریعتی جدید برای آنها بنا نهاد. وقتی که یک دوره دیگری را طی کردند، دوباره راه نافرمانی را درپیش گرفتند (چون اساس فکری جنیان بر شر بود) و به همین دلیل دچار خشم الهی شدند و جز عده ای که براه راست مانده بودند، مابقی ایشان به هلاکت رسیدند.

پس از آن شخصی به نام "ملیقا" حاکم آنان شد، اما پس از گذشت روزگاری آنان نیز راه ناراستان درپیش گرفتند و از این رو آنان نیز مشمول عذاب الهی شدند و جز قلیلی از آنان که صالحان و کودکان جنیان بودند، همگی منقرض شدند. اندک اندک از میان جنیان نسلهایی زیاد گردید و "هاموس" که به زیور فضل و دانش و سداد آراسته بود، حاکم جنیان شد و درطول عمرش به امر به معروف و نهی از منکر و اجرای احکام الهی مشغول بود...

اما پس از وفات هاموس، اشرار بنی جان، کفران نموده و نافرمانی کردند. خداوند رسولانی نزد آنان فرستاد ولی هرچه تلاش کردند، جنیان همچنان نافرمانی کرده و هدایت نپذیرفتند و حکمت الهی اقتضا کرد که مجدداً آنان را عذاب کند، پس گروهی از فرشتگان را به جنگ با آنان فرستاد...

در آن جنگ بیشتر جنیان کشته شدند و بقایای آنان نیز به جزایر، جنگلها و صحراها گریختند. بعضی از جنیان در این جنگ به اسارت ملائکه درآمدند که از آن جمله کودکانی بودند که هنوز به سن تکلیف و تمیز نرسیده بودند و ابلیس نیز یکی از همین کودکان بود...

وی توسط فرشتگان به آسمان برده شد و در میان آنان ماند و توسط فرشتگان رشد و نمو یافت و روز به روز ترقی کرد تا آنجا که به مقام استادی رسیده و خود معلم فرشتگان شد!!!

صاحب کتاب "کلمة اللطایف" نوشته است که مجلس وعظ و سخنرانی شیطان (که در آن اوقات "عزازیل" نام داشت) در پای عرش خداوند برقرار می شد و او بر منبری از یاقوت می نشست و علمی از نور بر بالای سر او نصب می کردند!!!

در مجالس وعظ و خطابه او چندان فرشته حاضر می شدند که تعداد آنان را جز خداوند تعالی کسی نمی دانست. شیطان، بنا به قولی شش هزار سال به طاعت و عبادت خداوند مشغول بود که از آن میان تنها دوهزار سال آن یک سجده پیوسته بود...

از سوی دیگر نیز جمعیت جنیان بر روی زمین در طی این مدت بازهم روبه فزونی گذاشت و تعداد آنها بسیار زیاد شد و بتدریج از خرابه ها و جزایر و مواضع نامسکون بیرون آمده و در سرزمینهای مسکونی و آباد سکنی گزیدند، اما بازهم از اطاعت خداوند و دین الهی دور افتادند...

آن هنگام بود که ابلیس از خداوند تقاضا کرد تا برای هدایت جنیان بر زمین فرود آید...

خدای تعالی تقاضای او را پذیرفت و شیطان با جمعی از فرشتگان از آسمان به زمین آمد و گروهی اندک از جنیان به طاعت او درآمدند، اما برای هدایت اکثریت آنان، شیطان شخصی به نام "سهلوب بن ملاتب" را مامور کرد و به نزد بزرگان آنان فرستاد. اما جنیان سرکش و طاغی پس از چندی او را به شهادت رساندند ولی شیطان از این ماجرا غافل بود...

تا اینکه مدت غیبت سهلوب طولانی گشت و یکی دیگر از پاکان جن از سوی شیطان ماموریت یافت تا برای ارشاد بسوی بزرگان جنیان رهسپار شود، اما او را نیز به شهادت رسانیدند... همچنین رسولان دیگری نیز متعاقباً ماموریت ارشاد یافته و بسوی جنیان رهسپار می شدند، اما آن ناپاکان و عاصیان همگی آنها را شهید کردند...

آخرالامر شیطان، یکی از سرداران خود بنام "یوسف بن یاسف" را به هدایت جنیان مامور ساخت و او خود را به آن قوم یاغی رسانید. جنیان قصد جان او را نمودند، اما ابن یاسف به لطایف الحیلی از چنگ آنان گریخت و خود را به قرارگاه شیطان رسانیده و صورت واقعه را به تفضیل برای او بیان کرد... شیطان نیز پس از کسب اجازه از محضر درگاه الهی، با جمعی از فرشتگان به جنگ با جنیان شتافت و طی حملاتی مکرر و کوبنده، بیشتر اهل طغیان و کافران را کشت و اندک گروه باقی مانده از جنیان نیز در عالم پراکنده شدند...

پراکندگی، اضمحلال و منهزم شدن قوای اهریمنی -

اما پس از پیش آمدن امر سجده (فرمان الهی مبنی بر سجده به آدم) و نافرمانی و سرباززدن ابلیس از سجده بر آدم و متعاقب آن رانده شدنش از آستان درگاه الهی، قوای تحت امر وی نیز دچار اختلافات درون گروهی شدند و عده ای که دارای معرفت الهی بوده و امر خدایتعالی را اصل و ذات حقیقی فرمان، و مقدم بر هر دستوری می دانستند از ابلیس کناره گرفته و به تدریج از اطراف او پراکنده شدند...

اما گروهی از آنها نیز به ابلیس اقتدا کرده و ساز مخالفت با فرمان الهی زده و بنای ناسازگاری گذاشتند. این اراذل بعدها به یک نیروی اهریمنی مبدل شدند و تحت فتنه های ابلیس خودشان بعنوان عوامل مزاحم در منظومه شمسی به ولگردی و شرارت پرداختند!

پس احتمالاً در آن هنگام بوده است که قوای جدید الهی فرود آمدند تا نیروهای سربرتاخته از فرمان الهی (نیروهای تحت امر ابلیس) را خلع سلاح نموده و فتنه ایشان را سرکوب کنند...

قوای جدید الهی (یا همان قوای جایگزین نیروهای شیطانی)، طی آن جنگ و نبرد - البته بنابر مصالح و مشایای الهی - آن قوای اهریمنی را به شکل جامع و کامل نابود نکردند، بلکه برخی از ابزار و تجهیزات آنها را برای ایشان باقی گذاشتند که احتمالاً؛

" ماهواره شوالیه سیاه که بنابر قولی مدت سیزده هزار سال است که گرد زمین می گردد، از آن جمله است "



۳. شوالیه سیاه Black Knight satellite alien (قسمت سوم – پروژه FORMAT)



اما داستان مقابله ابلیس و نیروهای تحت امرش با جنیان اشرار و کافر نهایتاً یک پیشینه ۶۰ هزارساله دارد چراکه از خلقت جنیان بیش از ۶۰ هزارسال نمی گذرد...

در روایات اشاره شده که خلقت پدر جنیان یا همان "ابوجان" به حدود ۶۰ هزارسال قبل برمی گردد! اما به نظر می رسد که پروژه فورمت – Format (یا همان پروژه پاکسازی-ایمن سازی زمین بمنظور استقرار انسان) پیشینه بسیار قدیمی تری دارد؛ "پیشینه ای به قدمت ۶۵ میلیون سال!"

تئوری آلوارز -

والتر (Walter) و لوئیس (Luis) آلوارز (Alvarez) در دهه ۷۰ میلادی فرضیه ای را در مورد چگونگی پیدایش عصر یخبندان مطرح نمودند که به "asteroid-impact theory" یا "فرضیه برخورد سیارک" مشهور شد...

آنها پیشنهاد کردند که؛ « احتمالاً در حدود ۶۵ میلیون سال قبل، بر اثر عبور یک جرم آسمانی (فرضاً سیارک یا شهاب سنگی به قطر ۱,۵ کیلومتر) از جو و برخورد آن با زمین، مقادیر بسیار زیادی گرد و غبار به هوا برخاسته و تدریجاً وارد جو زمین شده است...

و همین امر باعث شده است تا سیاره ما برای مدت چندین سال در زیر پوشش ابری ضخیم از غبار قرار گرفته و از دریافت انرژی گرمایشی و تابش نور مستقیم خورشید محروم باشد..

و بنابر همین علت دمای زمین رو به کاهش نهاده تا آنجا که منجر به آغاز و پیدایش عصر یخبندان شده است! اما با نگاهی دقیق تر به موضوع تئوری آلوارز (اصابت یک سنگ آسمانی به زمین و آغاز دوره یخبندان که منجر به انقراض نسل دایناسورها گردید) متوجه می شویم که این رویداد، هرگز یک امر تصادفی نبوده است بلکه در پشت آن اثر حضور یک هوش و ذکاوت و دقت، به وضوح پیداست!

الف - انجماد دایناسورها.

یکی از نکات قابل تامل در بحث تئوری آلوارز و انقراض نسل دایناسورها، نابودی آنها بر اثر تغییرات اقلیمی است. یعنی برخورد جرم آسمانی سبب می گردد تا زمین تدریجاً سرد شده و منجمد گردد که از پی آمد آن ۲ هدف عمده تامین میگردد؛

اول اینکه بر اثر انجماد شدید سطح زمین، آن اقلیم سبز عظیم و انبوه که با گونه انسان تناسبی نداشت از بین رفته و به جای آن اقلیم جدیدی جایگزین می گردد که متناسب با نوع انسان و سایر جانوران همراه او باشد.

دوم اینکه بر اثر این تغییر اقلیمی عظیم و گسترده منابع غذایی دایناسورها از بین می رود و موجب انقراض آن گونه جانوری خطرناک (یعنی خطرناک برای مجاورت و حضور در کنار انسان) می گردد... بدین مفهوم که دایناسورها بر اثر گرسنگی تلف می شوند. ضمن اینکه مدفون شدن دایناسورها همانند یک گنجینه در زیر برف و یخ و نقطه انجماد، سبب شد که آنها بعدها بعنوان یک منبع عظیم انرژی برای گونه انسان مورد استفاده قرار بگیرند!

ب - برخورد به دهانه آهکی خلیج مکزیک.

یکی دیگر از نکات شگفت انگیزی که آنجا وجود دارد اینست که این جرم آسمانی هنگام برخورد به زمین دقیقاً نقطه ای کارآمد را انتخاب می نماید!!!!

در آن هنگام کره زمین در زیر پوشش انبوه گیاهی قرار داشته است (اشل بسیار بزرگتری از قاره اروپای کنونی جاییکه به قول گفتمی خاک در آن موجود نیست!) و احتمالاً مناطق بیابانی همانند صحرای آتاکاما - یا صحرای نوادا - یا صحرای آفریقا - یا صحرای تاکلاما کان و غیره وجود نداشته است و زمین سرسبز و انبوه آن روزگاران از آبردرختان و گیاهان عظیم الجثه که غالباً بعنوان منابع غذایی گونه جانوری حاضر (یعنی دایناسورها) محسوب می شدند، پوشیده بود... و البته اقیانوس ها.

لذا چنانچه جرم آسمانی مورد بحث ما به نقاط دیگری اصابت می نمود، نتیجه مورد نظر حاصل نمی گردید. اما منطقه ای که برای اصابت انتخاب شد دهانه آهکی خلیج مکزیک بود که در عمق کمی در زیر سطح آب قرار داشت، و مقادیر انبوهی از آهک را شامل می شد. بنابراین در نتیجه آن برخورد مقادیر عظیمی از غبار آهک وارد جو زمین شد که مقصود مورد نظر را حاصل نمود (چونکه به دلیل ویژگی خاص عنصر آهک، این ابر عظیم آهکی در جو زمین پایدار گردیده و بسادگی فرو نشست نمود!)

از همین رو گمان میرود که رویه آستان درگاه الهی برای آماده سازی کره زمین به منظور حضور انسان دارای مراحل و مراتبی بوده است؛

بدین ترتیب که ابتداء با گسست و افراز قاره "پانگه آ" *، پیکره بندی ابتدائی و اولیه صورت می گیرد و بعدها با انقراض نسل دایناسوها، پروژه ایمن سازی برای حضور گونه ضعیف تر (انسان و سایر جانوران همراه) انجام می پذیرد و نهایتاً و در مراحل پایانی، ابلیس و گروه تحت امر او به فرمان الهی کل زمین را از حضور اقوام اشرار و کافر پاکسازی می نمایند تا بدین ترتیب زمین مهیای حضور و پذیرائی از گونه جدیدی بنام انسان شود...

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. (سوره اسراء آیه ۷۰)

"ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برترشان نهادیم."

* قاره پانگه آ -

بیش از حدود ۱۷۰ - ۱۸۰ میلیون سال قبل، کره زمین از یک خشکی و یک دریا تشکیل شده بود!.. در آن زمان یک سوم از کره زمین متعلق به یک ابرقاره یکپارچه و بهم پیوسته بنام "پانگه آ" بود.. این ابرجزیره-قاره توسط اقیانوسی بنام "تنیس" که دوسوم دیگر از سطح زمین را تشکیل می داد محصور و احاطه شده بود... بخش شمالی این ابرقاره "لوراسیا" و بخش جنوبی آن "گوندوانا" نامیده می شد.. اما از همان زمان بتدریج این ابرقاره افراز گردید و در طی میلیونها سال به ۷ بخش مجزا تبدیل شد؛

۱. قاره شمالگان (قطب شمال)

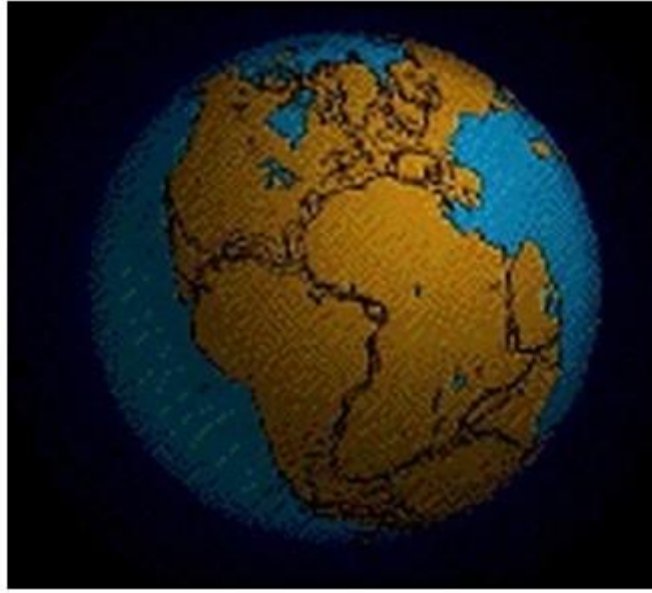
۲. قاره آمریکا

۳. قاره آسیا ۴. قاره اروپا ۵. قاره آفریقا

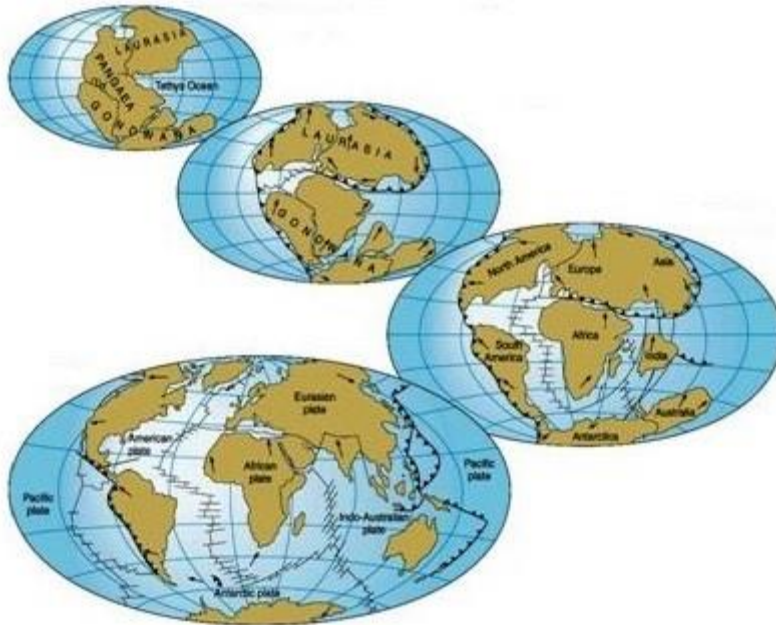
۶. قاره اقیانوسیه ۷. قاره جنوبگان (قطب جنوب)

که از این میان بخش اعظم و ظاهراً تفکیک نشده آن همان ۳ قاره بهم پیوسته اروپا - آسیا - آفریقا می باشند.

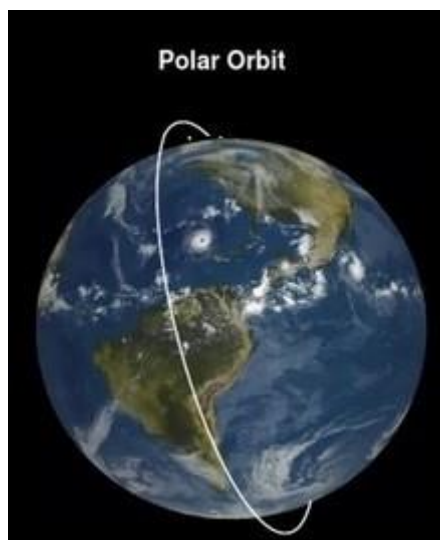
Pangaea



قاره پانگه آ و مراحل انفراساز آن



۴. شوالیه سیاه Black Knight satellite alien (قسمت چهارم - اسکنری درحال گردش در مدار قطبی)



همانطور که اشاره شد این ماهواره بیگانه (یا همان شوالیه سیاه) در مدار قطبی (یا مداری بسیار نزدیک به آن) در گردش است.. اما شاید اذهان پرسشگر و کنجکاو این سوال را مطرح نمایند که ؛ "چرا مدار قطبی!؟" پاسخ چنین است:

بدین علت که شما با اندکی دقت و توجه پی خواهید برد که یک اسکنر زمانی که در جهت عمود بر محور گردش یک جسم حرکت نماید در نتیجه آن تمامی سطح جسم مورد نظر را مساحی نموده و به شکل جامع تصویر برداری خواهد نمود؛ مشابه همان عملکرد دستگاه های ام.آر.آی و یا سی. تی اسکنر...

و این موضوع نشان میدهد که آن هوش شیطانی - اهریمنی برون زمینی کاملاً به این نکته اشراف داشته و به همین علت آن فضاپیما را که منظور و مقصود آن جاسوسی از زمین و اهل آن است، نه بر روی مدار استوایی، بلکه بر روی مدار قطبی رها کرده است!

گردش آن شیء شیطانی در مدار قطبی با توجه به گردش از راست به چپ زمین حول محور قائم خود یک حرکت ترکیبی را شامل می شود که در نتیجه آن، شیء مذکور می تواند تمامی سطح زمین را در یک بازه زمانی نه چندان طولانی، متناوباً زیر نظر داشته باشد!!!



کریستوفر نولان در سال ۲۰۰۸ فیلمی را کارگردانی کرد با نام "شوالیه تاریکی The Dark Knight!"



این فیلم که یکی از فیلمهای سه گانه بتمن به کارگردانی نولان می باشد نامش به نوعی یادآور همان "شوالیه سیاه" است...

با توجه به این موضوع که در زمان ساخت این فیلم اطلاعات مربوط به ماهواره شیطانی شوالیه سیاه به شکل جهانی افشاء شده بود، شاید این کارگردان نیز با انتخاب چنین نامی (شوالیه تاریکی) در نظر داشته تا به نوعی اذهان عمومی را متوجه این شیء مرموز و شیطانی بنماید!

ضمن اینکه با اندکی دقت و توجه شما پی خواهید برد که مدل ماشین بتمن و همچنین شئل او الهام گرفته از شکل ماهواره شیطانی "شوالیه سیاه" است!!!



تصاویری از جرم فضایی ناشناخته
(موسوم به "شوالیه سیاه")
که هینت ظاهری آن در یک نظر
به بتمن و اتومبیل او چندان بی شباهت نیست!



۵. شوالیه سیاه Black Knight satellite alien (قسمت پنجم - ماهواره سیزده هزارساله)

اما در قسمت پایانی مقاله می خواهیم پردازیم به این موضوع که ؛ این عدد "سیزده هزارسال" از کجا آمده است ! البته در اطلاعات افشا شده در خصوص این شیء مرموز (شوالیه سیاه) که روی خروجی سایت های ذی ربط قرار داشت، اینگونه عنوان شده بود که ؛ " حضور این جرم فضایی به ظاهر سرگردان در مدار قطبی نه برای عصر حاضر و این زمان است بلکه این شیء مرموز مدت سیزده هزارسال است که آنجا بوده !... "

اما جالب اینجاست که تاکنون کسی به این موضوع اشاره نکرده است که این عدد سیزده هزارسال بر چه مبنایی تخمین زده شده و یا اصلاً اساس و پایه ادعای ایشان مبنی بر اینکه از عمر این شیء فضایی سیزده هزارسال می گذرد چیست!

اما اینجانب گمان می کنم که پاسخ احتمالی چنین باشد؛

در روایات اشاره شده است که از خلقت انسان (حضرت آدم صلی الله علیه و السلام) حدود سیزده هزارسال میگذرد و از خلقت جان (پدر جنیان) در حدود شصت هزارسال !

که صد البته با توجه به اینکه پیامبر اعظم و امامان نور (اولی الامر)، سرچشمه های علوم الهی و اسرار غیبی هستند میتوان گفت که این ارقام و اعداد که در خصوص خلقت جان و خلقت انسان به ما گزارش شده از جمله بدیهیات است. .. پس پاسخ سوال این قسمت، ماحصل یک نتیجه گیری بسیار ساده خواهد بود؛

بدیهیست زمانیکه انسان با فاصله زمانی بسیار اندکی پس از آفرینش و اسکان در بهشت، به زمین هبوط کرد دشمن قسم خورده او - ابلیس لعنت الله علیه - برای جاسوسی و زیر نظر داشتنش ابزاری را تدارک ببیند... چراکه برای هر انسان خداشناس حقیقی بدیهیست که حضرت رحمان عظمته شانه و قوای الهی او برای رصد انسان و آگاهی از چگونگی احوالات او هیچگونه احتیاجی به ابزار، وسایل و مصنوعات ندارند چراکه ایشان در هر زمان و مکان حاضر و ناظرند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ وَآلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ

قال الله العلي العظيم في كتابه الكريم

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ

به اذن الله على اعلی

پایگاه اینترنتی: بنیاد حیات اعلی

برای پژوهش و تدوین و آموزش و نشر معارف الهی

الآن به وقت مکه مکرمه: روز پنجشنبه - 14:14:41 و به وقت کشور شما (بدون ساعت تابستانی)

25 جمادی الأولى 1443 هجرى قمرى - 9 جدی 9 دی 1400 هجرى شمسى - 1183 عصر صاحب الامر - 1496 میلادى محمدى - 12546 آفرینش آدم - 30 دسامبر 2021

به استناد ارقام ارائه شده از سوی
آگاهان و مطلعین (سایت حیات اعلی) از
زمان آفرینش و هبوط آدم علیه السلام
نزدیک به 13000 سال می گذرد!

پایان مقاله

سه شنبه ۱۰ اسفند ۱۴۰۰

۲۷ رجب المرجب ۱۴۴۳

۱ مارس ۲۰۲۲

حضرت علی علیه السلام (قسمت اول - رجب ، کعبه ، علی)

بنام نامی
علی اعلی
خداوند یکتا
حضرت حق تعالی:

الله جل جلاله



این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سَرِ دو جهان جمله زبیدا و زینهان شمس الحق تبریز که بنمود علی بود (مولانا)

خداوند رحمت کند بعضی از آن قدیمی ها را که برخی از ایشان تکیه کلام هایی داشتند که در نوع خود بی نظیر بود. امروز دیگر خیلی کمتر از آن گوهرهای کمیاب - یا حتی نایاب - با آن تکیه کلام های نغز و به قولی زیرخاکیشان در جامعه پیدا می شود.

سابقاً در میان رفقا و اهل محل یک "لوطی محمود" داشتیم که به قولی بچه ها گفتنی؛ آدم داش مستی و جاهل مآبی بود با یک سیبل درویشی بلند و تافته و از بالا و پایین و چپ و راست خارج از محدوده و فراتر رفته!!! آن خدایا مرز تکیه کلام بسیار جالبی داشت بدین مضمون که:

" خدا معماست و مولا علی آینه خداست "

اما این بنده ناچیز، سالها به این جمله فکر میکردم که منظور و مقصود از "مولا علی آینه خداست" یعنی چه!!؟ تا اینکه به تدریج در وسعت آگاهی و قلمرو ذهن خودم به جواب هایی رسیدم که البته و صد البته یک دیدگاه، نظر و برداشتی کاملاً شخصیت:

در روایات و تفاسیر ذیل برخی آیات قرآن آمده است که بنی اسرائیل اصرار بر امری محال و ناشدنی داشتند و آن تقاضا این بود که بتوانند خداوند تعالی را با چشم سر ببینند و وجود حق تعالی را در یک قالب مادی رویت نمایند!

آیات ۵۵ - ۵۶ سوره بقره

" و یاد کنید هنگامی را که گفتید؛

ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدای را به آشکارا ببینیم. پس صاعقه شما را فروگرفت در حالیکه می تگریستید سپس شما را پس از مردنتان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید. "

اما به گمان این کمترین، شاید یکی از اهداف حضور علی در میان خلایق از سوی حضرت الله، پیامی باشد از سوی خداوند برای آن جماعتی که تقاضای دیدار خدا را داشتند! شاید که حضرت حق با پیامی نانوشته به ایشان رسانیده است که؛

من دیدنی نیستم اما اگر میخواهید به آنچه که منظور نظر دارید پی ببرید به این مرد (علی) نگاه کنید!!! این مهم، تامل برانگیزتر و حائز توجه بیشتری می گردد هنگامیکه ما مشاهده میکنیم که خداوند تعالی، وجود مبارک

حضرت امیر علیه السلام را تحت لوای نام خویش (علی دراصل نام خداست) و در مکان خویش (کعبه بیت الله الحرام) و در زمان خویش (رجب المرجب ماه خداست) به جهانیان عرضه می نماید!

اسماء الله فراوانند آنچنان که گفته می شود خداوند صاحب هزار نام است و همچنین همه زمانها و مکانها متعلق به خداست، اما "علی - کعبه - رجب" احتمالاً در نزد خداوند متعال از محبوبیت خاص و تقرب ویژه ای برخوردار است. البته خداوند تعالی احتمالاً اینگونه منظور نظر نداشته است که بواسطه امیر مؤمنان علیه السلام این سه (علی - کعبه - رجب) را به مردم بشناساند، بلکه محتمل است که بواسطه تبرک وجود امیر مؤمنان علیه السلام با آن سه (علی - کعبه - رجب) خواسته است تا این فرزند ابوطالب را به مردم بشناساند و بدین رموز وی را متبرک و نشانگذاری نموده و به خلاق معرفی نماید تا از آن پس اهل زمین در اعتبار وجود علی علیه السلام در نزد خدایتعالی و همچنین اعتماد و علاقه مخصوص خداوند به او، هیچ شک و شبهه ای نکنند! هو المحبوب

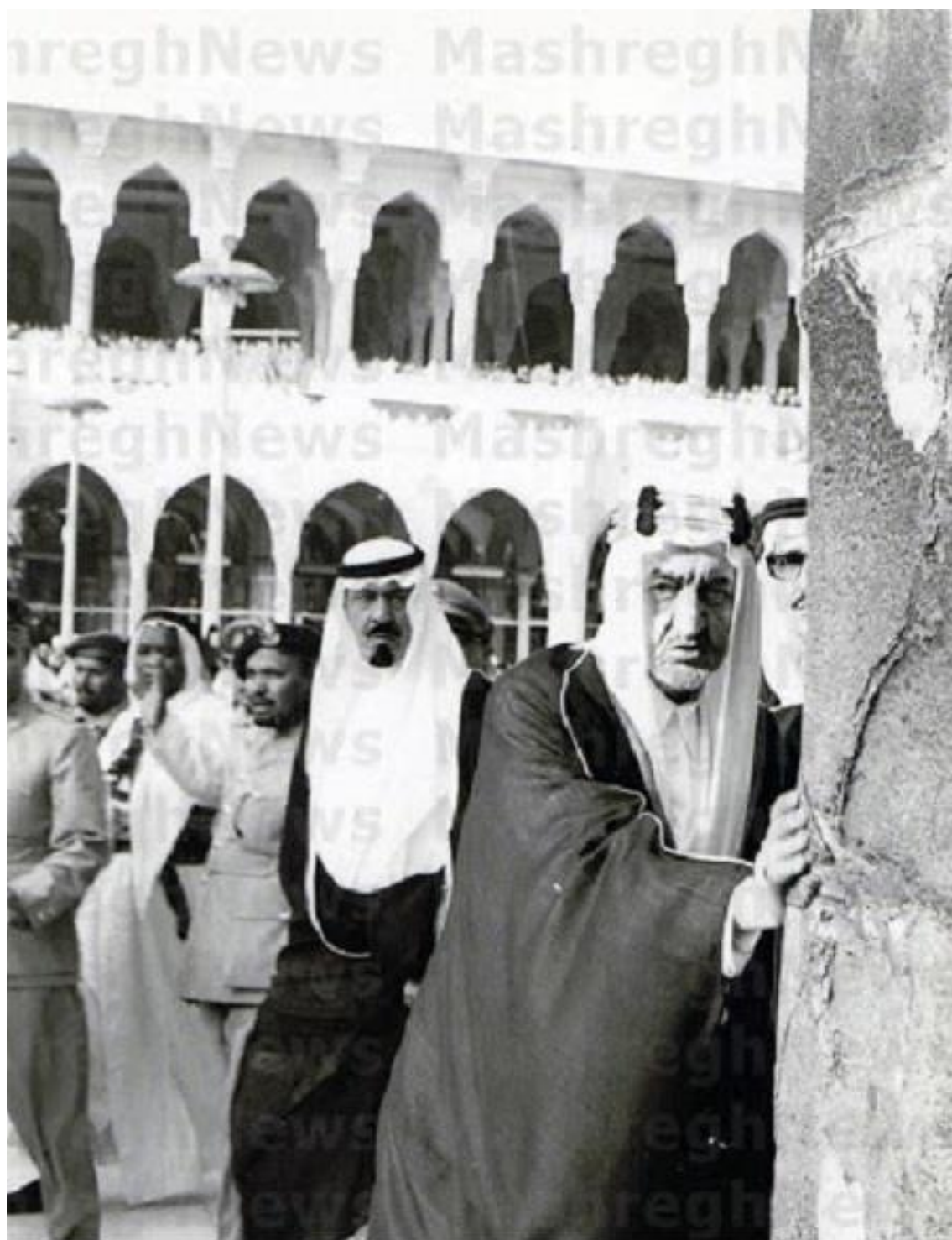
البته نبایست از نظر دور داشت که ملاک گزینش الهی و علاقه حضرت حقتعالی به عباد خاص خویش ماسوای آنچیزیست که از ذهن مخلوقات می گذرد و شاید این نیز در زمره اسرار الله باشد. الی الحیب

پانوشت -

(این مطلب را سابقاً در وبلاگ <https://apocalyypto.blogspot.com> آورده ام و در کتاب "اپرال هک" نیز نسخه کامل مطلب درج شده است)

عنوان شده است که **شکاف ۱۳ رجب*** حتی در نزد آل سعود نیز محلی متبرک بوده است و ایشان خود بخوبی از رموز آن آگاه بوده اند و حتی عنوان شده است که برخی از ایشان در خفا، و پنهانی به محل شکاف تبرک می جسته اند! والله العالم

* (به قسمتی از خانه کعبه گفته می شود که در زمان ولادت حضرت علی علیه السلام شکافته شد تا مادر ایشان "فاطمه بنت اسد" برای بدنیا آوردن او نه از درب اصلی کعبه بلکه از آن ناحیه به داخل کعبه وارد شود)



عکسی نسبتاً قدیمی که پادشاهان آل سعود را
در حال تبرک جستن از محل شکاف نشان میدهد
برخی منابع اطلاعاتی سابقاً عنوان نموده بودند که منتشر
کنندگان این عکس از طرف دولت سعودی اعدام شده اند

یک بنده خدایی به این حقیر می گفت:

این حرفا چیه میزنی خدا پدر بیامرزا!...

شکاف کعبه چیه؟!...

محل تولد علی دیگه کجاش بود؟!...

چرا بیخودی جو میدی؟!...

چرا الکی شلوغش میکنی؟!...

از شما بعیده!.. ما الان تو قرن بیست و یکمیم، کعبه از اون روز-زمان ولادت امیرالمومنین علیه السلام- تا به حال ۳ مرتبه خراب شده و ازنوساخته شده، دیگه اثری از اون شکاف(محل ورود مادر حضرت علی علیه السلام) باقی نمونده!!!
در جوابش گفتم:

خدا پدربیامرزا! آن شکاف، یک شکاف فراابعادست. یعنی اگر هزارمرتبه دیگرهم خانه کعبه را خراب کنند و از نوسازند به اذن و اراده الهی محل این شکاف بازهم ظاهر خواهد شد!

(این شکاف تا کنون بارها و بارها مرمت و اصلاح شده است. و همانگونه که می بینید در تصاویری که در زمانهای مختلف از این محل گرفته شده کاملاً مشهود است، آنچنان که برای بیننده تصاویر این پرسش را ایجاد میکند که گویا این قسمت تخریب شده تا کنون هرگز مرمت و بازسازی نشده است!...
اما چنین نیست! بلکه این ناحیه از دیوار خانه کعبه -لااقل درطی یکصدسال گذشته- چندین مرتبه اصلاح و بازسازی شده است اما یاذالعجب که پس از مرمت بازهم فرومی ریزد!)



شکاف 13 رجب (محل ورود مادر حضرت علی
 به خانه کعبه برای تولد ایشان) و همانطور که
 عرض شد شکافی فراابعدیست که با بندکشی و
 ماله کشی اثر آن از بین نمیرود و محو نمیگردد!

حضرت علی علیه السلام (قسمت دوم - ایلیا - هیدرا)

شیر حق این خاک را تسخیر کرد	این گل تاریک را اکسیر کرد
مرد کشور گیر از کراری است	گوهرش را آبرو خودداری است
از خود آگاهی یداللهی کند	از یداللهی شهنشاهی کند
مرتضی کز تیغ او حق روشن است	بوتراب از فتح اقلیم تن است
هر که در آفاق گردد بوتراب	باز گرداند ز مغرب آفتاب (علامه محمد اقبال لاهوری)

حضرت امیرعلیه السلام هنگام ولادت از طرف مادرش "حیدر" نامیده شد و از سوی پدرش نام "علی" برای او انتخاب شد. اما چون در میان عرب مرسوم است که فرزند به نامی که از سوی پدرش بر او گذاشته شده شناخته می شود، لذا ایشان با نام "علی" که اسم نخست اوست خوانده می شود و همچنان نامی که مادر بر او نهاده بود - حیدر - بعنوان اسم دوم یا لقب ایشان شناخته می شود.

در متون انجیلی و همچنین تورات از وجود حضرت امیرعلیه السلام سخن به میان آمده است؛ اگرچه شاید در قرآن کریم بنابر مشیت الهی به شکل مستقیم نامی از ایشان برده نشده است، اما در تورات به نام "ایلیا" و در انجیل به نام "هیدرا" از ایشان ذکر به میان آمده و به شکل مستقیم و صراحتاً به وجود حضرتش - ۲ تا ۴ هزار سال پیش از تولد - اشاره شده است.

ایلیا -

کتاب شیعه و رجعت

(تالیف محمدرضا طبسی نجفی/ترجمه محمد میرشاه ولد)

صفحات ۱۴۶-۱۴۵

در تفسیر برهان (ج ۲، ص ۷۸۱) به نقل از جابر با اسنادش به اصیغ ابن نباته چنین آمده است؛

معاویه به من گفت: " ای گروه شیعه! آیا شما می پندارید که علی جنبنده زمین (دابۀ الارض) است؟!!! "

گفتم: " ما می گوئیم و یهودیان نیز می گویند. "

سپس معاویه به دنبال "راس الجالوت" فرستاد و به او گفت:

" وای بر تو! آیا شما جنبنده زمین را در نزد خود در تورات نوشته شده می یابید؟!!! "

راس الجالوت پاسخ داد: " آری. "

معاویه پرسید: " آیا می دانی نامش چیست؟ "

راس الجالوت پاسخ داد: " آری. نامش ایلیا می باشد. "

اصبغ می گوید، معاویه رو به من کرد و گفت: " وای بر تو اصبغ! چقدر ایلیا و علی به هم نزدیکند! "



زمانیکه راهب مسیحی و همراهانش محاصره می شوند، او با خواندن این دعا از آستان درگاه الهی تقاضای کمک می نماید:

" اگر من بنده خدا هستم، ایلیا را به همراه ۵۰ مرد بفرست "

هیدرا -

حیدر، لقب امام علی (ع) و به معنای شیر است.

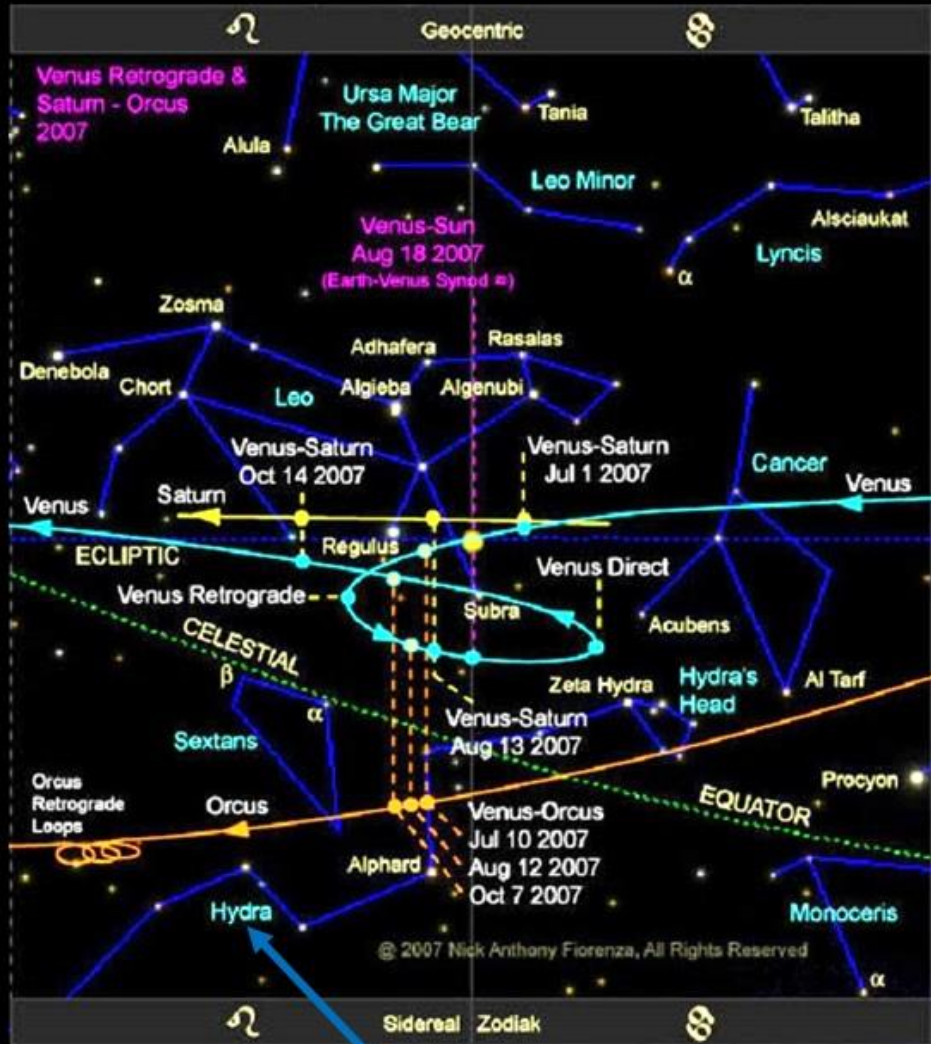
بر اساس روایات و نقل‌های تاریخی، امام علی (ع) در جنگ خیبر هنگام مواجهه با "مرحب"، رجزی خواند و خود را فردی معرفی کرد که مادرش او را "حیدر" نامیده است.

همچنین حضرت (ع) در خطبه‌ای پس از جنگ نهروان که در کوفه خوانده شد، پس از ذکر نام‌هایش در انجیل، تورات و زبور، نامی که مادرش برایش گذاشته را، حیدره دانست. براساس برخی روایات، نام او در انجیل به صورت

«هیدرا» آمده، که همان حیدر شمرده شده است.

منابع:

۱. صفار، محمد، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۱ ص ۹۹؛
۲. اربلی، علی، کشف النمه فی معرفه الأئمه، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۶۵
۳. الجوهری الفارابی، ابی نصر اسماعیل، الصحاح، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق، ج ۲ ص ۵۴۳؛
۴. صاحب بن عباد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۶.
۵. شیخ صدوق، محمد، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، ص ۵۹؛
۶. شیخ صدوق، محمد، معانی الأخبار، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، ص ۵۹.
۷. شیخ مفید، محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۲۷. ۸. شیخ مفید، محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۲۷.
۹. شیخ صدوق، محمد، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، ص ۵۹.
۱۰. شیخ حر عاملی، محمد، إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۱۱۳
۱۱. طسوجی تبریزی، عبداللطیف، هزار و یکی شب الف لیله و لیله، تهران، دنیای کتاب، بی تا، ج ۵، ص ۵۰۹.
۱۲. شیخ، مفید، محمد، ترجمه ارشاد شیخ مفید، سیره ائمه اطهار، قم، سرور، ۱۳۸۸ش، ص ۱۱۴.



صورت فلکی " هیدرا - Hydra " که بنام مار باریک و بلند نیز شناخته می شود. طویل ترین صورت فلکی آسمان می باشد

این مرد مراد می دهد ! / آنجا مراد می دهند !

شادروان، زنده یاد " کاسیوس کلی " ورزشکار نامدار و سرشناس آمریکائی و برترین بوکسور قرن یکی از مفاخر کشور آمریکاست (شاید یکی از ده مرد برتر -TOP TEN- تاریخ این کشور ۲۵۰ ساله) که محال است یاد و خاطره او براحتی از ذهن مردم کشورش پاک شود.

" کلی " پس از گرایش به اسلام، نام کوچکش را به "محمد علی" تغییر داد، اما نکته بسیار جالبی که آنجا وجود دارد اینست که در آمریکا او را به اختصار " علی - Ali " می گویند و بیش از هر اسم دیگرش او را بدین نام می شناسند!

تبار این مرد (دونالد ترامپ) نیز برای اینکه شاید فرزندشان روزی برای خودش کسی بشود او را در یک تاریخ

خجسته به دنیا آورده اند ؛ " ۱۳ رجب " !!! *

آنها می پندارند که این مرد مراد می دهد پس به نامش - تاریخ تولدش - محل تولدش متمسک می شوند !

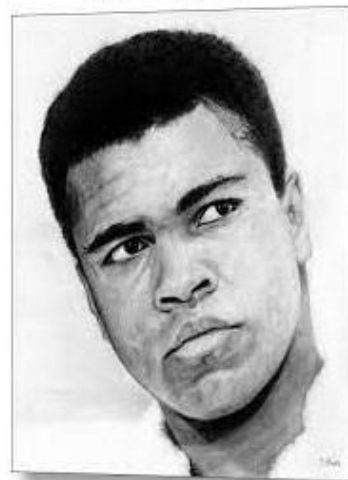
(کعبه - Kaaba)



(رجب - Rajab)



(علی - Ali)



*** توضیح و پانوشت - (آمریکا و رؤسای جمهور متولد ایام الله !!!!!)**

تعجب نکنید!!!... اگرچه شاید محل شگفتی و تعجب باشد، اما در آنسوی آبها و در کشور آمریکا سالهاست که گردانندگان اصلی محفل، برای برکت و بهروزی روز افزون و موفقیت هرچه بیشتر در اداره امور جهان، برای روز تولد رؤسای جمهور هنوز متولد نشده شان، ایام خوش یمن و با برکت (ایام الله) را رزرو می نمایند!!!!

(جو بایدن متولد ۱۱ ذی القده /

دونالد ترامپ متولد ۱۳ رجب /

باراک حسین اوباما متولد ۷ صفر /

تئودور روزولت ۱۹ ربیع الاول /

جی.اف.کی ۷ شعبان /

آبراهام لینکلن ۲۶ ذی الحجه /

فرانکلین روزولت ۱۰ ربیع الاول /

جرج واشنگتن ۲۵ شعبان ... و الباقی را خودتان بررسی، تحقیق و تفحص بفرمایید.)

سپس مردم ساده اندیش و خجسته دل زمین در مشرق و مغرب به خیال خودشان تصور می کنند که این آقایان رؤسای جمهور پله های ترقی را یک به یک پیموده اند و پس از عبور و گذر از موانع بسیار و با غلبه بر قضا و قدر و با سعی و تلاش و پشتکار خودشان بدان مراتب رسیده اند!!!

اثر برکت و شگون در آنجا کاملاً مشهود است و ایشان بارها و بارها این را به تجربه دریافته اند و خود به خوبی بدین نکته واقفند و آگاهند که آنها (آل الله سلام الله علیهما جمعین) -البته و صد البته باذن الله تعالی - مراد می دهند!...

فلذا این جماعت اگرچه در خدمت ابلیس و سپاهیان او هستند اما نظر بدین سوی نیز دارند!

اینها دقیقاً همان جماعتند که در موردشان گفته شده است :

نماز را با علی می خوانند و نهار را با معاویه می خورند!

اینها همان جماعتی هستند که هم خدای را می خواهند و هم خرما را!

اینها همان جماعتی هستند که هم می خواهند شنا کنند و هم خیس نشوند!

اینها همان جماعت "خرمرد رند" آخرالزمانند!!!!

اخيراً شخصی تعريف می کرد که : یک نفر "شیعه ایرانی" و "یک نفر کافر آمریکایی" با یکدیگر مجادله می کردند!

کافر آمریکایی به شیعه ایرانی گفت: شما که اینقدر علی ، علی می کنید پس چرا خودتان و مملکتتان مثل خر در گل وامانده اید!

شیعه ایرانی به کافر آمریکایی گفت: روزی یک مسافر تازه وارد به یک روستای دور افتاده، برای اصلاح سر و صورت خود به تنها سلمانی روستا میرود که تنها ۲ آرایشگر در آنجا وجود داشت که اولی موهایش به شکلی بسیار بد و نامرتب آرایش شده بود و دومی موهایش به شکلی بسیار زیبا و مرتب آرایش شده بود. اما مرد تازه وارد در نهایت تعجب برای اصلاح سر و صورتش به آرایشگر اولی مراجعه می کند!

اما می دانی چرا؟!

اینبار آمریکایی کافر مثل خر در گل ماند و نتوانست پاسخ بدهد !

سپس شیعه ایرانی در پاسخش گفت:

وقتی بزرگ شما متولد ۱۱ ذی القعدة است و بزرگ ما متولد ۲۸ صفر پس تو خودت حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!!

آری بزرگواران! باذن الله تعالی این مرد(علی) مراد می دهد.. اینها(آل الله) همگیشان مراد می دهند!.. فقط می بایست گهواره را در مسیر آب رها کرد، خودش سر از "مرادآباد" و "اتوپیا" درمی آورد!.. و این نکته ایست که آنطرفیها(آمریکائیان) دویست سال - و بلکه بیشتر است - که فهمیده اند و اینطرفیها(ایرانیان) هنوز نفهمیده اند! یادالعجب حضرت علی علیه السلام بنده Favorite خداست. بنابراین وقتی درمورد او کاری انجام دهید که خدای را خوشآید، خداوند نیز کاری می کند تا شما را خوشآید!

البته مبادا که دچار سؤ برداشت شویم و هیاهو و قیل و قال را با عمل خالص، یکسان فرض نماییم چرا که علی ، علی گفتن و از علی دم زدن بسیار سهل و آسان است اما علوی عمل کردن بسیار دشوار است و دشوار؛

ای که هر دم، دم ز حیدر میزنی
بر یتیمان علی سر میزنی

بهرتر از هفتاد مسجد ساختن
بر یتیمان علی پرداختن

پدیدار شدن چهره در خورشید! (از علائم آخرالزمان - ارشاد شیخ مفید)

در کتاب ارشاد شیخ مفید یکی از علائمی که برای آخرالزمان بدان اشاره شده همانا پدیدار شدن چهره ای در کره خورشید است..جناب علامه سیدمحمد کاظم قزوینی در کتاب " امام مهدی از ولادت تا ظهور " بدین موضوع اشاره کرده است..

اما حسب اخبار منتشره از سوی "ناسا" در تاریخ ۲۵ اکتبر ۲۰۲۲، رصدخانه دینامیک خورشیدی این سازمان تصویر جالبی از خورشید گرفته است؛



در تصویر جدیدی از رصدخانه دینامیک خورشیدی ناسا، می توان خورشید را در حال خندیدن دید؛ «چشم» و «دهان» روی سطح خورشید سوراخ های تاجی هستند... این سوراخ ها تیره به نظر می رسند زیرا دما و تراکم کمتری نسبت به نواحی اطراف دارند.. ناسا این هفته تصویر ماهواره ای جدیدی از خورشید منتشر کرد و به نظر می رسد که لبخند بزرگی بر لب دارد..

این عکس توسط "رصدخانه دینامیک خورشیدی ناسا" گرفته شده است، برنامه ای که برای درک تغییرات در خروجی تابش خورشید کار می کند.

NASASun@ با اشتراک گذاری این عکس در توییتر نوشت:

"بگو پنیر! امروز رصدخانه دینامیک خورشیدی ناسا عکس خورشید را در حال "خندیدن" گرفت. این لکه های تیره روی خورشید که در نور فرابنفش دیده می شوند، به عنوان حفره های تاجی شناخته می شوند و مناطقی هستند که بادهای سریع خورشیدی از آن نقاط به فضا فوران می کنند.. لایه بیرونی خورشید به عنوان "تاج" شناخته می شود و مناطق تیره تر که در تصاویر ماهواره ای دیده می شوند، سوراخ های تاجی هستند.. ناسا قبلاً توضیح داده است:

"آنها مناطقی روی خورشید هستند که میدان مغناطیسی در آنها به فضای بین سیاره ای باز است و مواد خورشیدی را با سرعت بالا در جریان بادهای خورشیدی به بیرون می فرستند."

(توضیح در خصوص بادهای خورشیدی و فواید عملکرد آن در مقاله "مرزهای منظومه شمسی" در کتاب "پروژه

نجات" صفحات ۷۰ الی ۸۰ آمده است)

آنها به صورت لکه های تاریک یا در این مورد ویژگی های صورت ظاهر می شوند، زیرا معمولاً دما و تراکم کمتری نسبت به محیط اطراف خود دارند که منجر به ظاهری خالی می شود..

"لایو ساینس" گزارش داد، حفره های تاجی می توانند در هر زمانی رخ دهند، اما با چشم غیرمسلح یا تلسکوپ خانگی قابل مشاهده نیستند، آنها فقط در نور فرابنفش و اشعه ایکس قابل مشاهده هستند..

لازم به ذکر است که همه این موارد نمی توانند به عنوان اخبار خوشحال کننده ای تلقی شوند چراکه "Spaceweather.com" توضیح می دهد که این حفره ها می توانند نشانه ای از برخورد طوفان های

ژئومغناطیسی به میدان مغناطیسی زمین در ۲۹ یا ۳۰ اکتبر ۲۰۲۲ باشند!

مقاله اصلی را در Business Insider بخوانید.

امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور

ترس و ناامنی فراگیری که همه عراق و بغداد را فرا می گیرد، مرگ سریع و دردناک و نقص و زیان در اموال و جان و ثمرات، آفت ملخ نابهنگام و به هنگام کشاورزی، برداشت کم محصولات زراعی، جنگ قدرت میان عجم و خونریزی بسیار در میان آنان، شورش بردگان بر ضد برده داران و کشتن آنان، مسخ شدن گروهی از بدعت گزاران و بصورت میمون و خوک درآمدن آنان، تسلط کشورهای عقب مانده به کشورهای زورمند و ثروتمند، طنین افکن شدن ندایی از آسمان و رسیدن آن به گوش جهانیان به زبانهای گوناگون.

پدیدار شدن چهره و سینه ای در کرة خورشید، زنده شدن گروهی از مردگان و بازگشت آنان به دنیا به گونه ای که مردم آنان را شناخته و با آنان دیدار می کنند. و آنگاه به پایان این سلسله رخدادهای شگرف و شگفت و اعجاب انگیز بوسیله ۲۴ روز رگبار باران پیاپی که زمین را پس از مردنش زنده می سازد و برکاتش را پدیدار می کند و پس از آن همه آفتها، رنجها و دردها از حق طلبان و حق پذیران و شیعیان حضرت مهدی علیه السلام زایل می گردد و آنگاه است که از ظهور آن گرامی در مکه مکرمه و بیت الله آگاه می گردند و با شور و شوق و درایت و اخلاص برای یاری او می شتابند. (۱)

نگرشی بر دریافتهای شیخ مفید
به باور ما، برخی از نشانه هایی را که مرحوم مفید از روایت مورد بحث دریافت داشته و آنها را تلخیص نموده است، تاکنون پدیدار گشته و برخی در آینده نزدیک یا

را بسوی آنان نشانه می‌روند و آنان را درو می‌کنند و ممکن است اشاره به انقلاب صاحب «زنج» باشد که در بصره روی داد. «والله العالم»
 اما به ندای آسمانی که همه جهانیان آن را می‌شنوند اشاره خواهیم کرد.
 اما چهره و سینه‌ای که در آسمان و خورشید ظاهر می‌گردند: از امور مهم و پیچیده‌ای هستند که در تفسیر و تحلیل آنان نمی‌توان به پندار و حدس بسنده کرد.
 اما مردمانی که از قبرهای خویش برمی‌خیزند، ممکن است این اشاره به مسأله رجعت باشد که در این مورد، روایت مفصلی خواهیم آورد.
 اما باران بسیار: در این مورد نیز در صفحات آینده بحث خواهد شد.
 در پایان این بحث، بار دیگر یادآور می‌شویم که آنچه در تفسیر و تحلیل سخنان شیخ مفید آوردیم، همه و همه، چیزهایی است که برخاسته از ظن است نه یقین و ممکن است این مجموعه روایات، اشاره به مفاهیم و معانی دیگری داشته باشد که به اندیشه ما نرسیده است. «والله العالم»